

جزوه محتوایی

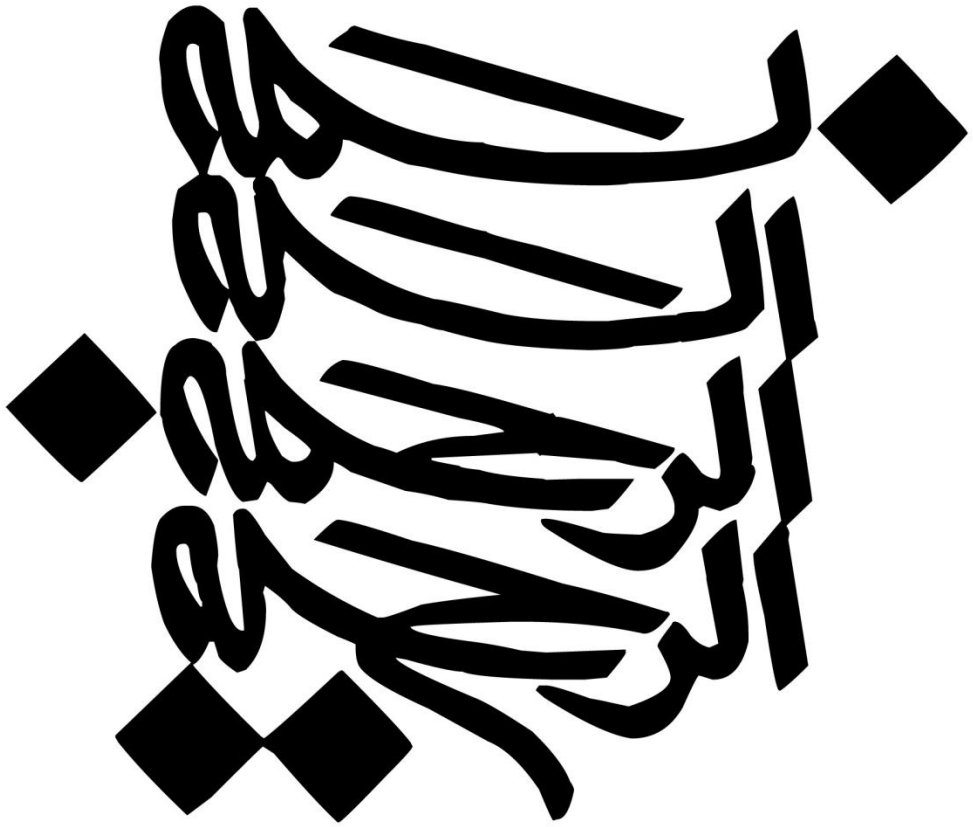
حیات طیبه

(ویژه دهمین دوره انتخابات مجلس شورای اسلامی)



حیات طیبه فارس - شیراز

زمستان ۱۳۹۴



فهرست

۴	جمهوریت
۱۲	خط امام (ره)
۱۸	استهاله‌ی انقلاب
۲۶	خاندان سالاری و اشرافیت
۳۱	استکبار
۳۶	فساد و تبعیض
۳۷	بانکداری
۳۹	مدیریت شهری
۴۲	مسکن
۵۳	نهاد مجلس
۶۲	نقد عملکرد مجلس نهم
۶۷	خصوصی‌سازی مدارس
۷۲	نفوذ یعنی...
۷۳	جمعیت
۷۴	برجام
۷۴	IPC

جمهورية

حزب‌اللهی‌ها و مهوریت‌جمهوریت نظام

با اینکه نظامی که ولایت‌فقیه در رأس آن است، «جمهوری اسلامی» است، شاید یک صدم دغدغه، همت و تلاشی که برای تبیین ولایت وجود دارد برای تبیین جمهوریت نظام و تعاریف، ابعاد و ظرفیت‌های آن وجود ندارد. عوامل متعددی سبب این موضوع شده است که به بیان آنها می‌پردازیم.

۱. قرائت غلط از تئوری ولایت‌فقیه:

یکی از دلایل کج‌فهمی و تعصب‌های بی‌منطقی است که راجع به مفهوم ولایت‌فقیه بین حزب‌اللهی‌ها رواج داده می‌شود. گویی اگر جمهوریت تبیین شود، جای ولایت‌فقیه را تنگ می‌کند. این بینش غلط که با قیافه حق به جانب ترویج می‌شود، یکی از دلایل ما برای کم‌کاری در این حوزه است. در این بینش ولایت چنان مفهوم ضیق و متصلبی است که امکان تعاملش با هیچ مفهوم دیگری وجود ندارد و امتیاز ولایت‌فقیه در این است که در خودش تمام می‌شود. و فکر می‌کنند رابطه‌ی «ولایت‌فقیه» و «جمهوری» رابطه‌ی یک طرفه است؛ و صرفاً از ثمرات ولایت‌فقیه حرف زده می‌شود. در حالی که ولایت‌فقیه و جمهوریت خدمات متقابل با هم دارند. ولایت-فقیه در تثبیت خود مدیون جمهوریت نظام است. در واقع خدمتی که جمهوریت و رویکرد حکیمانه‌ی امام خمینی(ره) در انتخاب دقیق یک چنین نظامی برای ساختار جمهوری اسلامی انجام داد، به تثبیت رهبری دینی در جامعه انجامیده است.

اگر به تحولات اجتماعی و سیاسی کشورهای مختلف در طول ۱۰۰ الی ۱۵۰ سال گذشته نگاهی بیاندازیم، می‌بینیم در کشورهای اسلامی کم‌نبوده‌اند نهضت‌هایی دینی که مبتنی بر رهبری دینی به پیروزی رسیده‌اند؛ که نیروهای مخلص، فداکار و متدین به رهبری وارد صحنه شده‌اند اما متأسفانه فرجام خوشی پیدا نکرده‌اند. مانند: نهضت متهمدین در سودان و...

در مصر کودتایی می‌شود که اسم آن را انقلاب گذاشتند، نجیب و بعد ناصر زمام امور را دست می‌گیرند؛ ناصر علمدار مبارزه با اسرائیل می‌شود و بسیار هم محبوب بوده است، بعد از ناصر انور سادات روی کار می‌آید که درست ۱۸۰ درجه برعکس ناصر عمل می‌کند و با اسرائیلی‌ها ائتلاف می‌کند، این در حالی است که مردم همان مردم هستند اما حق قانونی برای مشارکت ندارند.

امام خودشان می‌گفتند؛ از زمان رضاخان و درگیری‌هایش با مدرس، پی‌گیر اوضاع بودند و اینطور نبود که کنج حجره‌ها بی‌خبر باشند. بلکه به‌خوبی از اوضاع جامعه اطلاع داشتند. امام خمینی این تجربیات تاریخی را مدنظر داشتند و در مصاحبه‌ای در نجف در پاسخ به سوال "اگر پیروز شدید چه کار می‌کنید؟" خاطر نشان می‌شوند که؛ من اشتباه مصدق را نمی‌کنم، من بسیج مردمی تشکیل می‌دهم.

امام خمینی(ره) در تأسیس جمهوری اسلامی صرفاً نگاه فلسفی و نظری نداشت. از نگاه امام اسلام یک دین عمیقاً مردمی، فراگیر و همه‌شمول است و نه اشرافی، نخبگانی و محصور شده در زاویه‌های معنوی یا متکی به قدرت‌های خودسر و بی‌انعطاف. و در زمان انتخابات مجلس دوم در جواب کسانی که می‌گفتند که چرا اصلاً لازم است انتخابات برگزار شود؟! چرا مردم خودشان را زحمت بدهند؟! علما یک لیستی بدهند و ملت هم به همان‌ها

رأی بدهند و مجلس هم اینگونه راه‌اندازی شود، امام گفتند: موقعی که ما مبارزه را شروع کردیم، یک عده گفتند مجتهد را چه به دخالت در سیاست، حالا که پیروز شدیم می‌گویند مردم را چه به دخالت در سیاست!!! امام می‌گوید: این حرف از حرف اولی خطرناک‌تر است.

آسیب‌شناسی نهضت‌های دینی و نوع رهبری دینی قیام‌های قبلی به اینجا رسید که برای حفظ و استمرار پیروزی‌ها باید رابطه دو طرفه و مستمر و رسمی بین نظام دینی و حضور مردم باشد. برنامه نداشتن برای حفظ حضور منظم و قانونی مردم در صحنه و واگذاری تمام مسئولیت و اختیارات حکومت به رهبری و اتکای صرف به محبوبیت و مشروعیت دینی یا انقلابی او، فرجام تلخی را برای قیام‌های اسلامی معاصر رقم زده بود. باید مشارکت واقعی مردم در انجام «امر به معروف و نهی از منکر» و دخالت در سرنوشت جامعه اسلامی نهادینه و تثبیت می‌شد و تضمین‌های قانونی لازم را پیدا می‌کرد تا با بالا گرفتن رقابت‌های نخبگانی خواص برای امتیاز گیری از رهبری؛ ظرفیت‌های دیگری برای مقابله با زیاده‌خواهی‌ها و انحرافات و ترفندهایشان اختیار رهبری باشد، و گرنه خواص اهل حق در همین انقلاب هم نشان دادند که برای منحرف کردن نظام و تغییر ماهیتش و تنها گذاشتن و زیر فشار قرار دادن رهبری استعداد و آمادگی شگرفی دارند.

واقعیت این است که امام خمینی، جمهوریت را از درون اسلامیت فهم کرده بود و به همین دلیل محکم پایش ایستاد. امام خنجر نخبگان و طعم شیرینی خلوص و وفاداری توده‌ها و جمهور مردم را در عمق جان داشت و جمهوریت را تثبیت کرد...

بنابراین یک زاویه‌ی دید نسبتاً مهجور به مسأله‌ی جمهوریت، دیدن تباین و گاه تقابله با فضای نخبگانی، سیاسی، فکری و رسانه‌ای و... است.

اگر ما به اصل ولایت‌فقیه اعتقاد داریم و می‌خواهیم برای ولایت کار کنیم، راهش این نیست که جمهوریت را تضعیف کنیم، راهش این نیست که صرفاً از مبانی مشروعیت ولایت‌فقیه صحبت کنیم. راهش این است که همزمان و توأمان «ولایت‌فقیه» و «جمهوریت» را در عمل خودمان تبیین کنیم.

ولایت یعنی رعایت الویت‌ها. «ولی» کسی است که اولاً خودش براساس الویت شناخته می‌شود (چون بالاترین رتبه را در کسب صلاحیت‌های حقیقی احراز) می‌کند و ثانیاً الویت‌ها را مشخص می‌کند و تلاش می‌کند جامعه الویت‌هایش را پیدا کند. در حکومت اسلامی مردم هدف و اصل‌اند و «ولی» باید خودش را فدای هدایت و رشد و اعتلای توحیدی آحاد مردم کند، چراکه هدف دین رشد آحاد مردم است. تمام ائمه ما خودشان را فدای هدایت مردم کرده‌اند.

«جمهوریت» حق شریک شدن در تصمیمات است که اتفاقاً بار «ولی» را سبک می‌کند؛ چون ولی قرار نیست حکومت را فقط با طاقت خودش پیش ببرد. جمهوریت یعنی: مردم خودتان تصمیم بگیرید و خودتان هم پای تبعاتش بایستید. «ولی» هم اصل «انتخاب» را محافظت می‌کند که بتوانید اگر اشتباه کردید جبران کنید و اگر درست انتخاب کردید راه را ادامه دهید. و یکی از مزایای ساختار جمهوری‌تی این است که امکان جبران اشتباهات را می‌دهد؛ وقتی رأی داده می‌شود محدود به یک دوره‌ی مشخصی است و اولاً و ثانیاً ذیل یک سری ضوابط و ثوابت است.

یکی از اشتباهاتی که در تبیین جمهوریّت می‌کنیم این است که فکر می‌کنیم جمهوریّت صرفاً عرصه‌ی ایجاد تغییر است. در حالی که هر رأی که در جمهوریّت داده می‌شود، در واقع دو رأی است؛ از یک طرف رأی است به ثبات آن نظام و از طرفی دیگر رأی است برای ایجاد تغییراتی در دل آن نظام و تعیین متغیرها. یعنی رأی به ثبات نظام در عین تعیین متغیرهای نظام. در این ساختار که اگر درست پاسداری شود، برکات آم آشکار می‌شود، پیوست هر رأی، قانون اساسی جمهوری اسلامی است و هر رأی که در صندوق انداخته می‌شود مثل این است که یک بار دیگر رأی به قانون اساسی داده شده است.

اگر ما می‌خواهیم کار ولایی انجام بدهیم باید تلاش کنیم سازوکار جمهوریّتی نظام به این سمت بروند و انتخابات‌ها براساس صلاحیت‌های حقیقی باشد.

۲. بزرگ‌نمایی اشکالات سازوکار جمهوریّتی:

دلیل دیگری که جمهوریّت را از چشم ما می‌اندازد، بزرگ کردن برخی پیامدهای نامطلوب احتمالی سازوکارهای جمهوریّتی است. می‌گویند این قدر از جمهوریّتی حرف نزنید، اگر جمهوریّتی را زیاد تحویل بگیرید در روزی که مردم به آن چیزی که شما خواستید رأی ندادند شما مجبور می‌شوید آن را تأیید کنید!! مگر رأی مردم می‌تواند نشانه‌ی حقیقت باشد؟! جدا از مغالطه‌ای که در این شبهه است، وقتی دقیق نگاه می‌کنیم می‌بینیم که حزب-اللّهی‌ها را در مواجهه با «جمهوریّت» از ترس مرگ وادار به خودکشی می‌کنند. یعنی اینکه هم پول می‌دهند و هم چوب می‌خورند و هم پیاز را. یعنی هم جمهوریّتی را داریم و به آن عملاً گردن گذاشته‌ایم، ولی از آن بتمامه استفاده نمی‌کنیم. از طرفی وقتی نتیجه انتخابات به دلخواه ما نمی‌شود بالاخره آن را به رسمیت می‌شناسیم، یعنی از طرفی از این مخالفت ضمنی با مبانی جمهوریّتی در عمل هیچ استفاده‌ای نکرده‌ایم و از آن طرف هم موجب شده هنگامی که امواج و افواج عظیم مردمی به ما رأی داده‌اند، نتوانید از ظرفیت‌ها و قابلیت‌های این اقبال عام ۱ به‌درستی استفاده کنید. آن موقع که دوم خردادی‌ها ۲۰ میلیون رأی آوردند ما در دانشگاه در حال اثبات ولایت فقیه بودیم، موقعی هم که ۲۴ میلیون رأی آوردیم، باز همچنان در حال اثبات ولایت فقیه بودیم! گویا هیچ اتفاقی نیفتاده است!

یک نکته‌ی بسیار مهم دیگر که کمتر به آن توجه می‌شود و باید به‌عنوان یک سؤال خیلی جدی برای ما مطرح باشد، این است که چرا اعتماد و خوش‌بینی که در امام و آقا نسبت به مردم موج می‌زند، در خیلی از ماها که خودمان را حزب‌اللّهی می‌دانیم نیست؟! و چرا این خوش‌بینی در بسیاری از مجامع اصول‌گراها وجود ندارد؟! این سوءظنی که به سازوکارهای جمهوریّتی داریم، موجب می‌شود اولاً نتوانیم از ظرفیت‌های آن برای آرمان‌های خودمان درست استفاده کنیم و ثانیاً زمینه را برای جریان‌ات سیاسی کار و باندباز، فراهم می‌کند تا با همین نوع فضاسازی‌ها، نگاه اصیل و فرصت‌محور به جمهوریّت را کنار بزنند و با یک نگاه تهدیدمحور به جمهوریّتی و سوءظن نسبت به انتخابات مردم، آب را گل آلود کرده و ماهی خودشان را صید کند. در صورتی که اگر مبانی جمهوریّتی اسلامی را محکم بچسبید و از رأی مردم دفاع کنید، در بلند مدت به نفع شما خواهد بود. مهم این

است که اجازه ندهید این ساختار فرو بریزد و کسی بتواند از ساختار جمهوریت بالا برود و بعد نردبان را بیاندازد. این جریان باید دائمی باشد.

۳. جنگ روانی دروغین «روشنفکران همیشه اقلیت» در دفاع از اکثریت:

علت سوم کم کاری ما در تبیین مبانی جمهوری، گرفتار شدن در دام غم زده ها و روشن فکر هاست. برخلاف دو علت اولی که عمدتاً توسط خودی ها و چهره های ظاهرالصلاح اسلامی ترویج می شود، در این یکی روشن فکرها و لیبرال ها نقش اصلی را ایفا می کنند. و هجمه ی روشنفکران غرب زده درباره ی نقش مردم در «جمهوری اسلامی» و دغدغه ی پاسخگویی به آنان موجب شده تا کمتر مبانی و جایگاه جمهوریت، ذیل گفتمان انقلاب، تبیین شود و این بی دقتی ما باعث شده که دور بخوریم.

وقتی به تاریخ صد سال اخیر ایران نگاه می کنیم، جریان های غیر اسلام گرا همیشه در اقلیت مطلق بوده اند. جریان های غرب زده هیچ وقت نتوانستند به سازوکارهای جمهوریت در این کشور، از خود مشروطه تا الان، تن بدهند. با اینکه در مشروطه، انگلیسی ها خیلی دخالت کردند اما دیدند فایده ندارد و اگر سازوکارهای جمهوریتهی بخواهد تثبیت شود در نهایت انتخاب توده ی مردم، آنها و مهره هایشان نخواهند بود. مشروطه در کمتر از ۱۵ سال تبدیل به دیکتاتوری رضاخانی شد، یعنی هم روشنفکری داخلی و هم قدرت مداران خارجی، با استبداد راحت تر بودند. (کافی است مراجعه کنید به حرف های آقایان روشن فکر آن موقع که در مدح رضاخان گفته بودند.) تا می رسیدیم به دهه ی بیست، در دهه ی ۱۳۲۰ تا یک مقدار آزادی نیم بندی پیدا شد، و مردم انتخاب کردند، انتخاب مردم سمت و سویی پیدا کرد که با منافع غربی ها مخالف بود.

هرجا که حضور جمهور مردم بوده، روشن فکرها به مردم خیانت کردند. جلال آل احمد در مقدمه کتاب «در خدمت و خیانت روشنفکران» نوشته است: من بهتم زد از این سکوت و بایکوت روشنفکری در ماجرای ۱۵ خرداد ۴۲ که دستانشان را با خون مردم شستند! تا می رسیدیم به انتخابات در سال ۸۸ که دیگر اوج رویارویی جریانات روشنفکی و لائیک و لیبرال در توهین به اکثریت و تنفر از رأی مردم و کمک خواستن از قدرت های خارجی برای مهار جمهوریت به نفع اقلیت بود.

در خود انقلاب اسلامی، اینها خیلی سروصدا داشتند، اما امام بلافاصله گفت: باید سازوکارهای جمهوریتهی باشد، اگر این سازوکارها نباشد اینها می توانند کاه را کوه و کوه را کاه کنند.

ترس از جمهوریت را غرب و غرب زده ها در دل مسلمان ها می کارند، برای اینکه به آنها اجازه ندهند در این عرصه به صورت فعال وارد شوند و از آن برای پیشبرد اهداف دینی خود به طور کامل استفاده کنند.

بعد از گذشت سی و اندی سال از انقلاب اسلامی به کدام سمت می رویم؟

کسانی که در حال حاضر اهداف و آرمان های انقلاب را بازخوانی می کنند، این دغدغه را دارند که جامعه بعد از گذشت سی و اندی سال از انقلاب به کدام سمت می رود. و اگر نقدی می کنند، گفت و گوی انتقادی نسبت به

وضع موجودمان دارند، حتماً به دنبال اصلاح هم هستند. بعضی از افراد با بیان اینکه نباید ما سیاه نمایی بکنیم، سفید نمایی می‌کنند.

می‌دانیم که همه‌ی انقلاب‌های بزرگ در معرض انحراف هستند. در انقلاب اسلامی ایران هم توجه به مسیر و عدم انحراف خیلی ضرورت دارد. نگرانی ما این است که در حال حاضر در چه مسیری هستیم؟ آیا این مسیری که در دهه چهارم انقلاب طی می‌کنیم به تحقق آن هدفی که در سال ۵۷ رقم خورد، کمک می‌کند و یا با آن فاصله داریم؟

آنهایی که دغدغه‌ی انقلاب دارند خیلی احساس نمی‌کنند که همه‌ی مردم باشند. نکته‌ای که در حال حاضر به آن توجه نمی‌شود این است که دیندار شدن مردم نیز در همین جمهوریت هست؛ وقتی به مردم احترام گذاشتیم، گفتیم بیایید تصمیم بگیرید و حرف بزنید، وقتی نقش مردم دیده شد، خود مردم هم نقش خود را بزرگ و مؤثر می‌بینند و به کارهای کوچیک و نامربوط تن نمی‌دهند. راه دین‌دار شدن مردم در جمهوریتی هست که ما به آن اعتقاد داریم. اگر جمهوریت برای ما اصیل بود مقاومت و اسلامیت و جمهوریت را در کنار هم باید داشته باشیم.

ما حکومت تشکیل دادیم که چه اتفاقی بیفتد؟ هدف از تشکیل حکومت چه بود؟

جمهوریت برای ما یک دغدغه مکتبی است.

اگر بخواهم خیلی ساده بیان کنم. یک آیه در قرآن است که می‌فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» یعنی هدف انبیا و کل مسیری که ما در این ۱۴۰۰ و اندی سال طی کرده‌ایم به خاطر این بوده که مردم از بین خودشان در همه‌ی مناسبت‌های اجتماعی به انصاف و عدالت رفتار بکنند. وقتی خداوند می‌فرماید: «ناس» در سطح سیاسی ناس یعنی همه‌ی مردم، یعنی جمهوریت. و طبعاً مهم‌ترین حوزه‌ی مطالبه‌ی عدالت در سطح حکومت رقم می‌خورد. امیرالمومنین هم در نهج البلاغه می‌فرمایند که: «وَأَعْظَمُ مَا افْتَرَضَ سُبْحَانَهُ مِنْ تِلْكَ الْحُقُوقِ حَقُّ الْوَالِي عَلَى الرَّعِيَّةِ وَحَقُّ الرَّعِيَّةِ عَلَى الْوَالِي فَرِيضَةٌ فَرَضَهَا اللَّهُ ..» بزرگ‌ترین این حقوقی که خداوند در عالم قرار داده است، حق رعیت بر والی است و حق والی بر رعیت. و به این صورت عدالت در بستر حکومت باید رقم بخورد.

امام دست به یک انقلاب معرفتی زد و صحبت از جمهوریت کرد و همین انقلاب معرفتی ما را کم کم به این رساند که قرار است «ناس» فاعل این عدالت باشند و با سلطنت کردن این امر محقق نمی‌شود. اگر قرار بود بشود که خداوند انبیا را در میان مردم نمی‌فرستاد، خودش حکومت تشکیل می‌داد و عدالت را هم برقرار می‌کرد. روی این موضوع که چرا «ناس» برای عدالت باید قیام بکند، حرف بسیار است. شاید ما بتوانیم حکومت اسلامی را با حضور حداقلی مردم برپا کنیم و خیالمان هم راحت باشد و فکر کنیم این مطلوب ماست، اما کافی نیست. جایی که مردم برای عدالت قیام کنند هر جریانی در مقابلش باشد شکست خواهد خورد و امام خمینی به خوبی این را می‌دانست و می‌گفت: ذات دین به دنبال برقراری قسط به دست مردم است و جمهوریت هم چیزی نیست

که از فضای دموکراتیک دنیا گرفته باشیم و وصل کرده باشیم به اسلامیت، بلکه از خود دین است. امام به دنبال آزاد کردن انرژی مردمی بودندو الحمدالله به دلیل استراتژی درستی که داشتند و فهم اینکه فاعل این قیام باید مردم باشند مسیر نهضت را طراحی کرده و معتقد بودند که خود مردم باید بیایند و حرفشان را بزنند و حقشان را بگیرند. امام با همین استراتژی پنجمین ارتش دنیا را با دست خالی شکست داد. برآوردهایی که برخی ها تا قبل از این داشتند اصلاً تا این حد نبود، فکر نمی کردند که چنین انقلابی صورت بگیرد.

و اینجاست که هرچه پیش می رویم در بحث انتخابات و تشکیل مجلس و دولت و شورای شهر، خبرگان و... ، باید پرسید آیا انتخابات در راستای هدفی بوده که ما به دنبالش هستیم؟ یا اینکه مردم مهم نیستند و برخی ها نزدیک انتخابات به یاد آنها می افتند؟

امام بعد از پایان جنگ فرمودند؛ که اداره‌ی کشور بر اساس همین اصولب باید طراحی و عملی بشود. مردم گوشت مقابل تانک نیستند که روز مبادا اهمیت پیدا کنند و بعد از آن هیچ نقشی نداشته باشند و بروند در خانه هایشان. در زمانی که مطرح شد؛ توسعه امری فنی هست که تکنوکرات ها فهم می کنند، و همین ها بیایند و کشور را به توسعه برسانند، اینجا بود که برآیندهای ما متأسفانه با مردم آرام آرام فاصله گرفت.

در همان زمان گفتمان راستی ها در (فضای جامعه و دانشگاه) وجود داشت که به جمهوریت نرسیده بودند، امام به نقش جمهوریت رسیده بود، اما اینهایی که شاگرد امام بودند به این موضوع نرسیده بودند. (نماد این قضیه درس اخلاق آقای مهدوی بود که تا همین اواخر گفتند که مردم سالاری دینی نداریم ما دین سالاری مردمی داریم.) دین سالاری مردمی با مردم سالاری دینی تفاوتش در این است که وقتی می گوییم مردم سالاری دینی یعنی مردم فطرت الهی دارند که برای حق و عدالت می توانند بیایند و قیام کنند و حتی دین خدا را مردم حفظ کنند و محقق کنند اما دین سالاری مردمی یعنی مردم که نمی فهمند ما می فهمیم و مردم باید پیرو ما باشند. این نگاه دو ساختار سیاسی ایجاد می کند که از دلش اشرافیت سیاسی بیرون می آید. اما اگر بپذیریم که حکومت حق مردم و مال مردم است که مردم آن را تفویض می کنند. آن موقع مردم حق پرسش دارند، حق نظارت دارند. گفتمان مردم سالاری دینی امام (ره) هنوز کامل محقق نشده و در حال حاضر بهترین حالتش دین سالاری مردمی است! که بارها شاهد بودیم که دین سالاری مردمی چقدر خشن می شود و به سمتی می رود که برای مردم جایگاهی قائل نیست.

جمهوریت ما در سیاست منطقه ای ما نیز تأثیر داشته است. اما ما تقریباً با جمهوریت فاصله گرفته ایم. جمهوریت قوام یافته و اصیلی که قائل به این قیام هستند و آرام آرام تبدیل می شود به جمهوریت نمایندگان که مردم فقط در انتخابات بیایند و رأی بدهند و لطف کنند برای راهپیمایی ها هم حضور پیدا نکنند. و آن فردی هم که می خواهد رأی مردم را داشته باشد از خدا می خواهد که همین مردم فعال سیاسی هم نباشند. اتفاقاً اگر مردم توده ای بشوند محصول دموکراسی نمایندگان هستند و مطلوب جمهوری نمایندگان. یعنی من قرار است نماینده شما باشم خب نزدیک انتخابات بیایید و نمایندگان خود را پیدا کنید. مردم یا باید به لیستی که یک عده تایید می کنند رأی بدهند یا همیشه باید گفت در برهه‌ی حساس زمان هستیم و انقلاب در خطر است و قطب بندی الکی سیاسی ایجاد بشود. هر دو طرف به این صورت جو سازی می کنند و می شود همان دموکراسی

نمایندگانی؛ و همین اتفاقی که در حال حاضر افتاده است؛ ولی اگر قرار بود مردم باشند و جمهوری مستقیم داشته باشیم و نه نمایندگانی، آن موقع مردم برای اینکه بتوانند کشور را اداره کنند باید از ریز مسایل کشور اطلاع پیدا می کردند و مردم باید سوال و پیگیری می کردند. این پدیده بسیار خطرناکی است که دیر یا زود ما را از « لَيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ » دور خواهد کرد. و مردم برای عدالت قیام نخواهند کرد. مردم را هم به این بازی اشرافی سیاسی آلوده می کنیم و مردم را توده ای کردیم برایشان ذهنیت های هیجانی ایجاد کردیم تا در برهه های زمان با قالب های یکسان سیاسی برخورد کنند.

دغدغه اصلی این باید باشد که مردم هم هستند و نقش دارند. وقتی می گوییم مردم یعنی همه ی مردم. حضرت امیر به مالک می فرمایند؛ ای مالک مردم یا برادران دینی تو هستند یا هم نوع تو. یعنی دسته بندی نکن که حالا یک عده خودی هستند و یک عده غیر خودی. ما حکومت تشکیل می دهیم که اتفاقاً همان مخالف نظام ها هم در لوای حکومت دینی حقش را بگیرد. این تفکر هم ضد نظام است، یک سری ابزارها درست می کنیم و با آنها بخشی از مردم را حذف می کنیم. این بخش مردم نظراتی دارند که باید بپذیریم نباید بگوییم آنها نباید طور دیگری فکر بکنند و باید مثل ما فکر کنند. امیرالمومنین (ع) تا زمانی که خوارج حق عمومی را ضایع نکرده بودند اجازه می داد که حرفشان را بزنند و زمانی که آمدن حق مردم را پایمال کردند- چون حکومت مدافع حق مردم است - با خوارج برخورد شد.

اگر پذیرفتیم حکومت تشکیل بدهیم. مردم یعنی همه ی مردم. و اگر فائلیم که مردم به قسط قیام کنند پس باید بپذیریم که حرف بزنند، نقد کنند و نماینده خودشان را داشته باشند.

امام می فرمایند؛ اگر این رابطه والی با رعیت ایجاد شد مردم طمع دارند که این حکومت باقی بماند. و اگر به دنبال این هستید که دشمن به حکومت ضربه نزند عدالت را برقرار کنید. اجازه بدهید که مردم بیایند و حرفهایشان را بزنند که همین موجب نا امیددی دشمن می شود. مردمی که حکومت را بخواهند دشمن نمی تواند بر آن پیروز شود.

خط امام (ره)

اسلام ناب محمدی و اسلام آمریکایی:

اسلامی که منظور ماست عامل سعادت انسان و رهایی جامعه‌هاست و اسلام واقعی و اصلی (اسلام ناب محمدی) است. یعنی اسلام انقلابی آگاه، اسلام عدل و احسان، اسلام زداینده تبعیضها و سستیها و یأسها، اسلام فقرای دردمند، اسلام پابرهنگان، اسلام تازیانہ خوردگان تاریخ تلخ و شرم‌آور محرومیتها، اسلام عدالت اقتصادی و اجتماعی و قضایی، اسلام جامعه‌سازی و انسان‌پردازی، اسلام نوآور و نوگرا نه اسلام تجر و تجمّد و نه اسلام التقاط و تجدد و نه اسلام بدلی و عوضی (اسلام سرمایه‌داری، اسلام مرفهین بی‌درد، اسلام تکاثر و فقر، اسلام استثمار و تحذیر، اسلام مستکبر پرور و مستضعف‌کوب، اسلام رفاه و تجمل، اسلام التقاط، اسلام سازش و فرومایگی و در یک کلام اسلام آمریکایی).

استمرار انقلاب:

استمرار انقلاب و پویایی آن در گرو مبارزه با طاغوت‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است و اینک پس از حذف طاغوت سیاسی درون ایران مبارزه‌ای فراگیر با طاغوت اقتصادی و فرهنگی لازم است که مهمترین رسالت هر انقلابی بصیر و آگاه به زمانی است چرا که طاغوت اصلی طاغوت اقتصادی و فرهنگی است و اگر باقی بمانند طاغوت سیاسی را تولید خواهند کرد و از اینجا لزوم پرداختن به مقوله عدالت خاصه عدالت اجتماعی و اقتصادی روشنی بیشتر می‌یابد.

عدالت از مفاهیم بنیادین دینی بوده که همه ادیان الهی با هدف تحقق این اصل از سوی خدای متعال بواسطه انبیاء نازل گشته اند. مهمترین دغدغه پیام آوران الهی بعد از شناخت خدا و نزدیک کردن انسان به او، ایجاد و بسط عدالت بوده است. دین اسلام نیز به عنوان خاتم ادیان، تحقق عدالت را در سر لوحه اهداف خود قرار داده است. در این راستا باید خاطر نشان کرد که وجود بیش از ۵۰ آیه از قرآن در باب عدالت، شاهدهی بر اهتمام اسلام بر این اصل می باشد.

کلام اسلامی بیش از هر چیز به مساله عدل پرداخته و فقه اسلامی قبل از هر چیز مساله عدل برایش مطرح شده و در جهان سیاست اسلامی بیش از هر کلمه ای کلمه عدل بگوش می خورد.

طبق نظر صریح قرآن در آیه ۲۵ سوره مبارکه حدید، فلسفه اصلی نزول تمامی پیامبران و کتب آسمانی چیزی جز بسط و برقراری عدالت اجتماعی نبوده است. مقوله ای که با تاسیس حکومت باید اجرا گردد. در حقیقت هیچ حکومتی مشروع نیست مگر اینکه هدفش حکومت بر طریق عدالت باشد.

«لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط» به راستی پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب ترازو فرود آوردیم تا مردم به عدالت برخیزند» (حدید/ ۲۵)»
شهید مطهری در کتاب «عدل» مراد از قسط را در آیه فوق؛ عدالت اجتماعی می دانند. یعنی هدف بعثت انبیاء، حکومت در پرتو عدالت اجتماعی است.

اینکه می‌گوییم و اعتقاد داریم هدف نزول انبیاء و اولیاء و کتب آسمانی، عدالت اجتماعی است، این است. مراد ما از پیگیری عدالت اجتماعی، شکم انسانها و تامین مادی زندگی آنها نبوده و نیست. بلکه استقرار عدالت؛ در خدمت تعالی بشر؛ در سایه پرستش خداوند حی متعال است

عهده دار شدن حکومت فی حد ذاته شان و مقامی نیست، بلکه وسیله انجام وظیفه اجرای احکام و برقراری نظام عادلانه اسلام است (امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۳۱)

حکمت خداوند بر این تعلق گرفته است که مردم به طریقه عادلانه زندگی کنند و در حدود احکام الهی قدم بردارند. این حکمت همیشگی و از سنتهای خداوند متعال و تغییرناپذیر است. بنابراین بر مسلمین و در پیشاپیش آن بر روحانیون و طلاب علوم دینی است که بر ضد تبلیغات دشمنان اسلام با هر وسیله ممکن قیام نمایند تا روشن شود که اسلام برای تاسیس حکومت و عدالت گستری که در آن قوانین مربوط به مالیات و بیت المال و... وجود دارد آمده است. اسلام همان حکومت است با شئونی که دارد و احکام و قوانین اسلامی شانی از شئون حکومت اسلام است، بلکه احکام مطلوبات بالعرض و امور آلیه هستند که برای حکومت و اقامه عدل در جامعه وضع شده اند" (امام خمینی، کتاب البیع ج ۲ (قم، اسماعیلیان، بی تا) ص ۳۱ به نقل از کاظم قاضی زاده. ص ۸۸)

پیغمبر اسلام تشکیل حکومت داد مثل سایر حکومتهای جهان، لکن با انگیزه بسط عدالت اجتماعی در جهان، مقصود انبیا از کوششها و جنگهایی که با مخالفین می‌کرد کشورگشایی و اینکه قدرت را از خصم بگیرند و در دست خودشان باشد نبوده بلکه مقصر این بوده که یک نظام عادلانه به وجود آورند تا به وسیله آن احکام خدا را اجرا نمایند" (صحیفه نور، ج ۸ ص ۸۱).

«مشروعیت من و شما وابسته به مبارزه با فساد، تبعیض و نیز عدالت خواهی است. این، پایه مشروعیت ماست. الان درباره مشروعیت حرفهای زیادی زده میشود، بنده هم از این حرفها بلدم؛ اما حقیقت قضیه این است که اگر ما دنبال عدالت نباشیم، در حقیقت من که در اینجا نشسته ام، وجود نامشروع خواهد بود؛ یعنی هرچه اختیار دارم و هر چه تصرف کنم، تصرف نامشروع خواهد بود؛ دیگران هم همین طور. (بیانات در مراسم تنفیذ حکم دوره دوم ریاست جمهوری آقای هاشمی رفسنجانی ۱۳۷۲/۵/۱۲).

در نگاه ما، انتظار نه فقط دعا کردن و ندبه خواندن است؛ که این دو به تنهایی باعث تخدیر جامعه و سکون آنها می‌گردد؛ بلکه مبارزه با بی‌عدالتی، ظلم و جور و فساد، خصیصه اصلی فرد منتظر است. او نمی‌نشیند تا روزی مردی از غیب بیاید و همه امور را به سرانگشت معجزه اصلاح کند، بلکه خویش کمر همت بسته و شعار عدالت و علم عدالتخواهی را پیش از امامش و برای امامش بلند می‌سازد.

آنچه در احادیث شیعی پیرامون دنیای بسیار متعالی پس از ظهور آمده است، برای ما حکم یک مدینه فاضله یا یک اتوپیا ندارد، که هر روز و شب در آرزوی تشکیل چنان دنیای مملوء از عدالتی فقط دعا کنیم. بلکه ما در پی متجلی کردن ویژگی های آن جامعه در زمان پیش از ظهوریم، یعنی اینکه به آن خصایص به چشم یک جامعه آماده ظهور نگاه می‌کنیم، نه یک جامعه پس از ظهور و همین نگاه به مسئله مهدویت است که باید از ما

شخصیتی مبارز و انقلابی بسازد که مناسبات حاکم بر دنیای کنونی را نمی پذیرد و در صدد تغییر آنچه که هست، به آنچه که باید باشد، بر می آید.

«بعضی ها انتظار فرج را به این می دانند که در مسجد، در حسینیه و در منزل بنشینند و دعا کنند و فرج امام زمان(ع) را از خدا بخواهند. اینها مردم صالحی هستند که یک همچو اعتقادی دارند. بلکه بعضی از آنها را که من سابقا می شناختم بسیار مرد صالحی بود، یک اسبی هم خریده بود، یک شمشیری هم داشت و منتظر حضرت صاحب بود. اینها به تکالیف شرعی خودشان هم عمل می کردند و نهی از منکر هم می کردند و امر به معروف هم می کردند، لکن همین، دیگر غیر از این کاری ازشان نمی آمد و فکر این مهم که یک کاری بکنند نبودند.» (صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۱۹۶)

انقلاب اسلامی:

در نگاه ما «انقلاب اسلامی» به مفهوم یک پدیده سیاسی که در ۲۲ بهمن ۵۷ رقم خورده و پیروز گشته نیست بلکه تعبیر و تفسیری متعالی تر از این برخوردار است.

انقلاب اسلامی یک روش کامل و متعالی برای اداره امور خلاق است که خداوند آن را به حضرت آدم صلی الله آموخت تا با آن بر زمین حکومت کند.

ما نه فقط به انقلاب اسلامی ایران، بلکه به انقلاب های اسلامی دیگری در طول تاریخ بشر معتقدیم، انقلاب هایی که همه د رپی تحقق حکومت توحید بر زمین بوده اند.

انقلاب اسلامی نوح(ع)، ابراهیم(ع)، مسیح(ع)، موسی(ع)، داود(ع)، انقلاب اسلامی سلیمان(ع) و ... انقلاب اسلامی محمد(ص)، انقلاب اسلامی علی(ع)، انقلاب اسلامی حسن ابن علی(ع) ... و انقلاب اسلامی روح الله خمینی(ره). تمامی این انقلاب ها روح و هدف واحدی داشته و دارند و همانند یک شجره طیبه با هم ارتباط دارند.

در نظر ما مبانی، روش و هدف تمامی این انسانهای شریف و بزرگ یکسان و واحد بوده است و میان آنها هیچ تفاوتی نیست. تمامی این انقلاب ها بجر آخرینشان که هنوز حیات دارد، به یک روش متولد گشته اند، به یک روش رشد نموده و به یک روش نابود شده اند. و قطعاً آفات انقلاب های سابق برای انقلاب اسلامی کنونی نیز مو تجربه تاریخی ما نشان داده است که انقلاب های فوق با نادیه گرفتن رهبران آسمانی خودشان، و فراموشی آرمان های انقلاب دچار ضعف گشتند و در نهایت توسط نفاق داخلی و نفوذ عناصر ناسالم در عرصه مدیریت آن انقلاب ها، نابود یا مصادره گشتند.

تجربه تاریخی ما نشان داده است که انقلاب های فوق با نادیه گرفتن رهبران آسمانی خودشان، و فراموشی آرمان های انقلاب دچار ضعف گشتند و در نهایت توسط نفاق داخلی و نفوذ عناصر ناسالم در عرصه مدیریت آن انقلاب ها، نابود یا مصادره گشتند.

تجربه تاریخی ما نشان داده است که هیچکدام از انقلاب های اسلامی تاریخ، توسط دشمن خارجی و کفر نابود نگشته بلکه توسط جریان های به ظاهر خودی و انقلابی از درون منهدم گشته است. و این مفهوم عبارت امام (ره) است که فرمود:

آمریکا هیچ غلطی نمی تواند بکند.

اصول نقد و مطالبه گری:

یک انسان انقلابی در هر منصب و مقام و موقعیتی باید در محیط خودش پیشگیری کند از انحراف. اما اگر انحرافی دید چگونه باید برخورد کند آیا بدون تدبیر و عقلانیت این کار ممکن است؟ در روش و منش ما مطالبه و مبارزه اصول خاص خویش را دارد و این کار نبایستی به نحوی انجام پذیرد که باعث بی اخلاقی و ایجاد فضای تهمت شود. برای مشخص شدن روش نقد و مطالبه نکات زیر بیان می شود.

اصل اول: معرفت به عمل

حضرت امیر(ع) می فرمایند: «العامل علی غیر معرفته کالحمار طاعوره» عمل کننده به عملی که معرفت به آن عمل را ندارد مانند الاغ آسیاب است. معرفت به مفهوم و معنی شناخت است و با علم متفاوت است. معرفت، بررسی یک موضوع از قبل آثار آن است. آثاری که در طبیعت، جامعه، فرد متبلور می شود و فرد با دیدن آن نشانه ها و درک آنها به آن موضوع واقف و عالم می شود.

اصل دوم: نیت از نقد

نظام و انقلاب متعلق به ماست و چه کسی بهتر از صاحبان انقلاب میتواند نظام را نقد کند؟ فرق نقد ما با نقد جریان های معارض این است که نقد ما «نقدی درون گفتمانی» است نه نقدی برون گفتمانی دشمن پسند. نیت ما از نقد و آسیب شناسی و مبارزه با فساد و انحراف، اصلاح امور و زدودن آفت ها از چهره نظام اسلامی است نه مچ گیری و کشف مفسد و رسوایی یک شخص یا جریان. نقد دلسوزانه نظام و حاکمیت، از سوی افرادی که به نظام و آرمانهایش وفادارند، به سلامت هر چه بیشتر نظام اسلامی از یک سو و بر بقاء،، از سوی دیگر بر مقبولیت و مشروعیت نظام می افزاید و تهدیدات داخلی و خارجی را از او رفع می گرداند.

اصل سوم: آرمانخواهی

آرمانخواهی نقطه مقابل محافظه کاری است. محافظه کاری یا مصلحت سنجی، به مفهوم راضی بودن به وضع موجود است و عدم انگیزه برای اصلاح و تحول در امور.

«محافظة کار طرفدار وضع موجود است؛ از هر تحولی بیمناک است؛ هرگونه تغییر و تحولی را برنمی تابد و از تحول و دگرگونی می ترسد.» (مقام معظم رهبری - در دیدار اعضای هیات دولت ۸/۶/۸۴)

در آرمانخواهی و مطالبه گری تنها مصلحتی که باید رعایت گردد مصالح کلی نظام است نه مصالح افراد گروه ها و احزاب و افراد. آرمانخواهی با بداخلاقی و پرخاشگری متفاوت است.

اصل چهارم: علم به موضوع

قانون اساسی، صحیفه امام با محوریت وصیت نامه سیاسی ایشان و همچنین خط مشی های رهبری معظم انقلاب، سه منبع برای تشخیص صره از ناصره است. هر موضوع و اتفاقی در هر سطحی باید با سه محور فوق تبیین و انطباق داشته باشد و در غیر این صورت انحراف تشخیص داده شده و مبارزه با آن واجب شرعی محسوب می گردد.

اصل پنجم: رعایت مراتب امر به معروف

بعد از آنکه به موضوع علم یافتیم باید ابتدا به ساکن به آن مسئول مربوطه در فضایی خصوصی تذکر بدهیم. این خطاست که فوری یک واقعه ای را خبری و رسانه ای کنیم؛ باید به همان مسئول گفت و تذکر داد که خودت را روشنت را اصلاح کن. و باید آن شخص اگر انحرافش محرز شد و جواب قانع کننده ای برای ما نداشت، در مقابل امر به معروف و نهی از منکر کرنش کند و تعهد به اصلاح بدهد. اگر چنین کرد و پذیرفت که ما باید منتظر اصلاحات وی باشیم اما اگر به همان راه قبلی رفت و انحراف را ادامه داد یا در برابر حق گردن کشی کرد، باید به روش دیگر و به طور جدی تری با او برخورد شود.

اصل ششم: هیچکس مصون از مطالبه و نقد نیست

در نظام جمهوری اسلامی هیچ شخص؛ نهاد، گروه و جریانی مصون از نقد و مطالبه نیست.

استهاله‌ی انقلاب

تقدس یک جامعه به چیست؟

روایت از علی ابن ابیطالب (ع) نقل شده که فرمودند: «انی سمعت رسول الله..يقول فی غیر مره» من شنیدم که به شکل متواتر در موقعیت‌های مختلف، پیامبر این نکته را به زبان آورد که: «لن تقدس امه لا یؤخذ للضعیف فیها حق من القوی غیر متتبع» آن امت و جامعه‌ای که حق ضعیفان را نشود بدون لکنت زبان و بدون ترس از اقویا و صاحبان قدرت و ثروت مطالبه کرد، قابل تقدیس و پاکیزه نیست. اینها در واقع تعریف جامعه دینی است. از زبان پیامبر اکرم که استاد و مربی علی بن ابی طالب است و حضرت علی فرمود: «اناعبد من عبید محمد(ص)». یعنی من بنده‌ای از بندگان محمدم و مثل برده در برابر محمدم. یعنی هر چه دارم از اوست. در قاموس علی بن ابی طالب (ع) دولت دینی، ضامن عدالت دینی، ضامن حدود خدا، قوانین خدا و حقوق مردم است. حریم مردم، حریم خداست و حق الله؛ منتهی با تعریف دینیش نه با تعریف ماتریالیستی، تعریف لیبرالی و تعریف مارکسیستی‌اش تجاوز به حریم انسانها و حقوق مسلم آنها، تجاوز به حریم خداست.

همین منطق است که ایشان در خطبه ۱۳۲ نهج البلاغه در مانیفست حکومتی‌شان می‌فرمایند: در حکومت اسلامی کسی که بخیل است و حرص می‌ورزد و چشم کج در مال مردم و نگاه تحقیرآمیز به حقوق مردم دارد، نباید مسؤول باشد. افراد جاهل و قشری و عوام حق ندارند وارد حکومت دینی بشوند. «و لا الحافی و لا الحسائف و لا المرتشی». رشوه خواران «ولا المعطل للسنه». آنهایی که سنت خدا و پیامبر را تعطیل می‌کنند؛ یعنی در حکومت با قانون بازی می‌کنند و هر جا و هر وقت دلشان بخواهد قانون الهی را اجراء می‌کنند و هر جا دلشان می‌خواهد اجرا نمی‌کنند. فرمود من به اینها اجازه نمی‌دهم در حکومت دینی وارد بشوند. من نمی‌گذارم فاسدها و باندهای بی تقوا بر جان و مال و حقوق مردم مسلط بشوند.

تا زنده‌ام نمی‌گذارم افراد بخیل و حریص به مال مردم، آدمهای دنیا طلب و عیاش و پرخور بر مردم حکومت کنند و وارد دولت بشوند. نمی‌گذارم افراد نادان و قشری و جاهل بر سر کار بیایند تا جامعه را منحرف کنند. «الجاهل یضلهم بجهله». اگر جاهلان و سفها، افراد سخیف و نادان بر سر کار بیایند، جامعه را منحرف می‌کنند و نمی‌گذارم افراد زورگو و مستبد بر مردم مسلط شوند تا با بی‌عدالتی حکم برانند و اموال مردم و فقرا را بالابکشند و همه چیز را توجیه کنند و افراد بی‌زبان و نجیب را در جامعه محروم کنند. «یقطعهم بجفائهم». نمی‌گذارم رشوه‌خواران در مدیریت‌های حکومت نفوذ کنند تا حقوق مظلومین فراموش شود. «المرتشی فی الحکم». نمی‌گذارم قاضی‌های رشوه‌خوار بر گرده مردم سوار شوند تا مردم را نابود و سنت پیامبر را تحقیر کنند. فرمود: منطق من در حکومت این است و هر کس با من است بسم الله... هر کس بر من است باز هم بسم الله.

بدترین حاکمان و دولتمردان

در روایت دیگری فرمود: بدترین حاکمان و دولتمردان آنها هستند که حب الفخر دارند. حب الفخر یعنی همین جاه طلبی، شهرت طلبی، شهرت پرستی و خود را از مردم بالاتر دیدن. فرمود در حکومت اسلامی حاکمان حق ندارند از بالا به مردم نگاه کنند و مردم را پایین‌تر از خودشان بدانند و ببینند. فرمود: من با حاکمان متکبر

نمی‌توانم کنار بیایم و همه آنها را یا اصلاح و یا حذفشان می‌کنم. بعد رو کرد به مردم: اما شما مردم! من خدا را اطاعت می‌کنم ولی شما من را اطاعت نمی‌کنید. در حالی که معاویه خدا را اطاعت نمی‌کند اما مردمش او را اطاعت می‌کنند. هر چه به شما دستور می‌دهم همین طور در هوا یخ می‌زند و به مقصد نمی‌رسد. بعد فرمود که: پس اصلاً معلوم هست که شماها با چه نیتی با من بیعت کردید؟ دولت ارزشها و عدالت، مشروعیتش گره خورده است به اینکه مسؤولینش دنبال عدالت اجتماعی و پاسدار ارزشهای انقلابی و دینی و انسانی هستند یا نیستند. در نگاه نظریه پردازان سیاسی غرب و پدران سکولاریسم، با شخصیت اخلاقی نمی‌شود دولت تشکیل داد و به خصوص نمی‌شود آنها را حفظ کرد و بنابراین اخلاق از سیاست و دیانت از حکومت جداست و حتماً احتیاج است به یک مقداری حقه‌بازی و تظاهر و عوام‌فریبی، بخصوص در سیستم جمهوری که باید آراء را به هر شکلی جمع کرد و مسأله اصلی در آراء، مسأله کمیت است نه کیفیت و بنابراین دروغهای زیبای شهریار و حاکم و دولتمرد برای حفظ شهروندان در اطراف او لازم است و فرزانه کسی است که ماهرانه دروغ بگوید. مهم این نیست که تو راست می‌گویی یا دروغ. مهم این است که قدرت بدست بیاید و قدرت را نباید با معیارهای دینی و ارزشی ارزیابی کرد. چون ارزشها متعلق به حوزه خصوصی آدمها هستند. نمی‌توانند ملاک داوری در مورد اقدامات عمومی باشند. که اینها همه مبنای تفکر سکولار و درست در مقابل تفکر علی بن ابی طالب (ع) است.

ذهن‌های خشکیده و پوچ

این‌ها می‌گویند تمام ارزشهای اخلاقی و تمام گزاره‌های مابعدالطبیعی همه بی‌معنی و پوچ است. معنای واقعی نامها کجاست؟ آنجایی که سود مادی همه مبانی حقوقی، اخلاقی و عدالتخواهی را بی‌معنی می‌کند و زیر سؤال می‌برد. این یک جریان و یک خطر بالفعل برای انقلاب است و در واقع آخرین پیامهایی است که نسل قبل از شما دارد به شما منتقل می‌کند. ذهنهایی که این‌ها را ترویج می‌کنند و ترجمه می‌کنند، ذهنهایی به شدت قشری و خشکیده هستند و تا حالا کار زیادی دست بشر داده‌اند. ذهنهایی که اصلاً روی ملاحظه این‌ها و روی خلاقیت این‌ها باران نباریده و با این مفاهیم ارزشی حتی یکبار هم آشنا نشده‌اند. و الا کیست که نداند تمرکز بی‌قید و شرط سرمایه‌های انبوه برای مصارف شخصی و به نفع یک اقلیت فاسد مبتنی بر غصب و اسراف و تبذیر و ربا، این‌ها با ایدئولوژی ماتریالیسم در غرب و در جهان تئوریزه شد و ناخدایان سرمایه‌داری لیبرال صریحاً گفته‌اند که به تقدم ماده معتقدند و این ماتریالیسم اگر روزگاری معنا داشت، دیگر امروز خیلی ابلهانه و ارتجاعی است. امروز هر کسی در سطح مفاهیم سیاسی بزرگ مثل دولت و فلسفه قدرت، از عدل و ارزشها حرف بزند، او را فناتیک و ضداستاندارد لقب می‌دهند و ضداستاندارد خونساز در همه جای دنیا مباح است. احزاب نامرئی که بلدند چطور حکومتهای انقلابی را بدون براندازی بازسازی بکنند و پوستش را حفظ بکنند و محتویاتش را تغییر بدهند و پشت همین استانداردهای جهانی قایم بشوند. صریحاً می‌گویند که موضوع سیاست قدرت است نه حقیقت، نه فضیلت و نه عدالت. این‌ها دینی‌ترین و زنده‌ترین

انقلابها را می‌توانند به روش تاکسی‌درمی تزئین کنند و خشکش کنند و به تماشا بگذارند. بطوری که آن جنبش بزرگ با آن مفاهیم عالی هم باشد و هم نباشد.

کردید و نکردید!

به قول سلمان فارسی وقتی که دید بعد از فوت پیامبر ریختند به خانه علی و علی را به زور کشیدند به سمت مسجد برای بیعت. آنجا دارد که بعضی از اصحاب خاص حضرت امیر دست به شمشیر به چشم علی نگاه می‌کردند که ایشان فرمان درگیری بدهند و حضرت امیر با چشمش اشاره کرد که کاری نکنید. آنجا دارد که سلمان فارسی کنار کوچه ایستاده بود و دید که دارند با علی چه می‌کنند. وقتی که حضرت امیر علامت داد که کاری نکنید این دورانی است که باید تحمل کرد. دوران سکوت برای وحدت. و دوران قیام برای عدالت بعداً خواهد رسید. آنجا دارد که سلمان فارسی وقتی که دید عمامه علی را به گردنش انداخته‌اند و دارند او را می‌برند، به دیوار تکیه کرده بود و رو کرد به مردم و با لهجه فارسی گفت: کردید و نکردید. خطاب به آن جامعه و وارثان انقلاب پیامبر گفت کردید و نکردید. مسلمانی کردید و نکردید. حفظ ظواهر کردید اما باطنش را به باد دادید. مغز انقلاب را فدای قشرش کردید و مضمون انقلاب را فدای فرمش کردید. در این شرایط و بعد از تثبیت یک انقلاب، اگر نسل دوم و سوم انقلاب از مفاهیم انقلابی و از ارزشهای انسانی در جامعه بعد از انقلاب، جانانه و ابوذری دفاع نکنند و قیام نکنند و حتی اگر سخت افزار انقلاب حفظ بشود، نرم‌افزارش عوض می‌شود.

اگر هوشیاری ایدئولوژیک و انقلابی در این مسأله نباشد و انقلاب فقط سخت افزارش حفظ بشود، نرم‌افزارش تغییر می‌کند و شما متوجه نمی‌شوید. ما هم متوجه نخواهیم شد. مثل ساختمانی که ساختمانش باشد و ساکنانش عوض بشوند. ساختمانی که به دست انقلابیون و به دست عدالت‌خواهان و به دست مجاهدین و شهیدان ساخته شد، زیر سنگینترین آتشها، کم‌کم عدالت ستیزان و قاعدین و مخالفین اصل تئوری آن انقلاب دینی، ساکنان آن ساختمان خواهند شد.

نظریه تناسخ اگر در مورد فرد انسان غلط است، به نظر من در مورد حاکمیت‌ها و نوع اجتماعات بشری صادق است. با یک نوع مجازگویی البته. این ارواح خبیثه ماقبل انقلابها دوباره قابل احضار هستند و می‌توانند در بدن انقلابها حلول کنند و فرمان جامعه را به سمت دیگری بچرخانند. اول با زاویه‌های کم وبعد شما می‌دانید وقتی انحراف با یک زاویه کوچک شروع بشود، شما اولش تفاوت مسافتی بین این دو ضلع نمی‌بینید. اما وقتی در طول زمان ادامه پیدا کند همین زاویه کوچکی که باز شده، در طول زمان می‌بینید که آنقدر فاصله‌ها زیاد می‌شود که اصلاً دیگر کسی آن انقلاب را به جا نمی‌آورد. به جا نمی‌آورد که کی بوده، چی بوده، اصلاً برای چی تشکیل شده. اصلاً یک طوری که ظاهراً همه چیز به جای خودش هست و واقعاً هیچ چیز به جای خودش نیست. همه چیز درست است و همه چیز خراب و به همین دلیل است که انقلاب اسلامی نباید فقط به تغییر

رژیم اکتفا می‌کرد، بلکه باید با نرم‌افزار جدید دینی و انقلابی به تغییر سیستم بپردازد. تعویض رژیم کافی نیست. باید سیستم عوض بشود و الا اگر سیستم عوض نشود همان ارزشهای ما قبل انقلاب یا خودشان و یا شب‌شان دوباره به داخل حاکمیت و به داخل جامعه و به داخل افکار عمومی و به داخل دانشگاه عودت می‌کنند. چنانکه دارند می‌کنند. آن از در رفته‌ها از پنجره برگشتند. تعویض هیئت حاکمه کافی نیست، باید طبقه حاکم هم عوض بشود. طبقه‌ای که در جامعه جاهلی حاکم بود و بر آن اساس حکومت می‌کرد، باید آن عوض بشود و الا تعویض هیأت حاکمه کفایت نمی‌کند صورت عوض می‌شود و سیرت دوباره تجدید و باز تولید می‌شود.

اوضاع را به هم میریزم...

باید آن طوری که حضرت امیر فرمود، کفگیر انقلاب، محتویات دیگ سیستم حکومت و جامعه را بهم بزند. «حتی یعدو اسفلکم اعلیکم و اعلیکم اسفلکم». فرمود در حکومت من، من اوضاع را به هم می‌ریزم. گفت: کاری می‌کنم مثل اینکه کفگیر توی دیگ می‌رود و پایین‌ها را می‌آورد بالا و بالاییها را می‌برد پایین، من همه‌تان را به هم می‌ریزم. این طور نیست که بگویم شماها همانطور که بودید هستید و ما همانطور مثل بقیه می‌آییم حکومت می‌کنیم، برویم جلو ببینیم چه می‌شود.

چرا خطر حذف موجه ارزشهای انقلابی همیشه بعد از پیروزی و استقرار یک انقلاب، دوباره یک خطر جدی، تهدیدکننده و زنده است؟ چرا؟ علی بن ابی طالب دو و نیم دهه بعد از رحلت پیامبر وقتی وارد حکومت شد، با تمام وجودش این فاجعه را لمس کرد و خواست اوضاع را برگرداند. خواست تغییر در سیستم ایجاد بکند و سه تا جنگ داخلی بر او تحمیل کردند. دوستان سابق خودش. برای اینکه حتی اگر هیئت حاکمه بعد از انقلاب، فاسد نشود و فاسد نباشد - که خیلی‌هایشان آدمهای درستی و خوبی بوده و هستند - ولی طبقه حاکم که غیر از هیئت حاکمه است و از قبل از انقلاب در جامعه سیستم سازی کرده، گلوگاه‌های جامعه و نظام را می‌شناسند و دوباره می‌آیند آنجا سوار می‌شوند. یعنی ضد حمله ضد انقلاب به انقلاب، بعد از ۱۰، ۲۰ سال بعد از پیروزی انقلاب. نه با ترکش و خونریزی. جنگ سرد و بدون سر و صدا و با کار نرم‌افزاری همه چیز را دوباره پس می‌گیرند. دوباره تاکید می‌کنم طبقه حاکم غیر از هیئت حاکم است. هیئت حاکمه یک گروه سیاسی است که بر اهرم‌های رسمی مدیریت، مسلط است و ظاهراً آنها تصمیم می‌گیرند؛ اما طبقه حاکم آن گروه اجتماعی‌اند که سلطه‌شان سلطه اعتباری و قانونی نیست. رسمی نیست. اما سلطه حقیقی و عملی است. یعنی در واقع سلطه دست آنهاست، نه دست انقلابیونی که فقط برای پستها آمده‌اند و آن نوک هرم نشسته‌اند.

انقلاب، هیأت حاکمه را عوض می‌کند ولی اگر نتواند طبقه حاکمه را عوض کند یا اصلاح کند، خودش بعد از اینکه تمام توانش را صرف کرد و شهیدانش را تقدیم کرد و فتوحاتی کرد و خسته شد، خودش دوباره، اهرم‌های قدرت را اگر نه به همان افراد قبل از انقلاب، اما در اختیار همان افکار، در اختیار همان اندیشه، همان تفکر، قرار می‌دهد و همان اتفاق از همان زاویه اتفاق خواهد افتاد.

انقلاب یک امر قصری است...

برای اینکه انقلاب و اصلاح، به تعبیر حکما، یک امر قصری است. قصر خلاف طبیعت است. همانطور که تهذیب نفس در یک فرد قصری و خلاف طبیعت اوست و لذا سخت است. امر طبیعی مثل از کوه پایین آمدن است و آسان است. دعوت به غریزه و سازش و ضیافت و ... خیلی آسان است زیرا هزینه نمی‌خواهد. برای اینکه به طبیعت راحت طلب انسان سازگار است. دعوت به قیام و جهاد و ریاضت و مقاومت، سخت است. برای اینکه دعوت به حرکت سر بالایی در کوه است. یعنی خلاف طبیعت و غریزه است. انقلاب و اصلاح، یک امر قصری است؛ همانطوری که تهذیب نفس یک نفر خلاف طبیعت است، تهذیب نفس یک جامعه و حاکمیت خلاف طبیعت است. بنابراین سخت است. لذا خیلی‌ها می‌برند. خیلی‌ها اول گرم وارد صحنه می‌شوند و بعد تخت‌گاز پائین می‌دوند و علی‌ابن ابی‌طالب با همه این گروهها درگیر بود و گرفتار همه اینها بود و در نهج‌البلاغه بخوانید که سراسر گلایه از همین اوضاع است و از مردم سردی که مثل سنگ، علی را نگاه می‌کردند و تنهایش می‌گذاشتند. همان‌هایی که وقتی برای بیعت هجوم آوردند فرمود: آنقدر جمعیت ریخت که من زیر دست و پا ماندم. لباسم پاره شد و حسن و حسین زیر دست و پا له شدند. همین مردم، وقتی که وارد پروسه اجرای عدالت شدم و تلخی عدالت را چشیدند بعضی از همین‌هایی که با من بیعت کردند از دین بیرون رفتند. گفتند: حالا که تو از دین می‌گویی اصلا ما دین نمی‌خواهیم و بسیارشان پیمان شکستند و آنهایی که پیمان نشکستند، من را در درگیریها و نبرد تنها گذاشتند و این بود که نبرد عدالت علی نیمه‌کاره ماند و کار علی را ساخت. ولی او در طول ۵ سال حکومتش با نحوه حکومتش و با نحوه شهادتش کار همه اینها را در تاریخ یکسره کرد. علی برای اینها در تاریخ آبرو نگذاشته، هر کس لااقل در جوامع اسلامی و شیعی بر سر حکومت بیاید، مردم فوری با عهدنامه مالک اشتر و نهج‌البلاغه مقایسه‌اش می‌کنند. جرات هم نکنند مشروعیتش را زیر سوال ببرند، مشروعیت آنها در دل همه زیر سوال است.

بنابراین اگر آن تحول بنیادی که عرض کردم انجام نشود، انقلاب وقتی خسته شد و شهیدانش را داد، دوباره در اختیار همان بروکراسی، در اختیار همان اندیشه‌های ما قبل انقلاب و همان سنت لاییک و غرب‌گرا قرار می‌گیرد و نهادهای کهن ما قبل انقلاب دوباره می‌آیند انرژی انقلاب و دستاوردهای او و نام انقلاب را به نفع خودش مصادره می‌کنند و یک مرتبه می‌بینید انقلاب دینی مستضعفین و حکومت دینی مجاهدین و شهداء در اختیار ساز و کارهای لاییک سرمایه‌داری قرار می‌گیرد. این همان چیزی است که دهها سال با آن مبارزه کردند و زیر شلاق شکنجه و تبعید شدند و زندان رفتند و کم‌کم می‌بینی حکومت، دینی هست و نیست. خود انقلاب هم هست و هم نیست. شعائر انقلاب هست و شعارهای انقلاب نیست و انقلاب دیگر یک دعوت و یک ایده نیست. یک نام و یک سنت به معنی عادت است. نه به معنی سنتی که در تعبیر دینی داریم. یک اسم مقدس است متعلق به تاریخ. در امور دنیوی و اجراییات و امور عرفی و امور غیرقدسی نباید دخالت بکند و الا آلوده می‌شود و کم‌کم جرات نمی‌کنی اصل آن شعارهایی که انقلاب بر اساس آنها اصلا راه افتاد، جایی زبان بیاوری و برای این

معضل فقط یک راه حل وجود دارد؛ همان کاری که علی بن ابی طالب (ع) کرد. بازگشت به دکترین اصل انقلاب؛ به هر قیمتی که می‌خواهد تمام بشود. هیچ راه حل دیگری نیست.

در تشیع همه چیز علیه محافظه کاری است

در تشیع همه چیز علیه محافظه کاری است و آنوقت خواهی دید این فقر تئوریک و این تفرقه سیاسی و این فاصله طبقاتی که توی جامعه دارد بوجود می‌آید، همه آنها مولد یک چیزی است و همه آنها یک راه حل واحد دارد. انقلابی که به خاطر عدالت در گرفت و حکومتی که به خاطر عدالت تشکیل شد و عدالتی که توی چارچوب اسلام و با روح آتشفشانی علی و عقلانیت تشیع تعریف شد و تعقیب شد، امروز در دهه هشتاد و نود- دورانی که شمایه بلوغ سیاسی و اجتماعی می‌رسید- چطور باید ادامه پیدا کند؟ و طبقه جدید و کاسب‌های جدیدی - که در دهه اخیر بعد از جنگ در کشور و در حکومت شکل گرفت و در سالهای اخیر در اقتصاد و فرهنگ و سیاست کشور پنجه انداخت و با سیستم‌های م قبل انقلاب، با مفاهیم غربی دیالوگ برقرار کرد و با آنها تفاهم کرد و کم‌کم جا خوش خواهد کرد - را چطور می‌شود مهار کرد و در برابر عدالت علوی خاضع کرد؟ و بر اساس آموزه‌های پیشاهنگان آیین تشیع و اسلام چطور می‌شود از پس استبداد - چه استبداد از نوع دهاتی و بدلیش و چه استبداد از نوع پیچیده- برآمد؟ حتی اگر برخی از حاملان بچه مسلمان‌های قبلی باشند که قبلاً خودشان به مبارزه این مفاهیم رفتند، و امروزه حامل همان مفاهیم و مدعی همان‌ها و مدافع همان‌ها شده‌اند.

شما ببینید مبارزه داخلی دشواری که امام علی بن ابی طالب (ع) بعد از خلافت و حاکمیت درگیرش شد، به مراتب پیچیده‌تر و از پای درآورنده‌تر از مبارزه‌های دوران جوانی علی بن ابی طالب بود یعنی جنگ رودررو با کفار و مشرکین و اشراف قریش. علی (ع) که هیچ وقت از خطر نترسید. حضرت زهرا (س) - در خطبه ده روز بعد از رحلت پیامبر در خطبه فدکیه در مسجد مدینه- می‌گوید: «هر وقت که شما از درگیری می‌ترسیدید، هم طرفدار ارزشها بودید و هم حاضر نبودید کشته بشوید. اینگونه طرفداری مجانی از عدالت، طرفداری بی هزینه از عدالت، هر جا خطری بود پدرم علی را می‌فرستاد به حلقوم جنگ و خطر» علی آدم خط شکن بود. خودش در نهج البلاغه می‌گوید: من از ۱۶ سالگی در خط مقدم می‌جنگم تا حالا که بیش از ۶۰ سال از عمرم گذشته و آنقدر تیر و ترکش خورده‌ام که قیافه‌ام عوض شده، که چهره‌ام برگشته و آثار جراحت روی صورتم است. درجایی می‌گوید: «والله، اگر همه عرب یک طرف بایستند و من هم یک طرف؛ به خدا سوگند من نمی‌ترسم. برای اینکه اصلاً برای من کمیت مهم نیست». همین علی در دوران حکومتش آنقدر تنها می‌شود و آنقدر تنها می‌گذارندش که نیمه شب، تنها باید برود توی نخلستانهای کوفه گریه کند و یا سرش را توی چاه بکند و با چاه شروع به ناله کند. گفت: خدایا تو خطر دوستانم را یک جور دفع بکن، دشمنانم با من! علی (ع) بعد از آنکه حکومت را گرفت، انقلابی‌تر از گذشته شد. محکم‌تر از قبل از حکومت، شعار عدالت داد.

حضرت علی در عزل و نصب‌هایشان به شدت جوان‌گرا بودند. جوانانی که کمتر اهل معامله‌اند، اینها وقتی به یک ارزش ایمان آوردند، صادقانه‌تر پایش می‌ایستند. جوانهای گمنامی را پیدا می‌کرد، به حکومت ایران، یمن، مصر و این طرف و آن طرف می‌فرستاد؛ بعد به طلحه و زبیر و بزرگترین سابقه‌داران و هم‌رزمهای خودش، کسانی که حد خودش برای رهبری و خلاقیت مطرح بودند؛ حتی استانداری و شهرداری بصره و کوفه را به این‌ها نداد که

بعد رفتند و جنگ جمل به راه انداختند. این کارهای علی بن ابی طالب درست بر خلاف سیر همه دیپلمات‌های سیاسی و رجال قدیم و جدید شرق و غرب دنیاست، برای اینکه رجال سیاسی سخنرانی‌هایشان با هم فرق می‌کند، ولی نحوه حکومت‌شان مثل هم است. یک جور حرف می‌زنند، جور دیگری حکومت می‌کنند. امام علی هم جور دیگری حرف زد و هم جور دیگری حکومت کرد، که با او در افتادند. علی بن ابی طالب (ع) است که وقتی مالک را به مصر، شمال آفریقا می‌فرستد، به او می‌گوید که با مردم حرف بزن، در میان مردم باش، فاصله‌ات را از مردم زیاد نکن. اگر مردم به تو شک کردند و پشت سرت دارند پیچ‌پیچ می‌کنند، سکوت نکن و برو برای مردم توضیح بده مثل کف دست.

توی روایت حضرت علی (ع) است که مثل کف دست با مردم صاف باش، عذرت را به مردم بگو و اگر مشکلی داشتی از مردم عذر خواهی کن! علی به مردم گفت: من به شما خدمت می‌کنم، اما بنده شما نیستم، شما هم بنده من نیستید؛ همه جای دنیا می‌گویند که مردم بنده و نوکر حکومتند! ریاکارانند که می‌خواهند به طرز پیچیده سوار گردن مردم بشوند. می‌گویند مردم ما بنده شما هستیم و بعد کار خودشان را می‌کنند. اما علی (ع) گفت: نه شما بنده من هستید و نه من بنده شما. «انا و انتم عبید مملو کون لرب العالمین». فقط خدا مالک ماست. البته من در برابر شما مسؤولیت‌هایی دارم، به این دلیل که خدا از من خواسته. و من به این مسؤولیت‌هایم عمل می‌کنم، حتی اگر به من پشت کنید. من به تکلیفی که در برابر شما دارم، یعنی خدمت به شما، عمل می‌کنم. اگر شما با من قهر بکنید، من با شما قهر نمی‌کنم. من به تکلیفم عمل می‌کنم.

خاندان سالاری و اشرافیت

با وجود پدیده‌هایی چون خاندان‌سالاری، خویشاوندسالاری، آقازادگی و... اشرافیت انقلاب را می‌بلعد!

امروزه در جامعه اسلامی، مسئله‌ای به نام «اشرافیت» دامن‌گیر طیف بسیاری از گروه‌ها، مسئولین و افراد مختلف ایران شده است. موضوعی که نتایج آن می‌تواند انقلاب متعالی اسلامی را زمین‌گیر کرده و با ایجاد پدیده‌هایی چون خاندان‌سالاری، خویشاوندسالاری، آقازادگی و... به تدریج شعارهای اساسی انقلاب را به نابودی بکشاند. به همین دلیل به تبیین این موضوع مهم از ابعاد مختلف خصوصاً بعد اجتماعی آن خواهیم پرداخت.

۱. تعریف کلی از اشرافیت

داستان تاریخ بشر، داستان اشرافیت است. اما اشرافیت نه به معنی یک طبقه اجتماعی خاص، بلکه به عنوان یک خلق و خوی انسانی که در ساحت‌های مختلف زندگی اجتماعی امکان ظهور و بروز پیدا می‌کند و ریشه در خوی تمایزطلبی و برتری‌جویی انسان دارد. اشرافیت و تمایل به اشرافیگری بنیان حیات اجتماعی را نابود خواهد کرد. رفتارهای اشرافی در سطوح مختلف اجتماعی قابل رهگیری و ردیابی هستند و از اشرافیت در ساحت علم تا اشرافیت در ساحت دین و از اشرافیت سیاسی تا اشرافیت فرهنگی، اشرافیت اقتصادی تا اشرافیت ورزشی و... موجود است.

حیات اجتماعی بشر بعد از دوران سرمایه‌داری دستخوش تحول اقتصادی - فرهنگی پیچیده‌ای شد؛ در واقع سرمایه‌داری به دلیل آن که توانست به مرور زمان مصرف‌تظاہری و تمایزی را به سبکی از زندگی اجتماعی تبدیل کند، موفق شد حس تفاخر و تمایز اجتماعی را تحریک و چرخه‌ی اشرافیت را در ساحت‌ها و اقشار مختلف اجتماعی به راه بیندازد. و همچنین توانست است با نفوذ به روان و حس زیبایی‌شناسی انسان‌ها، به پدیده‌ی جذاب فرهنگی و گونه‌ای از سبک زندگی اجتماعی تبدیل شود و در نتیجه نه تنها زمینه‌ی توسعه خودش در جوامع مختلف را هموار کند بلکه به دلیل انگیزش و تمایل اجتماعی به این نوع از سبک زندگی، زمینه‌ی هر گونه مخالفت و اعتراض با خود را از بین ببرد.

چرخه اشرافی‌گری چرخه مصرف‌تظاہری و تمایزی را دامن می‌زند و در نتیجه به سودآوری حداکثری سرمایه‌داری منتهی می‌شود؛ و می‌توان گفت که جهان‌انسانی در حال تسخیر از سوی سرمایه‌داری می‌باشد.

۲. حال این سوال به وجود می‌آید که با گذشت قریب به ۴ دهه از عمر انقلاب اسلامی کارنامه جمهوری اسلامی در براندازی نظم اشرافی و سرمایه‌داری چگونه بوده؟ آیا روندها در جهت حذف اشرافیت و سرمایه‌داری پیش رفته یا بالعکس تقویت آن منجر شده است؟

با وقوع انقلاب اسلامی امید می‌رفت که به دلیل شکل‌گیری الگوی جمهوری مبتنی بر آموزه‌های توحیدی، زمینه‌ی اشرافیت‌زدایی از ساختار اقتصاد سیاسی ایران فراهم شود و به‌عنوان یک ضد جریان در عرصه‌ی جهانی به بسط این الگوی جدید از جمهوریت توحیدی بپردازد.

در دهه اول انقلاب و به دلیل شور توحیدی حاکم بر فضای جامعه نمونه‌های حیرت‌انگیزی از مهرورزی و یاریگری و تکافل اجتماعی را نیز شاهد بودیم که به همین دلیل خلق و خوی اشرافی مجالی برای جلوه‌گری نداشت، اما به تدریج و مخصوصاً بعد از جنگ تحمیلی در حالی که در دوران پیشرفت و توسعه به شدت کشور نیازمند فرهنگ یاریگری و تعاون در مسیر جدید بود، متأسفانه نوعی از اشرافیت تلفیقی و پیچیده‌ی سیاسی، مذهبی و تکنوکراتیک در بستر یک اقتصاد سیاسی غیر شفاف و رانتی شکل گرفت که به مرور به کمرنگ شدن مشارکت مؤثر و مستمر مردم در سپهر عمومی و تقلیل آن به مشارکت‌های مقطعی در انتخابات و راهپیمایی‌ها شد. و "اشرافیت تکنوکراتیک" در قالب کارگزاران توسعه به یک الگویی از سبک مدیریتی در بین مدیران کشور تبدیل شد که عملاً "اشرافیت مدیریتی" را در کشور رقم زد. همین موضوع منجر به فاصله افتادن بین مدیران و جمهور ملت گردید. در واقع از مقومات گفتمان تکنوکراسی غلبه نگرش تکنیکال و فنی است که عملاً امر توسعه را به امری تخصصی که عموم مردم از درک آن ناتوان هستند، تفسیر می‌کند که نتیجه بلافصل آن حذف عموم مردم و جمهور ملت از مشارکت مؤثر و مستمر در فرایند توسعه و پیشرفت کشور بوده و خواهد بود. در کنار اشرافیت سیاسی و مذهبی و تکنوکراتیک، نباید از وجهی اصلی اشرافیت یعنی "اشرافیت اقتصادی" غفلت شود. بازتولید اشرافیت اقتصادی بعد از انقلاب اسلامی عموماً در حوزه سرمایه‌داری تجاری و با تأخیر در حوزه سرمایه‌داری مالی اتفاق افتاد. در کشورمان سرمایه‌داری به صورت سنتی، عموماً در حوزه‌ی تجارت و مخصوصاً بر خورداری از رانت واردات شکل گرفت، که با ورود به دهه ۸۰ و امکان تأسیس بانک‌های خصوصی و مؤسسات اعتباری، شاهد رشد سرمایه‌داری مالی و رشد قارچ‌گونه‌ی این مؤسسات و بانک‌ها و سوداگری مالی در ایران بوده‌ایم. البته در ایران از لحاظ سنتی سرمایه‌داری مالی نسبت تنگاتنگی با سوداگری در حوزه املاک و مستغلات نیز دارد.

آن چیزی که به مرور باعث پیچیده‌تر شدن اشرافیت ایرانی شد، تغییر شرایط فرهنگی کشور و سبک زندگی ایرانی‌ها در بستر تحولات جهانی و گسترش فناوری‌های نوین ارتباطی و همچنین سرازیر شدن فرهنگ اشرافیت درون‌حاکمیتی به فرهنگ عمومی مردم بود. که نتیجه بلافصل آن تمایل زاید الوصف و توده‌ای مردم به الگوی مصرف تظاهری (گونه‌ای از مصرف است که عامه مردم با هدف دیده شدن و تفاخر به آن متوسل می‌شوند) در قدم اول و مصرف تمایزی (گونه‌ای از مصرف است که قشر خاصی از جامعه با هدف متمایز کردن خودشان از دیگران، که فقط آنان قدرت خرید کالاهای اینچنینی را دارن انجام می‌دهند) در گام بعد بود.

در واقع رشد طبقه‌ای از پولدارهای خاص و منحصر به فرد که شاید بتوانیم از آنها به نام نوکیسه‌ها یاد کنیم. که محصول رشد روابط سرمایه‌داری و ظهور پدیده‌ی سرمایه‌داران نوکیسه که عموماً یا به دلیل برخورداری از امتیازات رانتی و یا فضای سوداگری حاکم بر اقتصاد کشور و البته بی‌ثباتی‌های اقتصادی در عرض مدت نه چندان طولانی به پول‌های درشت و باد آورده رسیدند؛ و نتیجه‌ی طبیعی آن شکاف طبقاتی و رشد اشرافیت اقتصادی و یا همان بچه پولدارها بوده است.

علاوه بر ساخت‌یابی اشرافیت‌های تو در تو و پیچیده‌ی سیاسی، مذهبی و تکنوکراتیک، باید به نقش ساختار غیرشفاف و رانتی اقتصاد کشور در پیچیده‌تر شدن ساختارهای اشرافی نوظهور هم توجه داشت، متأسفانه با این

در هم تنیدگی به مرور، پدیده‌ی جدید به نام "فسادهای اشرافی" نیز بروز پیدا می‌کند؛ فسادهایی که این ساختارهای اشرافی نوظهور به صورت مستقیم و غیر مستقیم در آن دخیل بودند. با وارد شدن به دهه ۸۰ و همزمان با مرحله‌ی جدید تغییرات فرهنگی در کشورمان و تأثیرپذیری بیشتر مردم از محیط فرهنگ جهانی شاهد رشد و گسترش مرحله‌ی متأخر و عمیق‌تری از اشرافیت و البته خطرناک‌تر یعنی "اشرافیت فرهنگی" بوده‌ایم؛ در واقع کارکرد اصلی این اشرافیت متأخر فرهنگی، از بین بردن زمینه‌های روانی و ذهنی مقاومت در برابر اشرافیت و تقویت تمایل و انگیزش اجتماعی به پیوستن به چرخه‌ی اشرافیت و همگانی کردن آن است. یعنی عموم مردم از اشرافیت خوششان بیاید و برای آنها اشرافیت امر مذمومی جلوه نکند.

"اشرافیت سیاسی" به صورت کلی در قالب شکل‌گیری خاندان‌ها و خانواده‌های سیاسی بازتولید شد. نکته‌ی قابل توجه این است که، عموماً این خاندان‌های سیاسی مخصوصاً در طیف راست سیاسی اگر با رویکرد خوشبینانه بیان کنیم، به دلیل خوانش غلط از جمهوری اسلامی چندان به جمهوریت اعتقادی نداشته و عموماً خودشان را داعیه‌دار اسلامیت نظام معرفی می‌کنند که همین قضیه به فربگی و غلظت بیش از پیش این اشرافیت می‌افزاید.

- به دلیل اهمیت موضوع "اشرافیت سیاسی" و پیوند ناگسستنی آن با دیگر اشرافیت‌های موجود، تحت عنوان "خویشاوند سالاری در ایران" به بیان این نوع از اشرافیت و نقش اصحاب انقلاب و مردم در بروز یا جلوگیری این واقعه، خواهیم پرداخت.

۳. خویشاوند سالاری در ایران

یکی از آفت‌های حکومت‌های انقلابی، پیدایش طبقه‌ی خاصی است که بعد از گذشت مدت زمانی از پیدایش سیستم سیاسی انقلابی، «دفاع از انقلاب» و «حفظ نظام» را در واقع دفاع از منافع و سودهایی می‌بینند که به واسطه‌ی سیستم جدید مستقر شده برای آنان ایجاد شده است. در حالی که این نوع انقلابی‌گری در کنار لیبرال‌های وزده و پشیمان‌های پسا انقلابی، دو لبه قیچی بریدن روبان افتتاح «اتوبان عبور و فراموشی انقلاب» هستند؛ به این منظور که هر جا منافع این اشخاص و این طبقه‌ی خاص به خطر بی‌افتد از مقام خود و مردم برای رسیدن به این مقاصد استفاده می‌کنند، ولی زمانی که منافع مردم در خطر قرار بگیرد تنها سکوت کرده و اصلاح کار را به مقدرات و مشیت پروردگار حواله خواهند کرد.

یکی از دلایل پیدایش طبقه‌ی جدید که به شدت از خود و متعلقاتش دفاع می‌کند، خویشاوند سالاری است. با گسترش شبکه خویشاوندی و تضعیف روحیه‌ی انقلابی در یک سیستم ایدئولوژیک، کم‌کم شایسته سالاری به فراموشی سپرده می‌شود و یک مجموعه‌ی هم‌بند با لایه‌هایی نادیدنی، با سپر دفاعی مستحکم و غیر قابل نفوذ ایجاد می‌گردد که دشمنان خودش را آگاهانه و ناآگاهانه دفع می‌کند. این لایه‌ی دفاعی هر روز رنگ و تاکتیکی

بر می‌گزینند و با توجه به زمان و مکان خودش را باز تعریف و به روز می‌کند. روزی در لباس فرهیختگی ظاهر می‌شود و دیگر روز در قامت یک انقلابی بی‌کله، مدافع ارزشها و مرد تکلیف!

برای مبارزه با مفاسد اقتصادی و رانت‌های مختلف در کشور و اجرایی کردن شایسته‌سالاری و گردش نخبگان، شرط لازم و نه اما کافی! این است که باید از این شبکه خویشاوندی در کشور مطلع بود؛ روابط خویشاوندی لزوماً، منطقی و مطلقاً بد نیست اگر مبنا حقیقتاً و واقعاً صلاحیت و شایستگی افراد باشد. البته ناگفته پیداست که حتی اگر شایستگی و صلاحیت هم مبنای گزینش افراد برای اداره‌ی کشور باشد، عدالت حکم می‌نماید که توزیع قدرت - که عمدتاً و غالباً خود قدرت گرایش به ثروت و فساد را تقویت می‌کند - بهتر است که در بین همه‌ی اقشار و طبقات جامعه و قومیت‌ها و پراکندگی‌های جغرافیایی حتی با لحاظ کردن شهری و روستایی، عشایری صورت پذیرد، چه رسد به شرایط حال که مسئله‌ی شایسته‌سالاری متأسفانه یک طنز تلخ تبدیل شده است.

همانطور که گفته شد خویشاوند سالاری فی‌ذات بد نیست، اما اگر این روابط در سطح کلان از کشور مسئولین را درگیر بده‌بستان‌های سیاسی و خویشاوندی کند کشور دچار مشکلات حاد اجتماعی می‌گردد. به‌طوری که این خانواده‌ها منافع خود را بر منافع کشور و مردم ارجح می‌دانند و این سبب می‌شود که اولویت‌های کشور از مشکلات مردم به مشکلات خانواده و احزاب سیاسی تقلیل یابد. مسئله‌ی دیگر اینجاست که این پیوند خویشاوندی زمانی مزید بر علت می‌شود که می‌بینیم این طبقه‌ی جدید از خواص با گره خوردن منافع سیاسی و اقتصادی آنان بر یکدیگر، توان هرگونه موضع‌گیری و ایفای نقش بدون در نظر گرفتن مصلحت‌های حزبی، خانوادگی و اقتصادی را نیز از دست می‌دهند و این قضیه به مرور انقلاب اسلامی را به قتلگاه محافظه‌کاری نزدیک و نزدیک‌تر می‌کند. نمونه‌ی بارز این پدیده را می‌توان در قضایای تلخ تصویب و تأیید ننگ‌نامه برجام مشاهده کرد؛ آنجا که همه شاهد بودیم عده‌ای که سال‌ها شعار استکبارستیزی‌شان گوش فلک را کر کرده بود، چه ساده مقابل برجام - سند اضمحلال استقلال ایران - مهر سکوت بر لب زده و یا آن را تأیید کردند.

و اما کلام آخر:

ترس اصلی اینجاست که در جامعه‌ای که به اسم دین شکل گرفته است، مهم‌ترین پایه شکل‌گیری آن - یعنی مردم - رسماً از معادلات سیاسی اجتماعی کشور کنار گذاشته شده و جمهوریت نظام، فقط برای زمان انتخابات و استفاده‌ی ابزاری از این قشر جهت روی کارآمدن خانواده‌ها و احزاب سیاسی، معنا پیدا کند.

استكبار

مبارزه با استکبار، اصل هدف انقلاب اسلامی

- استکبارستیزی در خارج، امتداد عدالت خواهی در داخل؛ حمایت از مستضعفین داخلی و خارجی تفکیک پذیر نیست.

- مرگ بر آمریکا، یعنی مرگ بر این خوی اشرافیت و کاخ نشینی، یعنی مرگ بر الگوی لیبرال سرمایه داری، مرگ بر حاکمیت قبیلگی، مرگ بر جمود و محافظه کاری، مرگ بر زر و زور و تزویر، مرگ بر تمام وجوه ضد اسلامی، چه این معیارها بر دولت های خارجی صدق کند، چه بر افراد واحزاب داخلی اطلاق شود. ما با تمام شئون اسلام آمریکایی مخالفیم، چه در بیرون مرزهایمان و چه در درون خاک هایمان. مشی ما مبارزه با تمامی کانون های قدرت و ثروت هاست، چه داخلی آن و چه خارجی آن

«در واقع جبهه ی استکبار با استفاده از مثلث زر و زور و تزویر در حال برنامه ریزی مستمر است...».

امام خامنه ای ۴ آذر در دیدار با فرماندهان بسیج...

- اما سوال اصلی این است؛ چه چیزی امروز اولویت اول مبارزه است؟ کدام مسئله نظام اسلامی را بیشتر به چالش می کشد؟ دشمن بیرونی یا ضعف درونی؟

- معنای نفوذ، فقط یک حرکت فیزیکی به معنای اخص نفوذ نیست، نفوذ یعنی استفاده از رخنه های جمهوری اسلامی، برای پیاده کردن سیاست های استعماری و ضد مردمی و هدف گرفتن ناکارآمدی نظام. نفوذ زمانی انجام می گیرد که دشمن از رویارویی چشم در چشم نا امید می شود: «الیوم یئس واخشون...». پیاده شدن اقتصاد لیبرال سرمایه داری که هیچ نسبتی با مسئله مهم و اساسی عدالت ندارد، خود نوعی نفوذ است به همین دلیل بر این باوریم که برجام نتیجه نفوذ می باشد؛ علاوه بر آنکه دروازه نفوذ هم هست.

- نفوذ، تحریف و در نهایت استحاله؛ سه مفهوم به هم مرتبط و جدی

- پس مهم تر و خطرناکتر از استکبار خارجی، استکبار داخلی است که خواسته و یا ناخواسته منویات استکبار خارجی را در کشور با حسن نیت و یا سوء نیت اجرایی می کند. امام خمینی: «... آمریکا و استکبار در تمامی زمینه ها افرادی را برای شکست انقلاب اسلامی در آستین دارد، در حوزه ها و دانشگاه ها، مقدس نماها را که خطر آنان را بارها بارها گوشزد کرده ام. اینان با تزویرشان، درون محتوای انقلاب و اسلام را نابود می کنند. این ها با قیافه ای حق به جانب و طرفدار دین و ولایت، همه را بی دین معرفی می کنند...» قسمتی از پیام قطعنامه ۵۹۸

ویژگی های استکبار داخلی:

استکبار یعنی خود گنده پنداری، سوار مردم شدن به انحاء مختلف

از چه راه هایی مردم را مورد استضعاف قرار می دهند؟

(۱) از طریق جاهل نگه داشتن مردم و جلوگیری از رشد فکری، تحلیلی و سیاسی آنها

(۲) از طریق دیانت و استحمار مردم؛ ابزار دست اینان، این بار برای توجیه کارهای خود، دین و شریعت است.

- خود را حق مطلق دانستن، مدیریت و حکومت را فقط حق خود دانستن، خود را به جای محرومین وارث انقلاب دانستن - پایداری و انتخابات مجلس، جبهه تحد و شرکت سهامی دفتر امام جمعه، شایسته سالاری معیار نیست، معیار پست و قدرت و ثروت و نفوذ است.

- مردم را در نظر نگرفتن، خود را آقا و قیم مردم دانستن، مردم را گوساله فرض کردن (تجدد طلب ها)، نگاه از بالا به مردم داشتن (اصولگرایان)، استفاده ابزاری و در راستای منافع سیاسی از مردم، نقش مردم را فقط به انتخابات ها تقلیل دادن، در شعار از مردم گفتن در عمل ضد آن عمل کردن، ضد جمهوریت بودن، نگاه صدقه ای به پابرهنگان داشتن، نگاه سخیف به قشر محروم جامعه (تبدیل کلید واژه مستضعف به آسیب پذیر) - استانی شدن انتخابات، برجام، مسکن، فتنه ۸۸

- داشتن نوعی تمامیت خواهی سیری ناپذیر (آمریکا) - من باشم و او نباشد، به هر قیمتی
- وجود نوعی خودباختگی، عدم اعتقاد به سرمایه های درونی، تمایل به تنش زدایی و هضم در قدرت های جهانی، رجحان و برتری دادن به توسعه در تقابل با عدالت
- رضایت به وضع موجود و مقاوم در برابر هرگونه تغییرات و اصلاحات
- داشتن روحیه قبیله گرایی، سکوت در برابر فساد دوستان - پروژه قم آباد در دوران مدیریت اصلاح طلبان؛ برج دوقلو ۲۵ طبقه، مجتمع تجاری خلیج فارس در زمان مدیریت اصولگرایان و ...
- ظاهر اصلاح بودن، داشتن ظاهری موجه و قابل قبول در برابر مردم (از نظر فردی با اخلاص، نماز شب خوان و قاری قرآن اما در اجتماع و مدیریت جامعه، کاملاً غیر دینی و سکولار)
- یکی از نتایج این نوع منش و نگاه، تجملات و اشرافیت و تشکیل طبقه جدید و ملأ و مترفین است؛ نتیجه تشکیل طبقه جدید، زندگی قبیله گرایی است که در بالا اشاره شد.
- یکی از وظایف استکبار داخلی، تحریف اسلام ناب است؛ دین را در مسائل شخصی و فردی حبس کردن و در عمل دین را از تمام وجوه اجتماعی و سیاسی جامعه جدا کردن (سکولاریزم عملی). استکبار داخلی سعی دارد تمام مفاهیم متعالی اسلام را از درون خالی کرده و با حفظ صورت آن، سیرت آن را دگرگون کند؛ مثلاً تقلیل مسئله مهم امر به معروف و نهی از منکر به مسئله درجه چندم و کم اولویت حجاب، نگاه اخباری و غلط به ولایت فقیه که باعث انفعال و انسداد تحلیل سیاسی می شود، تقلیل معضل فرهنگی جامعه به ماهواره و ...
- یکی دیگر از مولفه های این تفکر، نگاه قشری، سطحی و ناظر به ظواهر و شعائر است؛ یعنی اصولاً آنها بر این باورند که باید مفاهیم دینی را بیش از آنکه نهادینه کرد، نمادینه کرد؛ از نظر اینان نقطه تمایز یک جامعه اسلامی و غیر اسلامی، در مسئله حجاب است! در صورتیکه معیار حکومت دینی عدالت است.

هنر مروجین این تفکر چیست؟ چه مسائلی ابزار دست اینان است؟

- برچسب زدن، تهمت و توهین با ابزار دین برای تئوریزه کردن تمام کارهای غلط و اشتباه خود؛ امام روح الله: «...مسئولین نظام ایران انقلابی بدانند که عده ای از خدا بی خبر، برای از بین بردن انقلاب، هر کس را

که بخواهد برای فقرا و مستمندان کار کند و راه اسلام و انقلاب را بپیماید فوراً او را کمونیست و

التقاطی می خوانند؛ از این اتهامات نباید ترسید، باید خدا را در نظر داشت...» پیام قطعنامه ۵۹۸

- کلیشه ای کردن، تکرار کردن و خراب کردن تعبیر و کلیدواژه های مهم و راهبردی رهبری؛ از عمد بدون تبیین و تفهیم کافی، کلمات را تکرار کردن و از آنان جز نشانه هایی مبهم، چندان آور و خسته کننده چیزی نساختن. هنر بزرگ آنان این است که آن کلیدواژه را برای ایجاد وجهه انقلابی، در جامعه تکرار می کنند که اذهان مردم را از این مفهوم سرریز کرده و به بهترین نحو، آن تعبیر را از چشم مردم انداخته و به رذالت می کشانند؛ مانند بصیرت، اقتصاد مقاومتی، عمار و ...

- یکی از مهم ترین وظایف این منش، دو قطبی سازی واهی و غیر اصیل برای ایجاد سردرگمی در جامعه است؛ دو قطبی اصیل و واقعی امام روح الله، همان مستضعفین و مستکبرین است نه اصولگرا - اصلاح طلب؛ نه با حجاب - بد حجاب و ... می خواهند با این دو قطبی سازی های اضافی، به جامعه آدرس غلط داده و مفاهیم انقلاب را تحریف کرده و اولویت های واقعی و اساسی انقلاب را جابجا کنند.

چند نکته:

ما بر اساس نگاه امام خمینی بر این باوریم که نهضت هنوز پیروز نشده است، ما فقط توانستیم طاغوت سیاسی را نابود کنیم اما هنوز تا رسیدن به پیروزی نهایی و جاری و ساری کردن احکام اسلام در تمام شئون، راه بسیاری در پیش داریم.

«... انقلاب اگر اسلامی باشد، یعنی متکی به ایده اسلام، متکی به احکام اسلام باشد، این باید از اول انقلاب تا آخر، ابد، که این انقلاب و آثارش هست، این اسلامی باشد و تحت احکام اسلام. ملت ما تا اینجا آمده است و بحمدالله با پیروزی به اینجا رسیده است؛ لکن پیروزی این نیست که ما فقط طاغوت را از بین ببریم. پیروزی اصیل آن است که ما بتوانیم متبدل بشویم به یک موجود انسانی، الهی، اسلامی، که همه کارهایمان، همه عقایدمان، همه اخلاقمان، همه اسلامی باشد...» صحیفه امام، ج ۸ صفحه ۲۷۱

بر این باورم که همانطور که در سال ۵۸ لانه جاسوسی آمریکا در ایران، تسخیر شد، الان و در حال حاضر باید لانه های جاسوسی درون انقلاب اسلامی تسخیر شده و بعد از محمدرضای پهلوی، باید محمدرضا های دیگر در جمهوری اسلامی و در وجوه اقتصادی و اجتماعی نابود شوند.

انذار تاریخی امام روح الله:

- « ما آن وقت اگر شکست خورده بودیم از طاغوت، هیچ ابایی نداشتیم؛ خوب ما شکست خوردیم؛ حضرت امیر - سلام الله علیه - هم از معاویه شکست خورد. آن ابایی نبود؛ خوب ما یک مطلبی را می گفتیم، مطلب حقی داشتیم می گفتیم، نتوانستیم پیش ببریم؛ آنها غلبه کردند بر ما.

اما امروز مسئله آن نیست. امروز یک صفحه دیگری در کار است. و آن این است که مسلمین، ملت ما، شکست داد طاغوت را، و رأی داد به جمهوری اسلامی، و شد مملکت مملکت اسلامی؛ اگر امروز ما یک خطاهایی بکنیم که دشمنهای ما در خارج دامن به آن بزنند، در داخل دامن به آن بزنند، و منعکس کنند در خارج و داخل به اینکه اسلام هم مثل سایر مکتبها بلکه پایینتر از او، این شکست شکستی است که جبران ناپذیر است.

شکست حضرت امیر از معاویه هیچ اهمیتی نداشت؛ برای اینکه شکست مسلک نبود؛ شکست شخص بود. اما اگر ما الآن مدعی هستیم که اسلامی است رژیم ما، ولی وقتی برویم سراغ بازار ببینیم بازار همان بازار سابق است، ربا همان ربا سابق است، چپاولگری همان چپاولگری سابق است، اجحاف و گرانفروشی فوق العاده همان است که سابق بود؛ برویم توی ادارات هم ببینیم همان اشخاص و همان وضع و همان نابسامانی آنجا هم هست؛ برویم در مثلاً دانشگاه ببینیم آنجا هم مسائل همان مسائل است؛ هر جا برویم همان مسائل باشد، این موجب این می شود که انعکاس پیدا بکند که رژیم فاسدی رفت، یک رژیم فاسدی جایش نشست...» جلد ۸ - صفحه ۲۷۴

فساد و تبعیض

. بانکداری

. مدیریت شهری

. مسکن

بانکداری

مسائل و مشکلات اصلی نظام بانکی

۱. توصیه‌ای بودن سیاست های بانک مرکزی در پرداخت تسهیلات

بانک‌های کشور بر خلاف قوانین و توصیه های بانک مرکزی طی سالیان متمادی، علاقه چندانی به ارائه تسهیلات به بخش تولید که می تواند به عنوان موتور کشور در خروج از رکود قرار گیرد ندارند

۲. شرکت داری و ملک داری بانک ها

بانک ها، به جای تامین مالی فعالیت های اقتصادی و مشارکت در آنها، خود بنگاه داری و سرمایه گذاری در ملک می کنند و اکثراً به سمت تجارت و مسکن رفته اند و منابع خود را نیز به سمت بنگاه های خود گسیل می دارند.

مسئله چیست: بانک‌ها با تاسیس شرکت، خرید سهام بنگاه‌ها و سهام‌داری بنگاه‌ها، خود در نقش یک بنگاه اقتصادی رقیب سایر تولیدکنندگان شده‌اند. این مساله زمینه انحراف منابع بانک ها به سمت شرکت هایی که متعلق به بانک ها هستند، یا سهام آنها متعلق به بانک ها است، و یا به نوعی با منافع اقتصادی بنگاه‌هایی که بانک سهامدار عمده آن است، را ایجاد کرده است.

۳. مطالبات معوق و عدم تمایل بانک ها به باز پس گیری

بیش از یک پنجم کل پول کشور (۶۵۰ هزار میلیارد) در اختیار معدود اشخاص عمدتاً ذینفوذ قرار دارد که بخش عمده این نابسامانی ناشی از، فقدان انگیزه دولتمردان و نظام بانکی در بازپسگیری معوقات است.

دادستان کل کشور برای چندمین بار از عدم انگیزه بانک ها در شکایت از بدهکاران گله کرد!

- اظهارات معاون نظارتی بانک مرکزی درخصوص بدهکاران بزرگ بانکی:

۱۰ بدهکار بزرگ بانکی، ۱۲ هزار میلیارد تومان بدهی به بانکها دارند و ۱۵ درصد کل مطالبات بانکی در اختیار این ۱۰ نفر است.

۵۰ گروه یا شرکت مرتبط به هم، ۳۳ درصد مطالبات معوق را به خود اختصاص داده اند.

۳ نفر بالای یک هزار میلیارد تومان به بانک ها بدهی دارند.

معادل ۳۰ درصد کل مطالبات معوق شبکه بانکی کشور مربوط به افرادی است که فعالیت اصلی شان صنعت و معدن است.

هفتاد درصد غیر از تولید ؟؟؟؟

آنچه توسط دادستان وقت کل کشور اشاره شده است این است که معوقات بانکی به طور کلی به سه دسته تقسیم می شوند:

- عده ای به صورت رانتی تسهیلات گرفته اند و پس نداده اند،
- عده ای تسهیلات گرفته اند اما آن را در جایی که باید خرج نکرده اند و پس نداده اند،
- عده ای هم برای تولید تسهیلات گرفته اما ضرر کرده اند و قادر به پس دادن نیستند.

دادستان وقت کل کشور در نشست خبری در ۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۳ گفت: در جلساتی با برخی مدیر عاملان بانک‌ها آنها صراحتاً به ما گفتند که دستگاه قضا نباید به این موضوع ورود پیدا کند و خودشان با بدهکاران بانکی کنار می‌آیند؛ از این موضوع می‌فهمیم که بانکها نمی‌خواهند دستگاه قضا به موضوع ورود کند اما در مقابل با افزایش معوقات نیز نشان می‌دهد که:

• خود بانکها نمی‌خواهند جلوی بدهکاران بانکی را بگیرند*

دادستان وقت کل کشور: من در نمونه‌ای مشاهده کردم که بانک از ابزار ممنوع‌الخروجی برای فردی که بدهی کمی داشت استفاده کرد و حتی ضامن او را نیز ممنوع‌الخروج کرد اما در خصوص معوقات کلان ما مشاهده می‌کنیم که بدهکاران بانکی به راحتی از کشور خارج می‌شوند

سید ابراهیم رئیسی دادستان کل کشور می‌گوید: چرا بانک‌ها وقتی معوقات زیادی دارند جیغ نمی‌زنند؟ چرا وکیل نمی‌گیرند و مدعی نیستند؟ چرا برای یک وام کوچک مسکن یا ازدواج این همه مراحل سخت دارد اما برای وام‌های کلان اینطور نیست؟

۴. مشکلات زیاد مردم در دریافت وام‌های خرد و وام ازدواج اندک

و اما وضعیت مردم و نظام بانکی با وجود این مسائل در نظام بانکی ...

- دریافت وام‌های اندک با بهره‌های بالا
- نیاز به ضامن‌های متعدد و چک و سفته برای دریافت وام
- پیگیری شدید سیستم بانکی در صورت عقب افتادن اقساط
- گذر از هفت خان رستم برای گرفتن وام!
- صف میلیونی وام ازدواج و وام‌های اندک سه میلیون تومانی

۵. عدم تخصیص سپرده‌های قرض‌الحسنه به مصارف قرض‌الحسنه

بانکها برابر ۱۰۰ هزار میلیارد تومان سپرده قرض‌الحسنه با نرخ صفر از مردم گرفته اند اما تنها ۳۰ هزار میلیارد تومان آن را آن هم در شرایطی نابرابر وام قرض‌الحسنه می‌دهند از حدود ۸۰ درصد وام‌های قرض‌الحسنه ای که بانک‌ها به حوزه‌های غیر از ازدواج می‌دهند، بخش عمده ای در شرایطی نابرابر به کارکنانشان داده می‌شود.

طبق گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس:

- مبلغ آن بیش از چهار برابر میانگین وام‌های قرض‌الحسنه است

- مدت بازپرداخت تسهیلات قرض‌الحسنه عادی حداکثر ۳۶ ماه است در حالی که این مدت برای بازپرداخت وام‌های رفع نیازهای ضروری کارکنان بانک‌ها ۱۸۰ تا ۲۰۰ ماه است.
- کارمزد تسهیلات قرض‌الحسنه عادی نیز در اکثر بانک‌ها برابر ۴ درصد است در حالی که این نرخ برای وام‌های رفع نیازهای ضروری کارکنان بانک‌ها برابر یک درصد است.

۶. شفافیت ناقص نظام بانکی

بخشنامه تیر ۱۳۹۳ شورای پول و اعتبار:

- انتشار اطلاعات مربوط به صورت‌های مالی (تسهیلات به تفکیک عقود، شاخص‌های مرتبط با اجزای مانده سپرده‌ها و تسهیلات ...)
 - انتشار اطلاعات مربوط به مدیریت ریسک (به تفکیک انواع ریسک اعتباری، نقدینگی، عملیاتی و بازار)
 - ارائه شاخص‌های مرتبط با تسهیلات کلان و تسهیلات به اشخاص مرتبط، سرمایه‌گذاری و مشارکت حقوقی، مطالبات غیر جاری، دارائی‌های ثابت (اموال غیرمنقول و تملیکی) و کفایت سرمایه
 - انتشار اطلاعات مربوط به حاکمیت شرکتی و کنترل داخلی (ساختار هیئت‌مدیره و سهامداران و مصوبات مجمع عمومی)
 - انتشار اطلاعات مربوط به رویدادهای بااهمیت شامل تغییر در سرمایه، اعضای هیئت‌مدیره و ...
- هنوز که هنوز است اتفاقی نیفتاده است

۷. فسادهای سیستمی و ناکارآمدی

عمده فسادها به دلیل عدم توجه به قوانین موجود و عدم طراحی سازوکارهای شفافیت زاست. دکتر پیغامی: راه مقابله با اصلاح نظام پولی و بانکی کشور، عمل به قوانین تعطیل شده ای است که موجود هستند. از جمله آنها، «قانون مبارزه با پولشویی» است. این قانون در صورت استارت خوردن، حجم زیادی از زمینه‌ها و بسترهای فساد را به شکل اتوماتیک کنترل می‌کند. جای سوال است که چنین قانون کارآمد و موثری چرا تاکنون با عزم جدی مسئولین همراه نبوده و به مرحله اجرای موثر در نیامده است؟

مدیریت شهری

در طول یک دهه گذشته، درآمد شهرداری‌ها با سرعت افسارگسیخته‌ای رشد یافته تا آنجا که بودجه شهرداری تهران، با رقم نجومی ۱۷ هزار میلیارد تومان به بودجه عمرانی کل کشور نزدیک شده است. قدرت برخاسته از این درآمدها تا آنجاست که با کمی اغراق، مدیریت شهری کشور را می‌توان به‌عنوان قوه غیررسمی جدید در کنار قوای رسمی ۳ گانه کشور نام برد.

درآمدهای شهرداری‌ها غالباً از محل تراکم‌فروشی که خود یک ابداع باطل و از نتایج حاکمیت تکنوکرات‌ها در دهه ۷۰ است کسب می‌شود و شهرها را آن‌چنان به بودجه تراکم‌فروشی وابسته کرده است که بودجه کشور به نفت وابسته است؛ در دولت، نفت که سرمایه ملی و متعلق به نسل‌های آینده است را می‌فروشیم و خرج امور روزمره می‌کنیم و در شهرها محیط تنفس مردم و آیندگان را می‌فروشیم.

یکی از عوارض این نحوه کسب درآمد، انباشت امکانات در شهرهای بزرگ، به‌ویژه پایتخت و تمرکز جمعیت زیادی در آن‌ها است که خود یک بی‌عدالتی آشکار است و مدیریت شهرها را با گره‌های کور مواجه کرده است. در همین بستر است که برج‌سازی، زمین‌خواری و کوه‌خواری رشد می‌یابد.

با رجوع به نمای شهرهایی مثل تهران، مشهد و شیراز و گذر از معابر و خیابان‌ها به‌خصوص در نقاط بالای شهر، آنچه در کنار کارهای مثبت، به‌وضوح قابل‌مشاهده است، واگذاری شهر به سرمایه‌سالاران و زران‌دوزانی است که تبدیل شهر به یک مجتمع بزرگ تجاری را وظیفه خود می‌دانند. ده‌ها پروژه تجاری بزرگ که مثل قارچ هر روز در شهر می‌رویند، اسناد مصور تغییر کاربری پایتخت هستند، که اگر به اثر شهر بر شهروند معتقد باشیم _ که هستیم _ آیا این تغییر کاربری شهر به تغییر سبک زندگی شهروندان نخواهد انجامید؟ و آیا فرهنگ شهر متناسب با همین تجاری‌سازی بی‌هویت عوض خواهد شد؟

از طرفی بسیاری از این پروژه‌های تجاری بر ویرانه باغ‌ها ساخته می‌شوند. وسعت این تخریب‌ها تا آنجاست که دبیر شورای عالی معماری و شهرسازی خیرا اعلام کرده در طول ۱۰ سال گذشته، ۴ هزار هکتار از باغات شهر تهران، نابود شده است.

به‌رغم تذکرات مکرر حضرت‌عالی برای حفظ باغات در محدوده شهرها و علی‌رغم تأثیر محیط زیست بر سلامتی شهروندان، مدیران و دستگاه‌های مختلفی، دست‌اندرکار این جرم آشکار می‌باشند.

اگر قرار باشد مطالبات رهبری در مبارزه با زمین‌خواری و کوه‌خواری و هم‌چنین شهرسازی اسلامی-ایرانی و امثال آن تحقق عینی بیابد، باید ساختار فسادخیز تأمین درآمدهای شهرداری‌ها تغییر پیدا کند و الا با توصیه و یا برخورد موردی به نتیجه جدی نخواهیم رسید و این مهم علی‌رغم تأکید در سیاست‌های کلی شهرسازی، مغفول مانده و متأسفانه در سیاست‌های کلی برنامه ششم در کنار مواردی نظیر محیط‌زیست، کشاورزی و آب مورد توجه واقع نشده است.

البته جنبش عدالت‌خواه در کنار مطالعه، موشکافی و مطالبه مسئله مذکور به‌حسب وظیفه شرعی، در ۲ مورد از این موارد متعدد در زمینه تخریب باغات که یکی از این‌ها توسط ستاد اجرایی فرمان امام (ره) در شمال تهران صورت پذیرفت، نسبت به بانیان قضیه اعلام جرم کرد که متأسفانه مورد توجه دستگاه قضایی قرار نگرفت و در پیچ‌وخم‌های بروکراتیک، غیرشفاف و زائد و البته قابل اصلاح دستگاه قضا نادیده انگاشته شده است.

امروزه درآمد شهرداری‌های ۸ کلان‌شهر کشور با بودجه عمرانی دولت برابری می‌کند! درآمدهایی که غالباً از محل تراکم‌فروشی و فروش اوراق مشارکت کسب می‌شود. با وجود این حجم درآمدها، شهرداری‌ها متأسفانه هیچ‌گونه احساس وظیفه‌ای در قبال اشتغال جوانان به عنوان مهم‌ترین مشکل کشور ندارند و این به دلیل قطع بودجه شهرداری‌ها از بودجه عمومی توسط دولت و رها کردن این نهاد اثرگذار در اقتصاد است. جا دارد

دولت محترم بحث "الزام ورود شهرداری ها به اقتصاد مقاومتی" و مشارکت آنان در اشتغالزایی و حل مشکلات اساسی کشور را به طور جدی در دستور کار قرار دهد. طرحی که از قرار معلوم در مجمع تشخیص مصلحت با استقبال حضرتعالی هم مواجه گردیده لکن در حال حاضر پیگیری نمی شود.

ما معتقدیم تنها با اصلاح ساختاری این دوحوزه بسیاری از مشکلات جوانان و دانشجویان از جمله ازدواج و اشتغال حل خواهد گردید. حال در نظر بگیرید اگر این اصلاح ساختاری در حوزه های بانکی به عنوان مهمترین دلیل مشکلات اقتصادی کشور، اتاق بازرگانی با تحت الشعاع قرار دادن تولید داخلی با واردات بی رویه و اصلاح ساختاری دیگر نهادهای اقتصادی رخ دهد دیگر چشم مسئولین ما به خارج از ایران برای حل مشکلات نخواهد بود که همچون وزیر صنعت اعلام کنند به دنبال واردات مدیران از خارج از کشور هستند.

- ۱- به گفته اعضای محترم شورای شهر شیراز؛ بیشترین درآمد شهرداری ها از تراکم فروشی است در حالی که در جهان؛ تراکم فروشی و شهر فروشی بعنوان یک درآمد نامشروع شهری شناخته میشود.
- ۲- سال هاست درآمد پایدار؛ که همان حمایت از تولید اشتغال زایی است؛ از شعارهای شورای شهر است. ولی تا کنون هیچ گام جدی در این راستا برداشته نشده است و بودجه اشتغال زایی و حمایت از تولید صفر است! و شیراز رتبه نخست نرخ بیکاری در بین کلان شهر ها را دارد.
- ۳- بودجه شهری شیراز؛ بیش از سه برابر بودجه کل استان فارس است. و بیش از ۸۰ درصد از بودجه شهری اختصاص به بودجه عمرانی نظیر احداث پل و زیر گذر و فضا سازی می یابد.
- که با اندکی تغییر در الگوی بودجه، و اختصاص بودجه آزادسازی شده به شهرک های صنعتی؛ موجب رونق تولید و اشتغال زایی خواهد شد.
- ۴- سالانه هزاران میلیارد خرج عریض کردن خیابان ها و احداث تقاطع غیر هم سطح و نورپردازی معابر و ... میشود.
- اگر کسری از آن؛ به حمل و نقل عمومی اختصاص یابد؛ از ترافیک و آلودگی هوا کاسته شده و موجب رفاه حال عموم شهروندان خواهد شد.
- ۵- کارشناسان شهرداری و شورای شهر؛ برای حل مشکل ترافیک خیابان ها و میدان های پرتعداد اغلب به احداث تقاطع غیر هم سطح با هزینه های گزاف رو می آورند.
- نتیجه تصمیماتی از این قبیل؛ تسریع شدن حرکت خودروها در آن محل و در نهایت گره ترافیکی به نقطه دیگری انتقال می یابد.
- ۶- به نقل از برخی از اعضای محترم شورای شهر شیراز؛ معضل بیکاری جوانان و حمایت از تولید ربطی به شهرداری ها ندارد.
- بر طبق قانون و بخشنامه رسمی وزارت کشور به تمامی شهرداری ها؛ اعضای شورای شهر ملزم به ایجاد ((درآمد پایدار)) که شامل ((طرح های سرمایه گذاری)) و ((ایجاد واحدهای درآمد زا)) هستند.

۷- با توجه به رکود در ساخت و ساز در سال گذشته؛ شاهد کسری بودجه شهرداری در سال جاری هستیم. حال در بودجه پیشنهادی سال آینده، بودجه شهرداری افزایش داشته است از کدامین منابع؛ بودجه سال آتی تامین خواهد شد. از قطع درختان و تغییر کاربری باغات و تراکم فروشی؟؟

مسکن

آماري تكان دهنده كه نتیجه بی تدبیری مسئولان در تأمین مسکن جوانان است:

۱/۵ میلیون زوج در مجرد قطعی!!!

از نیاز های اساسی بشر از ابتدا تاکنون نیاز به خوراک، پوشاک و سرپناهی جهت سکنی گزیدن و زیستن در آن است. همیشه یکی از دغدغه های جدی همه مردم جهان، داشتن مسکنی متناسب با نیازشان بوده است، به طوری که مسأله مسکن مناسب و تهیه سر پناه برای اقشار مختلف مردم، دغدغه همه حکومت ها و دولتها بوده است و حتی دولتهای نئولیبرال هم از آن فارغ نبوده و نیستند.

در دین مبین اسلام، بر تأمین حقوق اولیه مردم توسط حکومت اسلامی تأکیدات جدی شده است، تا جایی که حضرت علی (علیه السلام) زمان حکومت شان در کوفه می فرمایند: «ما أَصْبَحَ بِالْكُوفَةِ أَحَدًا إِلَّا نَاعِمًا، إِنَّ أَدْنَاهُمْ مَنْزِلَةٌ لِيَأْكُلُ مِنَ الْبُرِّ وَ يَجْلِسُ فِي الظِّلِّ وَ يَشْرَبُ مِنْ مَاءِ الْفُرَاتِ؛ همه مردم کوفه از رفاه برخوردار گردیدند؛ چون پایین ترین آنها (یعنی فقیرترین افراد جامعه) نان گندم می خورد و سرپناه مناسب دارد و از آب سالم فرات می نوشد»

در این کلام، سه موضوع مطرح شده: (۱) نان گندم (خوراک)؛ (۲) سرپناه (منزل مسکونی)؛ (۳) آب سالم (بهداشت). این امور به عنوان حداقل نیاز مردم یا تأمین رفاه در کف است و رساندن رفاه به سقف، برنامه بعدی امام بود.

با پریایی جمهوری اسلامی ایران، دسترسی به مسکن متناسب با نیاز مردم، به عنوان یک حق قانونی در اصول ۳، ۳۱ و ۴۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران بر عهده دولت گذاشته شده است.

اهمیت اجتماعی و اقتصادی بخش زمین و مسکن

بخش زمین و مسکن یکی از مهمترین بخش های اقتصادی است که علاوه بر اهمیت در اقتصاد خرد و کلان، تاثیرگذاری بسیار زیادی بر مسائل فرهنگی و اجتماعی دارد. عدم توجه به این مبحث، در گسترش مشکلات اجتماعی در کشور نقش بسزایی داشته است.

به طور مثال عدم توانایی در خرید یا حتی اجاره مسکن، بدون تردید یکی از دلایل عدم تمایل جوانان به ازدواج به موقع است. به طوری که در شرایط کنونی در کشورمان، افزایش سن ازدواج به عنوان یکی از مهمترین مسائل اجتماعی و فرهنگی مطرح است، زیرا بررسی آمارهای سازمان ثبت احوال نشان می دهد که قریب به ۱,۵ میلیون

زوج از سن ازدواج گذشته و در مجرد قطعی قرار دارند. کاهش نرخ ازدواج سبب شده است تا سن ازدواج برای مردان از ۲۳,۸ در سال ۶۵ به ۲۶,۷ در سال ۹۰ برسد. البته متوسط سن ازدواج در کلان‌شهرهایی مانند تهران از مرز ۳۰ سال نیز عبور کرده است. این افزایش سن ازدواج تأثیر به‌سزایی در کاهش نرخ باروری داشته به گونه‌ای که نرخ باروری در سال ۹۰ به ۱,۸ رسیده است.

مسکن یا شغل؟

شاید برخی افراد تصور کنند که موضوع اشتغال تأثیرگذارترین مسئله در امر ازدواج است، اما مهم‌تر از آن، مسئله امنیت اقتصادی است، زیرا اگر نیازهای اساسی مردم، از جمله مسکن که بیشترین سهم را در سبد هزینه خانوار دارد (میانگین ۳۵ درصد در سبد خانوار و برای اقشار مستضعف نزدیک به ۸۰ درصد) حل شود، احساس امنیت اقتصادی بیشتر می‌شود و در نهایت این عامل می‌تواند تمایل جوانان به ازدواج به موقع را افزایش دهد. به عبارتی ساده‌تر اهمیت مسکن از اشتغال بیشتر است چرا که در حال حاضر و با توجه به نرخ بیکاری و نرخ اجاره بها در کشور، در نبود مسکن یک شغل پاسخ‌گوی نیازهای خانواده نیست، در صورتی که جوان صاحب خانه به راحتی توان تشکیل یک خانواده را خواهد داشت.

از سوی دیگر سهم ۲۸ درصدی بخش زمین و مسکن در تورم عمومی کشور سبب شده است تا مسکن از جایگاه ویژه‌ای در اقتصاد خرد و کلان برخوردار باشد. در صورتی که دولت بتواند با برنامه‌ریزی مناسب زمینه کاهش و یا ثبات قیمت در بازار زمین و مسکن را فراهم کند ضمن افزایش توان اقتصادی خانوار زمینه کنترل تورم عمومی کشور را نیز فراهم کرده است.

مسکن و اقتصاد مقاومتی

از طرفی توجه به بخش مسکن، می‌تواند یکی از راهکارهای نیل به اقتصاد مقاومتی باشد. زیرا بخش مسکن بدون نیاز به ارز، در شرایط تحریم به خوبی می‌تواند به عنوان موتور محرک اقتصاد کشور عمل کند و با حرکت لوکوموتیوهای اقتصادی درون‌زا با اولویت تأمین نیازهای اساسی خانوار، منجر به اشتغال‌زایی و رشد اقتصادی پایدار به صورت توأمان شود. در شرایط غیر تحریمی، به دلیل بیشترین ارتباط زمین با صنایع پیشین و پسین و مهم‌ترین نهاده تولید، کنترل و جلوگیری از سوداگری و هدایت این نهاده استثنایی در مسیر تولید، می‌تواند کشور را در مسیر پیشرفت و استحکام هرچه بیشتر اقتصاد قرار دهد.

رکود بی سابقه مسکن

یکی از معیارهای مهم برای سنجش موفقیت و یا عدم موفقیت دولت‌ها در تأمین نیازهای مردم _ مردمی که همیشه و همه جا شعار رسیدگی به مشکلات و مطالبات آنان از زبان دولتمردان و مسئولین شنیده می‌شود _ اهتمام و توجه دولت‌ها به مسئله مهم و حیاتی «زمین و مسکن» است.

برای نقد و بررسی عملکرد دولت یازدهم پیرامون این موضوع، سراغ یکی از جوان ترین و در عین حال قوی ترین کارشناسان حوزه زمین و مسکن رفتیم. فرهاد بیضایی، رئیس گروه سیاست گذاری زمین و مسکن شبکه تحلیلگران فناوری ایران و کارشناس اقتصاد مسکن این بار مهمان صدای مردم برای گفتگو حول مسئله «عملکرد دولت یازدهم راجع به مسئله تأمین مسکن» می باشند. در ادامه مشروح این مصاحبه را خواهید خواند.

صدای مردم: سیاست‌های دولت یازدهم در حوزه مسکن پس از سیاست خارجه، از جمله خبرسازترین موارد در رسانه‌های ایران بوده است. از تیتري که چندی پیش در روزنامه‌ها و خروجی خبرگزاری‌ها قرار گرفت، مبنی بر اینکه وزیر مسکن و شهرسازی گفته بود «مسکن مهر مزخرف است» تا تجمعات و اعتراضات مردمی که در این زمینه شاهد بودیم. همچنین رکود بازار مسکن، به روشنی قابل ملاحظه و ملموس شده است. سیاست‌ها و عملکرد دولت یازدهم در زمینه مسکن را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

دولت یازدهم در حوزه مسکن، همچنان به یک جمع‌بندی مشخص و مدون نرسیده است. این عدم جمع‌بندی و سردرگمی هم در وزارت مسکن و شهرسازی وجود دارد و هم در سطوح کلان اقتصادی. بنابراین وضعیت فعلی مسکن در ایران به دلیل نبود برنامه‌ریزی مناسب و عدم پایبندی به برنامه‌های قبلی است. یعنی دولت یازدهم نه برنامه مشخص و معینی برای مسکن دارد و نه حتی برنامه‌هایی که از گذشته در حال اجرا بود را ادامه می‌دهد. در وضعیت فعلی، مسکن در حال ورود به یک رکود بی‌سابقه در زمینه تولید و عرضه است. حوزه مسکن از اهمیت بالایی برخوردار است و تاثیرات بسیاری بر اقتصاد خرد و کلان دارد. این اهمیت را می‌توان در سهم ۳۰ درصدی مسکن در تورم عمومی کشور یافت که اگر سیاست مشخص و مناسبی در نظر گرفته نشود، می‌تواند باعث افزایش بیشتر تورم عمومی کشور شود.

همچنین در سال‌های گذشته سهم بخش مسکن و ساختمان در اشتغال ۱۵ درصد بوده که به این معناست اگر تولید و عرضه مسکن کاهش یابد، بیکاری شاغلان در این بخش را شاهد خواهیم بود. افزایش سهم اشتغال در حوزه مسکن و ساختمان باعث شده است که بیش از سه میلیون نفر در این حوزه اشتغال داشته باشند و بیش از ۱۰ میلیون نفر به صورت غیرمستقیم از این حوزه ارتزاق شوند. گفتنی‌ست، سهم مسکن در سبد هزینه خانوارها به طور متوسط بالای ۳۵ درصد از درآمد آنهاست که نشان از اهمیت بالای این بخش برای خانوارها دارد.

دولت یازدهم به دلیل عدم اعتقاد به سیاست‌های کلی و برنامه‌ریزی مناسب برای افزایش تولید و عرضه مسکن؛ باعث رکود در بخش مسکن شده است. برنامه‌های ساختمانی ما در سال ۹۲ بیش از ۷۶۰ هزار واحد بوده در حالی که این رقم در سال ۹۳ به ۳۶۰ هزار واحد رسیده که نشان می‌دهد آمار تولید مسکن در کشور بیش از ۵۰ درصد کاهش داشته است. این کاهش تولید مسکن در سال‌های آینده تأثیرات خود را در اشتغال بخش مسکن و برهم خوردن تعادل در بازار عرضه و تقاضا به وضوح نشان می‌دهد و این عدم تعادل نتیجه‌ای جز افزایش قیمت مسکن و تورم عمومی کشور نخواهد داشت.

صدای مردم: منظور شما از پروژه‌ها و برنامه‌های گذشته صرفاً اقدامات دولت قبل است؟

خیر. برخی از این سیاست‌ها و برنامه‌ها از دهه ۷۰ اجرا می‌شدند. به عنوان نمونه مسکن روستایی سیاستی است که از سال ۷۴ یا ۷۶ پیگیری می‌شد اما حجم آن در دولت گذشته بالاتر رفت و در دولت فعلی متوقف شد. در هر دولتی بر مبنای توان اقتصادی که وجود داشته این آمار بالا و پایین می‌شده اما این آمارها بعضاً در دولت فعلی صفر و روند اجرایی آن متوقف شده است. در تمام دولت‌های گذشته، روند عرضه مسکن، صعودی بوده و رشد این روند صعودی در هر دولت متغیر بوده است، اما آمار تولید مسکن در سال ۹۳ به آمار سال ۷۳ و ۷۴ برگشته است و این یعنی سقف آمار پروانه‌های ساختمانی و میزان تولید، عقب‌گرد ۲۰ ساله داشته است.

صدای مردم: از چه منظرهایی می‌توان اقدامات دولت یازدهم در حوزه زمین و مسکن را مورد

نقد و بررسی قرار داد؟

اقدامات دولت در حوزه مسکن از چند منظر قابل نقد و بررسی است. ابتدا در حوزه بازار مسکن و سیاست‌های کلان بوده که منجر به کاهش تولید شده است که این کاهش تولید در آینده در قیمت مسکن و اشتغال تاثیر سوء خواهد داشت.

دومین حوزه‌ای که می‌توان در نقد عملکرد دولت فعلی در زمینه مسکن وارد شد، مربوط به سیاست‌های دولت در حوزه مسکن کم‌درآمدها و دهک‌هایی است که دولت موظف به حمایت از آنهاست. سیاست دولت گذشته در قالب عرضه مسکن مهر و حمایت از نوسازی مسکن روستایی می‌گنجید که باعث شد حدود ۴ میلیون واحد مسکونی با عنوان مسکن مهر و روستایی عرضه شود. اما سیاست‌های فعلی دولت باعث شد که عرضه سالانه ۲۰۰ هزار واحد مسکونی به ۱۷ هزار واحد رسیده و طبق آمار سال ۹۳ نوسازی واحد مسکونی روستایی به ۵ هزار برسد.

صدای مردم: لطفاً درباره سیاست‌های دولت در زمینه مسکن مهر توضیح بیشتری بدهید.

در زمینه مسکن مهر، دولت فعالیت جدی ندارد چرا که هم ساخت مسکن مهر را متوقف کرده و هم اینکه اتمام واحدهای در حال ساخت این پروژه را از دستور کار خارج کرده است. این سیاست باعث کنش مردم و جامعه شده است و شاهد بودیم که مردم در قالب تجمعات اعتراضی خواستار تحویل و اتمام مسکن مهرشان بوده‌اند. در حقیقت دولت به برنامه‌ریزی دولت گذشته در حوزه مسکن پایبند نیست. در ابتدای کار، دولت فعلی از عنوان «مسکن اجتماعی» به جای «مسکن مهر» استفاده کرد و وعده ساخت و تولید آن را داد اما این وعده پس از دو سال همچنان در وزارتخانه‌های رفاه و امور اجتماعی و مسکن و شهرسازی در رفت و آمد بوده و هنوز به یک

سیاست مشخص تبدیل نشده است. این روند نشان می‌دهد که اجرایی شدن طرح «مسکن اجتماعی» به عمر دولت یازدهم نخواهد رسید و به جای اینکه یک سیاست مشخص باشد تنها یک وعده است. دولت در زمینه مسکن، دو وظیفه قانونی دارد: (۱) در زمینه بافت فرسوده (۲) عرضه زمین. علی‌رغم اینکه دولت فعلی وعده احیای بافت‌های فرسوده را داده بود و از احیای ۳۰۰ هزار بافت فرسوده در سال یعنی معادل سه برابر عملکرد سالانه دولت گذشته سخن می‌گفت؛ شاهد کاهش ۷۰ درصدی احیای بافت فرسوده در سال ۹۳ بودیم و این رقم از ۱۰۰ هزار واحد به ۲۹ هزار واحد در این سال رسید. در مورد عرضه زمین نیز باید گفت علی‌رغم اینکه در قانون تصویب شده است که به نیازمندان مسکن، زمین به صورت رایگان و برای حق بهره‌برداری از مسکن عرضه شود و به عنوان مثال این قانون در دولت گذشته در قالب طرح مسکن مهر به اشخاص و تعاونی‌ها و واگذاری خانه‌های ۹۹ ساله اجرا می‌شد؛ اما این قانون در این دولت متوقف و زمینی برای عرضه مسکن ارائه نشد. یعنی دولت فعلی حتی به قوانین نیز بی‌اعتناست. از دیگر نکاتی که می‌توان به سیاست‌های حوزه مسکن دولت فعلی نقد وارد کرد، عملکرد آن در کنترل سوداگری و دلالی در بازار مسکن بوده است. یکی از مشکلاتی که بازار مسکن ما همیشه با آن روبروست، بحث دلالی و سوداگری است و این معضل به حدی رشد کرده که در سال‌های ۸۵ تا ۹۰ به میزان ۷۰ درصد از تقاضای مسکن، (تقاضای سرمایه‌ای) بوده است نه (تقاضای مصرفی)؛ دولت قبل برای این موضوع، قوانین مدیریتی پیش‌بینی کرده و به مجلس شورای اسلامی ارائه داده بود و این لایحه در حال بررسی بود که به تعویض دولت‌ها برخورد کرد و وزیر جدید مسکن در سال ۹۲ نامه‌ای به رئیس مجلس نوشت و خواست که بررسی این لایحه انجام نشود. این اقدام عملاً باعث می‌شود که ابزار لازم برای مجریان و دولت برای کنترل و نظارت بر بازار مسکن وجود نداشته باشد.

صدای مردم: دولت در زمینه مسکن، صرفاً به توقف یا کند کردن روند اجرایی برخی پروژه و قوانین نپرداخته است. افزایش وام خرید که از سیاست‌های این دولت است را هم می‌توان نام برد و بررسی کرد. نظر شما درباره این اقدام چیست؟

مهم‌ترین عملکرد دولت در زمینه مسکن، افزایش وام خرید بدون توجه به واقعیت‌های اقتصادی کشور بوده است. این سیاست از جنس سیاست‌های تحریک تقاضاست و هنگامی که در کشور کاهش تولید مسکن وجود دارد، سیاست تحریک تقاضا منجر به تورم در بازار مسکن و افزایش سهم تقاضاهای سرمایه‌ای می‌شود. همچنین این سیاست در حد توان دهک‌های متوسط و ضعیف جامعه در نظر گرفته نشده است (به عنوان مثال اقساط این وام‌ها به یک میلیون تومان در ماه می‌رسد که از توان اقشار متوسط و ضعیف خارج است) و نشان‌دهنده این است که گروه هدف وام خرید مسکن، تنها دهک‌های بالا درآمدی است.

صدای مردم: از توضیحات کامل و دقیق شما متشکریم.

اولین پیام اقتصادی امام روح اله بعد از انقلاب چه بود؟

هیچکس در هیچ گوشه مملکت نباید از داشتن خانه محروم باشد...

ملت عزیز، برادران و خواهران دلیر و مبارز ایدیه‌م الله تعالی، اینک به مرحله حساسی از دوران انقلاب اسلامی خود رسیده ایم. دوران سازندگی، دورانی که باید از ثمرات انقلابمان مردم محروم و ستمدیده ایران بهرمنند شوند، دورانی که باید شکوه نظام عدل اساسی را لمس کنید، دورانی که همه باید دست به دست هم بدهیم تا ریشه فقر و استضعاف را برکنیم.

شما مردم شریف ایران در جریان مبارزه با استعمار و استثمار پیروزی بزرگی به دست آوردید و توانستید با اتکا به خدای متعال و وحدت کلمه و مشارکت قشرها بر طاغوت زمان غلبه کنید و پشت ابرقدرتها را بلرزانید، اکنون نیز باید با خودیاری و همکاری برای مبارزه علیه فقر و محرومیت بسیج شوید و با تأیید الهی به نجات مردم مستضعف کمره‌مت ببنید.

در رژیم منفور پهلوی مسئله مسکن یکی از مصیبت‌بارترین مشکلات اجتماعی مردم ما بود. بسیاری از مردم در اسارت تهیه یک قطعه زمین و داشتن یک لانه بودند و چه بسا تمام عمرشان را زیر بار بانکها و سودجویان و غارتگران بسر می‌بردند تا بتوانند پناهگاهی را برای خود و فرزندانشان دست و پا کنند. قشر عظیمی از مستضعفان جامعه هم به کلی از داشتن خانه محروم بودند و در زوایای بیغوله‌ها و اطاقکهای تنگ و تاریک و خرابه‌ها به سر می‌بردند و چه بسا قسمت مهمی از درآمد ناچیزشان را بایستی برای اجاره آن بیردازند و این میراث شوم برای ملت ما باقی مانده و اکنون جامعه با چنین مصیبتی دست به‌گریبان است.

نظام اسلامی چنین ظلم و تبعیضی را تحمل نخواهد کرد و این از حداقل حقوق هر فرد است که باید مسکن داشته باشد، مشکل زمین باید حل شود و همه بندگان خدا باید از این موهبت الهی استفاده کنند. همه محرومان باید خانه داشته باشند، هیچکس در هیچ گوشه مملکت نباید از داشتن خانه محروم باشد. بر دولت اسلامی است که برای این مسئله مهم چاره‌ای بیندیشد و بر همه مردم است که در این مورد همکاری کنند.

اینجانب حسابی به شماره یکصد (۱۰۰) در تمام شعب بانک ملی افتتاح کرده و از همه کسانی که توانایی دارند دعوت می‌کنم که برای کمک به خانه‌سازی برای محرومان به این حساب پول واریز کنند و در هر محل از بین افراد صالح و مورد اعتماد گروهی حداقل مرکب از سه نفر از مهندسان و کارشناسان شهرسازی و خانه‌سازی و یک نفر روحانی و یک نماینده دولت انتخاب شوند تا با صرفه‌جویی و دقت تمام خانه‌های ارزان‌قیمتی بسازند و در اختیار محرومان قرار دهند و در این طرح هیچ پولی در برابر خرید زمین پرداخت نشود. من امیدوارم همه کسانی که زمین‌های وسیعی در اختیار دارند به این امر مهم اسلامی و انسانی کمک کنند و زمین در مناطق مرغوب و قابل سکونت در اختیار این طرح بگذارند و نیز هرکس که توانایی دارد در تأمین انواع مصالح

ساختمانی به این خدمت اسلامی کمک کند و نیروی کار و کارگری به طور وسیع به کارافتد و دولت نیز تصمیمات لازم را در تأمین آب و برق و آسفالت و وسایل ایاب و ذهاب و مدرسه و درمانگاه و دیگر نیازمندیهای عمومی فراهم سازد.

بنیاد مستضعفین نیز باید به کمک این طرح بشتابد و از اموال مصادره شده خاندان پهلوی و اطرافیانش در این طرح استفاده شود و نیز دولت باید در طرحهای اساسی و درازمدت خود برای حل این مشکل در سطح عموم طرحهایی تهیه کند و اکنون این یک تجربه تازه از بسیج نیروی ایمان جامعه در راه تعاون اسلامی و مبارزه با محرومیت است که ملت با توفیق الهی باید از آن نیز سرافراز درآید. **من با کمال تواضع از ملت عزیز در این امر حیاتی استمداد می کنم و سلامت و سعادت همگان را خواستاریم.**

روح الله الموسوی الخمینی - ۱۳۵۸/۱/۲۱

ناکارآمدی در حوزه بازار مسکن را نمی توان به تحریم ربط داد...

از بی برنامه‌گی تا ضعف ساختاری

امروزه اهمیت نقش زمین و مسکن در رسیدگی به معیشت و تأمین حقوق اساسی مردم بسیار قابل توجه است. یکی از مسائل بسیار مهم در این حوزه، نقش حاکمیت در تأمین مسکن مردم و مسائل پیرامون آن است. برای پاسخ به این پرسش سراغ یکی از اساتید صاحب حرف و ایده در این باره رفتیم؛ دکتر خلیل حاجی پور، رئیس سابق دانشکده هنر و معماری دانشگاه شیراز، استادیار گروه شهرسازی دانشکده شهرسازی و جوان ترین رئیس دانشکده در بین دانشکده های دانشگاه شیراز هستند؛ کسی که به ایده پردازی و تدریس صرف راضی نشده و بارها در میادین عملی ظاهر شده و مسئولیت پذیرانه در قبال برخی وقایع رخ داده در شهر واکنش نشان داده و چون بسیاری از اساتید، به رفت و آمد بین خانه و دانشگاه اکتفا نکرده اند. شاید مهم ترین و تاثیرگذارترین نقش آفرینی دکتر حاجی پور در جریان مصوبه شورای شهر شیراز (سال ۹۳) جهت تخریب باغ فرزانه واقع در خیابان زند و ساخت برج های دوقلو ۲۵ طبقه شکل گرفت که به واقع نقش ایشان در توقف و جلوگیری از ضررهای ناشی از این مصوبه به شهر، قابل توجه و ستودنی است. در ادامه گفتگوی صدای مردم با ایشان را خواهید خواند.

صدای مردم: سوال اول ما از شما این است که نقش و جایگاه حاکمیت در حوزه مسکن چیست؟

به طور کلی برای ذکر مقدمه ای درباره مفهوم مسکن و جایگاهش در قوانین و حق مسکن می توان گفت که یکی از مهم ترین وظایف دولت ها اتخاذ سیاست های درست در بخش زمین و مسکن است زیرا دولت ها فارغ از جایگاه ایدئولوژیک و سیاسی ای که برای خود تعریف کرده اند عملکردشان درباره پدیده مسکن بسیار متفاوت و حائز اهمیت است. با بررسی تجربه کشور های سوسیالیستی، درمی یابیم نگاه متمرکز از بالا به پایین در زمینه مسکن و دخالت صددرصد در بحث تامین مسکن، الگوی موفق نبوده است. در مقابل دیدگاه دیگری معتقد است پدیده مسکن هم مشابه سایر کالاها در اقتصاد باید رقابتی شود و دولت خیلی نباید در بازار مداخله کند و

باید اجازه بدهد دست نامرئی اقتصاد عرضه و تقاضا را کنترل کند و قیمت ها را به تعادل برساند. اما ویژگی هایی که خود کالای مسکن در اقتصاد دارد باعث ناکارمندی این دیدگاه شده است و شاهد پدیده شکست بازار هستیم به این معنی که بازار به دلایل مختلف امکان به تعادل رساندن قیمت زمین و مسکن را ندارد و دولت ناچار به مداخله است.

بروز پدیده خانه های خالی و مسکن های بدون استفاده، حاشیه نشینی، اسکان غیر رسمی و بی خانمانی از دلایل و مصادیق شکست بازار است! بنابراین حتی دولت های دارای نگاه کاملاً لیبرالیستی و سرمایه داری (بر مبنای عدم دخالت دولت در بازار)، در ارتباط با مسکن این استثنا را قائل هستند و به عنوان نقش حاکمیتی، برای خود وظیفه دخالت در این حوزه را تعریف می کنند. اصولاً دخالت دولتها در حوزه سیاست مسکن در سه عرصه مالکیت، حاکمیت و مدیریت قابل تعریف است. این مداخله در کشور ما مخصوصاً بعد از انقلاب عمدتاً در حوزه مالکیت متمرکز بوده است یعنی دولت تلاش کرده با استفاده از مالکیتی که دولت بر زمین ها و منابع ملی داشته مساله مسکن را حل کند. بعد از انقلاب بحث واگذاری های گسترده زمین-که به صورت انفرادی وجود داشت-، در دهه ۶۰ بحث طرح های آماده سازی زمین، در دهه ۷۰ شهرهای جدید و در دهه ۸۰ مسکن مهر به عنوان سیاست محوری دولت، همه نشان دهنده این است که دولت حل مسئله مسکن را صرفاً در قالب زمین جستجو کرده و از سایر ابزار های حاکمیتی و مدیریتی برای کنترل بازار مسکن و تدوین سیاست درستی در حوزه زمین و مسکن استفاده نکرده است.

در خصوص مسکن به عنوان یک کالا همانگونه که گفته شد دارای خصوصیات قابل توجه و در مقایسه با سایر کالاها بعضاً منحصر به فرد می باشد که بسیاری از مسائل مربوط به عملکرد بازار مسکن و شرایط حاکم بر این بازار از جمله کیفیت شکل گیری قیمتها و عوامل موثر بر آن متاثر از همین خصوصیات است. بخشی از این خصوصیت ها، ویژگی های ذاتی خود کالای مسکن یعنی غیر قابل جایگزین بودن، حیاتی بودن این نیاز اولیه، غیرمنقول بودن و نداشتن قابلیت واردات (یعنی ما نمی توانیم از طریق واردات این نیاز را جبران کنیم)، زمان بر بودن تولید، ماهیت دوگانه مصرفی و سرمایه ای داشتن و یکسری متغیرهای دیگر بر میگردد.

اما یکسری ویژگی های ساختاری موثر دیگر هم وجود دارد که نیازمند توجه است: اول اینکه مسکن آئینه تمام نمای اقتصاد یک کشور است زیرا حداقل نیاز به ارز بری و عدم وابستگی به خارج دارد، تمام مصالح و نهاده های مورد نیاز برای تولید کالایی به نام مسکن که نیاز داریم در داخل امکان فراهم شدنش وجود دارد. پس ناکارآمدی در حوزه بازار مسکن را نمی توان به تحریم یا عدم ارتباط با سایر کشورها ربط داد و نشان دهنده ناکارآمدی سیاست ها و راهبردهایی است که در این حوزه انتخاب کرده ایم! نکته دیگر اینکه مسکن و ساختمان، ضربه گیر اقتصاد ملی است و دولت ها در جهت تعدیل و کنترل نوسانات اقتصادی در دوره های رکود و رونق سعی میکنند به این بخش متوسل بشوند. به دلیل اینکه بخش مسکن سهمی بیش از ۲۰ درصد در تشکیل سرمایه ثابت داشته و ۱۲ درصد از اشتغال مستقیم کشور و ۳۵ درصد از بودجه خانوار را به خود اختصاص داده است که بسیار قابل توجه است. نکته بعد خاصیت پیش رانگی است. یعنی ضریب

ارتباطات پسین و پیشینی که بخش مسکن با سایر بخش های اقتصادی و صنعتی و خدماتی دارد که مستقیم و غیر مستقیم با ۱۲۰ رشته فعالیت ارتباط مستقیم و غیرمستقیم دارد. مجموع این شرایط باعث می شود که مسکن شرایط پیچیده ای پیدا کند، اما با همه این اوصاف سیاستگذاری در بخش مسکن را اغلب به عنوان موضوعی سهل و ممتنع تعریف میکنند و دولت ها از آن به عنوان شعار اصلی و سیاست کلیدی برنامه های خود نام می برند.

صدای مردم: آیا دولت توانسته است به این وظیفه خود عمل کند؟

اولین نکته در این خصوص توجه به یک شاخص بین المللی در خصوص مسکن است و آن به رسمیت شناختن حق مسکن در قوانین اساسی و اسناد بالادستی توسعه در کشورهای مختلف است. در نیم قرن گذشته در منشورها و اسناد مهم سازمانهای بین المللی شاخص حق مسکن به عنوان پیش نیاز تدوین یک سیاست کارآمد در حوزه مسکن از آن نام برده شده است. حدود ۴۱ کشور در جهان حق مسکن را در قوانین اساسی خود در نظر گرفته اند که جمهوری اسلامی ایران یکی از این ۴۱ کشور است. در قانون اساسی کشور ما در سه اصل ۳ و ۳۱ و ۴۳ به طور مستقیم بحث حق مسکن اشاره شده است. قانون اساسی داشتن مسکن متناسب با نیاز اقشار مختلف را به عنوان یک حق، وظیفه دولت تعریف کرده است اما مرور تجربه دولت ها بعد از انقلاب، ضعف دولت در ایفای این نقش حاکمیتی خود را نشان می دهد. جدای از اینکه چه دولتی و با چه شعاری و با چه گرایش سیاسی ای از بعد انقلاب روی کار بوده تقریباً همیشه با یک ناکارآمدی در بخش مسکن مواجه بوده ایم. به گونه ای که الآن سهم دولت در تأمین مسکن کمتر از ۵ درصد است. (۹۵ درصد بخش خصوصی)

در ارتباط با بحث حاکمیت اولین گام به رسمیت شناختن حق مسکن در قانون اساسی بود که توضیح دادیم. اما راجع به اینکه آیا دولت توانسته به این حق پاسخ بدهد؟ وضعیت چندان رضایت بخش نبوده است! یعنی حاکمیت نتوانسته نقش خودش را به درستی ایفا کند، مثلاً عدم استفاده مناسب از ابزارهای مالیاتی در کنترل بازار زمین و مسکن یا نبود سیاست های حمایتی برای تأمین مسکن اقشار کم درآمد و وضعیت فعلی مدیریت زمین و مسکن که خود گواه این ضعف است.

صدای مردم: مشکل از ضعف قانون است؟ یا در اجرای آن؟

باید تفکیکی قائل بشویم بین قوانین ترسیم کننده چشم اندازها و جهت گیری های کلی که یک نگاه راهبردی دارند مثل قانون اساسی که بخش اقتصاد ما را در سه بخش دولتی، خصوصی و تعاونی به رسمیت میشناسد. اما در مقام عمل در قوانین پشتیبان و مکمل پایین دستی که ضامن اجرای قانون اساسی است مشکل داریم. مثلاً در بحث برنامه های توسعه فرهنگی سیاسی اجتماعی بعد انقلاب، نتوانسته ایم پیوند درستی با قانون اساسی ای که حق مسکن را به رسمیت شناخته است برقرار کنیم! نکته دیگر اینکه به دلیل جابجایی دولت ها و تغییرات سیاسی کشور، متأسفانه سیاست های کلان در حوزه مسکن دستخوش تغییرات شده است.

مثلاً طرح جامع مسکن - که برای اولین بار نگاه یکپارچه به مفهوم مسکن داشت و در اواخر دولت هشتم تهیه شد - با آمدن دولت نهم از حالت جامعیت خود خارج می شود و صرفاً بحث مسکن کم درآمدها را مدنظر قرار می دهد و درباره سایر محورهای طرح جامع اقدامی صورت نمیگیرد. دوباره دولت یازدهم، مسکن مهر را کنار گذاشته و مفهوم دیگری به نام مسکن اجتماعی مطرح میکند با جزئیات نامشخص. ولی قوانین اصلی به دلیل عدم پیوند بین سیاست های دولت ها و قوانین برنامه های توسعه و طرح های فرادستی - که باید با چهارچوب های کلان سیاست گذاری و قانون اساس کشور ارتباطی پیدا کند - به درستی اجرا نمی شود درحالی که قانون اساسی با پشتوانه اصول سه گانه اش ظرفیت تعریف چهارچوب محکم و مستقلی در حوزه زمین و مسکن دارد.

صدای مردم: وضعیت مسکن مهر در کل کشور و در شهر جدید «صدرا» را چگونه ارزیابی میکنید؟

شاید بزرگترین و گسترده ترین و دامنه دار ترین پروژه عمرانی بعد از انقلاب مسکن مهر بود به دلیل حجم فعالیت ها و حجم منابعی که برای تامین مالی این پروژه صرف شد. شاه بیت اصلی این سیاست واگذاری حق بهره برداری از زمین و اجاره بلند مدت زمین برای به حداقل رساندن قیمت آن و کاهش قیمت نهایی مسکن بود. این یک سیاست کاملاً عمل گرا بود که باید نقاط قوت و ضعف و مزیتها و معایب آن را به طور همزمان مد نظر قرار داد. از نکات مثبت طرح مسکن مهر می توان به توجه به بخش تعاونی اشاره کرد. بخش تعاونی که در قانون اساسی به رسمیت شناخته شده بود ولی در چرخه تولید و سیاست مسکن در حاشیه رفته بود را مجدداً در کانون توجه قرار داد. مزیت دیگر اولویت قرار دادن دهک های کم درآمد بود. مزیت سوم کنترل عمومی سطح قیمت ها در حوزه مسکن، تبدیل مسکن از یک کالای سرمایه ای به یک کالای مصرفی، کاهش جذابیت های سوداگرانه در بازار مسکن، کنترل قیمت زمین و مسکن و بازگشت تعادل به بازارهای کلان اقتصادی، بهبود شاخص دسترسی به مسکن و افزایش امید به خانه دار شدن در خانواده های کم درآمد و مهمترین نکته استفاده از تسهیلات ارزان قیمت دولتی و وام های بانکی با حداقل بروکراسی بود. اما این پروژه به دلایل مختلف مثل عدم مطالعه کافی و شتابزدگی در تصمیم باعث بروز یکسری اشکالات شد که عمده ترین آن عبارتند از:

۱. عدم توجه به سیاست ها و طرح های فرادست
۲. نگرش تک بعدی و عدم توجه به مفهوم جامع مسکن و ارتباط بین مسکن و محیط مسکونی
۳. موضوع دیگری که مسکن مهر به آن توجه نکرد این بود که نمی توان مسکن کم درآمد ها را بدون داشتن برنامه ای برای طبقه متوسط حل کرد و باعث شد خیلی از دهک های میان درآمد برای حل مساله مسکن خود به مسکن مهر گرایش پیدا کنند.
۴. مفهوم مسکن یک کالای محلی است و معمولاً مدیریت محلی و شهرداری ها در آن ورود میکنند اما این پروژه یک نگاه ملی و از بالا به پایین به مسکن داشت.

در بحث صدرا به عنوان یک نمونه موردی: صدرا شهر جدیدی بود که اواخر دهه ۶۰ و اوایل دهه ۷۰ مکان یابی شد (در فاصله ۱۵ کیلومتری شمال غرب شهر شیراز) با هدف حل بخشی از مشکلات شهر شیراز. با مطرح شدن مسکن مهر شهرهای جدید قرار نبود به عنوان بستر شکل گیری مسکن مهر برنامه ریزی شود اما بعد از به مشکل خوردن دولت در تامین زمین در محدوده های قانونی شهرهای موجود، توجه به شهرهای جدید به دلیل ظرفیتهای زمینی که وجود داشت وارد سیاست دولت شد. ۲۳۰۰۰ واحد مسکن مهر در قالب پروژه های مختلف مکان یابی شد (هم در قالب خود مالک هم قراردادهای سه جانبه)، بیش از ۱۶۰۰۰ واحد آن تحویل داده شده و تا پایان سال ۹۴ بیش از ۹۰ درصد تحویل متقاضیان خواهد شد. یکی از مشکلات اصلی آن ها عدم انجام تعهدات توسط دستگاه خدمات رسان شهری مثل آب و فاضلاب و گاز و برق است. اما به نظر میرسد که با تحویل واحدها کار تمام نیست و عمده فعالیت ها ساماندهی فرهنگی ساکنین پروژه های مسکن مهر جهت به حداقل رسیدن آسیب های فرهنگی تمرکز دهک های کم درآمد در یک منطقه خواهد بود که باید با جدیت دنبال شود. صدای مردم: راهکار و پیشنهادی دارید؟

ما اگر اقتصاد شهری را متشکل از سه بازار سرمایه، کار و زمین تعریف کنیم باید بپذیریم که هیچ برنامه مشخصی برای حوزه زمین نداریم. داشتن یک سیاست مشخص در زمینه برنامه ریزی و مدیریت زمین، بستر اصلی حل مساله مسکن است. نکته دوم اینکه ما بیش تر حل مساله مسکن را در قالب عرضه و تولید بیش تر مسکن دنبال کردیم و مدیریت تقاضا و تنظیم و تدوین سیاست های مالیاتی در حوزه زمین و مسکن، همیشه حلقه مفقودی سیاست گذاری در حوزه مسکن بوده و سیاست های مالیاتی میتواند یک راهکار مناسب یا ابزار حاکمیتی (مانند خیلی از کشورهای موفق در حوزه مسکن) باشد. نکته بعدی اینکه پیوند بین بخش مسکن و سایر سیاست های اجتماعی (تامین اجتماعی، خدمات شهری و ...) خیلی می تواند راهبردی باشد. در نهایت اینکه ما هیچ راهی نداریم جز اینکه نگاه ملی و متمرکز و تصمیم گیری از بالا به پایین را تغییر بدهیم و اقتضائات و شرایط محلی را در نظر بگیریم، یعنی یک بسته های سیاستی و نظارتی خاص برای رده ها و اندازه های مختلف شهری داشته باشیم (کلان شهرها، شهرهای میانه، شهرهای کوچک و ...) و شهرداری ها یا مدیریت های محلی را در فرایند سیاست گذاری و برنامه ریزی مسکن برای افزایش کارامدی ها و اثرگذاری ها، دخیل کنیم.

صدای مردم: از اینکه وقتتان را در اختیار ما گذاشتید متشکریم.

نهاد مجلس

مجلس زیر ذره بین - ۱

این که هر دقیقه مجلس ۲۰ میلیون تومان هزینه در بر دارد. این که ۱۰۰۰۰ قانون داریم که ۱۱۰ سال است بررسی نشده، این که با داشتن رقم بهت آور ۷۲۰ قانون تنها در حوزه مالیات، یکی از مالیات گریز ترین کشورهای جهانیم، این که موضوعی مانند پرداخت اضافه کاری کارکنان مخابرات آبادان، یا هزینه ثبت نام کنکور باید در مجلس تصویب شود، ولی با وجود قانون عریض و طویل مبارزه با قاچاق کالا، پدیده قاچاق، روزگار تولید را در کشور سیاه کرده، این که واردات رسمی کشور ۵۰ میلیارد دلار است ولی قاچاق چیان به پشت گرمی عواملی از جمله نبود نظارت مجلس، با ۲۵ میلیارد دلار کالای قاچاق، کشور را به تمسخر گرفته اند همه و همه مشتی از خروار نارسائی های ساختاری و نه بخشی در پارلمان کشور است.

البته هنگامی که صحبت از ارزیابی مجلس می شود غالباً این عملکرد انفرادی نمایندگان است که مورد بررسی قرار میگیرد تا معلوم شود که فلان نماینده قوی عمل کرده است یا بهمان نماینده ضعیف. کمتر فرصت می شود تا کلان موضوع رصد شود. این نوشتار چنین هدفی دارد. بنابر این تراز بررسی را ماهیتاً تغییر داده، از ارزیابی نمایندگان به ارزیابی مجلس ارتقا می دهیم. هر چند بررسی نمایندگان نیز همواره ضروری است ولی به نظر می رسد تا جهت گیری های کلان و ساختاری مجلس اصلاح نشود درب بر همین پاشنه خواهد چرخید. اگر جهت غلط باشد، تند تازی جز دور شدن از هدف نیست.

اصولاً منظور از گردآوری ۳۰۰ نفر منتخبین مردم از چهار گوشه کشور در مجلس چیست؟ لطفاً به برخی از مصوبات مجلس توجه فرمائید:

قانون عضویت دولت جمهوری اسلامی ایران در مجمع بین المللی تایید صلاحیت آزمایشگاهی - کنوانسیون جلوگیری از آلودگی کشتی ها - اصلاح سن فرزندان ذکور مشمولین صندوق های بازنشستگی - الحاق یک ماده به قانون استخدام کشوری - عضویت ایران در انجمن علوم باغبانی - قانون عضویت دولت جمهوری اسلامی ایران در طرح همکاری بازرسی داروئی - نظارت شرعی بر ذبح و صید - ارتقاء بهره وری کارکنان بالینی نظام سلامت - تصویب نامه تعیین تعرفه ثبت نام داوطلبان کنکور - قانون حمایت از شرکت های دانش بنیان - افزودن وزارت ورزش به شورای سیاست گذاری مالکیت معنوی - تصویب آرای هیئت عمومی دیوان عدالت اداری مبنی بر ابطال بندهای ۱ و ۴ دستورالعمل انضباط مالی و ارتقای بهره وری و صرفه جوئی در زمان اجرای طرح ها - قانون عضویت دولت جمهوری اسلامی ایران در مرکز آسیائی کاهش بلایا - الحاق ماده ۸ به آئین نامه نحوه پرداخت حق جلسه به اعضای شوراهای اسلامی - تصویب نامه در خصوص تغییر دستگاه اجرائی طرح توسعه مجلس.

به این فهرست بلند بالا هم چنان می توان افزود. یک بار دیگر این لیست را بنگرید و این سوال را در ذهن خود مرور کنید که به راستی این موضوعات چه گرهی از مشکلات زندگی مردم باز می کند؟ نکته این جاست که برای تصویب بسیاری از این قوانین گاه تا ساعت ها در مجلس بحث و گفتگو می شود.

از این موضوع نتایج زیر حاصل می شود:

۱- بخش قابل توجهی از مصوبات مجلس که اتفاقاً وقت زیادی از نمایندگان را به خود اختصاص می دهد مسائلی است که یا دردی از کشور درمان نمی کند و یا حداقل در اولویت مشکلات جامعه نیست. آیا تعیین تعرفه ثبت نام کنکور، هزینه صدور گذرنامه یا انتخاب مجری یک ساختمان نیاز به مصوبه مجلس دارد؟

۲- درست در مقابل این شرایط، کشور هم اکنون با انبوهی از مشکلات روبروست که برخی حاصل ضعف قانون است و پاره ای محصول ضعف های اجرائی که آن هم غیر مستقیم به مجلس مربوط است. (اضافه بر ضعف قانون که مستقیماً به مجلس مربوط می شود، مشکلات اجرائی نیز به گونه ای با مجلس مرتبط است چرا که وظیفه نظارت بر اجرای قوانین برعهده نمایندگان است) بنابر این چنانچه مجلس تغییر رویه دهد و به جای صرف وقت برای مصوباتی که نه سودی به دنیا دارند و نه نفعی به آخرت، همت خود را مصروف مهمترین موضوعات کشور کند آنگاه جای امید خواهد بود که شاهد تحولی در کشور باشیم.

۳- چنین به نظر میرسد که مجلس برای حل مشکلات کشور سیاست افزایش قوانین را در پیش گرفته است و گمان می برد با تعداد بیشتر قانون، مشکلات بهبود خواهند یافت. بنابر این پیوسته بر طبل افزایش مصوبات می کوبد. غافل از اینکه اتفاقاً بخش قابل توجهی از مشکلات ناشی از تورم قوانین است. قوانینی که در بسیاری موارد حتی با یکدیگر اختلاف دارند و زمینه سوئی استفاده را ایجاد می کنند.

مجلس زیر ذره بین - ۲

خطای کارشناسی

موضوع مهمی که لازم است مورد توجه قرار گیرد بحث کارشناسی قوانین است. البته که کارشناسی قوانین حائز اهمیت بسیاری است.

بخش قابل توجهی از مصوبات مجلس که مهمترین آنها را نیز شامل می شود لوایحی است که توسط دولت به مجلس پیشنهاد می گردد. معمولاً قاعده این است که در صورت بروز اختلال، ضعف یا عدم تعیین تکلیف در یک حوزه، دستگاه های اجرائی که عملاً خط مقدم برخورد با مشکلات و نارسائی های مربوطه می باشند مسئله را به سطوح بالا انعکاس می دهند. انتقال پلکانی این مشکلات از قاعده هرم به راس، باعث می شود دولت نسبت به موضوع عکس العمل نشان دهد و این عکس العمل در قالب لایحه به مجلس تقدیم می شود. البته هیچکس نمی تواند ادعا کند که لوایح خالی از اشکال اند، ولی موضوع این است که معمولاً لوایح، نتیجه ساعت ها فعالیت کارشناسانه دولت است که توسط ده ها یا صدها متخصص در طی زمانی نسبتاً طولانی تهیه می شود (و البته همواره با اشکالات بسیاری نیز روبروست) اما نکته اینجاست که همین کارشناسی نیم بند، توسط ۲۹۰ نفر نمایندگان محترم مجلس مورد قضاوت قرار می گیرد. نمایندگانی که در بهترین شرایط تعداد نخبگان آنان در حوزه مورد بحث به تعداد انگشتان یک دست نیز نمی رسد. حال چنانچه این تعداد انگشت شمار بخواهند کار تیمی ده ها یا صدها نفری کارشناسان دولت را اصلاح کنند، نتیجه چه خواهد شد؟ اضافه کنید اینکه در غالب موارد بقیه نمایندگان که در حوزه مورد بحث تخصصی ندارند بدون مطالعه وارد جلسه شده و در همان زمان

مذاکره و اخذ رای است که اصولاً اطلاع می‌یابند دستور کار چیست؟ بنابر این در شرایطی که نه تنها تخصصی در بحث ندارند بلکه فرصتی نیز برای مطالعه قبلی در خصوص لایحه مورد نظر نداشته‌اند، در این صورت تنها راهی که می‌ماند الگوبرداری است. نمایندگان عموماً در حوزه‌ای که تخصص آنان نیست، به دلایل متعددی که در نوشته‌های بعد خواهد آمد با نگاه به سایر همکاران (نمایندگانی که در موضوع مورد بحث احتمالاً تجربه یا تخصصی دارند) رای می‌دهند. بنابر این در عمل هیچ‌گاه عموم نمایندگان مشارکت واقعی در قانون‌گذاری ندارند. از سوی دیگر تراکم کار مجلس اجازه بحث مبسوط را نمی‌دهد، وقتی که همواره ده‌ها یا صدها لایحه و طرح در نوبت بررسی قرار دارند، مجلس همواره خود را در تنگنای زمانی احساس می‌کند. در چنین شرایطی آنچه نتیجه می‌شود این است که قانون مصوب مجلس از نظر توان حل مشکلات کشور نه تنها از لوائح دولت قوی‌تر نیست بلکه ضعیف‌تر نیز هست.

نکته مهم دیگری که در این جا باید ذکر نمود این است که دولت در زمان تهیه لوائح به گونه‌ای عمل می‌کند که انسجام بندهای قانون حفظ شود یعنی تسلسل و یکپارچگی در لایحه رعایت گردد. از نقطه معینی شروع و در نقطه مشخصی خاتمه می‌یابد، اما در مجلس برخی از مواد لایحه تغییر یافته و برخی بدون تغییر تصویب می‌شود. در این صورت اشکال قبلی که جای خود، اکنون مشکل عدم انسجام قانون نیز اضافه می‌شود که شاعر فرمود گل بود به سبزه نیز آراسته شد. این ناپیوستگی اغلب تبعاتی به شرح زیر خواهد داشت:

- ناپختگی قانون که خود را در قالب عدم حل مشکلات نشان می‌دهد.
- ایجاد حفره‌های قانونی که زمینه سوءاستفاده‌های بسیاری را فراهم می‌کند.
- بلا تکلیفی دستگاه اجرائی ناشی از عدم انسجام قانون که در قالب نارضایتی مردم بروز می‌کند.
- الزام دولت به ارائه لایحه جدید با هدف رفع ابهام از قانون مصوب که ضمن ایجاد ترافیک لوائح، باعث اتلاف وقت مجلس و تضییع حقوق ملت خواهد شد.

مجلس زیر ذره بین - ۳

تخته سیاه آقای وویی!

از موضوعات بسیار مهمی که باید مورد توجه قرار گیرد میزان مشارکت نمایندگان در فعالیت‌های قانون‌گذاری است. اگر این میزان را به عنوان شاخصی برای ارزیابی فعالیت نمایندگان تلقی کنیم به جز یک مورد استثنائی یعنی نماینده محترم ارومیه که تقریباً در تمام موارد اظهار نظر می‌کند، و ۱۰ تا ۱۵ نماینده که عمدتاً در موارد سیاسی اظهار نظر می‌کنند، حدود ۲۰ تا ۳۰ نماینده در امر قانون‌گذاری در مجلس فعال هستند. به استثنای موارد گفته شده مشارکت بقیه نمایندگان که حدود ۲۰۰ نفر خواهند بود در حوزه قانون‌گذاری که از مهمترین وظایف آنان شمرده می‌شود تنها منحصر است به فشردن شستی رای دهی.

انبوه نمایندگانی که در زمان مباحثات قانون‌گذاری مشغول مکالمه با تلفن، صحبت با همکاران، مذاکره با معاونین پارلمانی، مطالعه روزنامه و از همه مهمتر رتق و فتق امور مربوط به حوزه انتخابیه خود می‌باشند به

معنای این است که تخصیص وقت نمایندگان محترم با وظایف قانونی آنان هیچ گونه تناسبی ندارد. به عبارت دیگر قانون گذاری که از جمله مهمترین وظایف نمایندگان است در سبد وقت آنها کمترین سهم را داشته و پیگیری مسائل حوزه انتخابیه بخش اصلی اوقات نمایندگان را به خود اختصاص می دهد.

وقتی نمایندگان چنان درگیر مسائل حوزه انتخابیه هستند که هنگام گشودن صندوق کاری خود مانند تخته سیاه آقای وویی انبوهی از اوراق بیرون می ریزد چه انتظار دیگری می توان داشت. جالب این که این اوراق همان لوایح، طرح ها و پیشنهادهای است که قرار است همان روز در مجلس مطرح شود، ولی تقریباً هیچ یک از نمایندگان حتی فرصت مطالعه قبلی این اوراق را هم ندارد چه رسد به اینکه در خصوص نقاط ضعف و قوت آن تحقیق و بررسی نموده باشد. بنابر این تنها زمان باقیمانده برای مشارکت در قانون گذاری، به ناچار توجه به مذاکرات در زمان طرح موضوع در صحن علنی مجلس است که آنها هم همان گونه که پیشتر آمد صرف مکالمه تلفنی، مذاکرات متفرقه و موارد مشابه می شود. بنابر این از مشارکت در قانون گذاری تنها چیزی که باقی می ماند فشردن شستی رای دهی است که پس از پایان مذاکرات به درخواست ریاست مجلس انجام می شود. آیا به راستی چنین روندی می تواند مشکلات کشور را حداقل در حوزه قانون گذاری رفع کند؟

بی دلیل نیست که علیرغم حجم انبوه قوانین مصوب مجلس، هم چنان جامعه با افزایش مشکلات روبرو است. بخشی از این نارسائی ها مربوط به ناکارآمدی مصوبات است و با روند فعلی این ناکارآمدی نیز طبیعی است. تا زمانی که تصویب قوانین در مجلس چنین سیری را طی می کند وضعیت همین خواهد بود که هست.

مجلس زیر ذره بین - ۴

تصویب قوانین باعث حذف نقاط ضعف آن نمی شود

از جمله باورهای غلط در مورد قانون این است که گمان می شود صرف وجود قوانین، مشکلات را حل خواهد نمود. کمتر توجه می شود که قانون به خودی خود معجزه نمی کند. چنانچه مذاکرات مجلس در طولانی مدت رصد شود این روند کاملاً ملموس است. معمولاً روش کار قانون گذاری به این ترتیب است که دولت لوایحی را به مجلس ارائه می دهد، در مجلس نقاط ضعف و قوت لوایح بررسی شده و پیشنهادات اصلاحی داده می شود، این پیشنهادات خود دارای نقاط ضعفی هستند که گاه مجلس متوجه آن می شود گاهی هم خیر. در نهایت یکی از این دو (لایحه دولت یا پیشنهاد نمایندگان) رای می آورد. اما نکته اینجاست که رای آوری هیچیک از این دو باعث حذف نقاط ضعف آن نمی شود. بخشی از حجم انبوه مشکلات فعلی ناشی از عدم توجه به این نکته است. در واقع آنچه که فردای اجرای قانون دیده می شود نقاط ضعف همین قوانینی خواهد بود که به صحنه عمل آمده است. نکته این جاست که در موارد بسیاری هر دو سمت موضوع (لایحه دولت یا پیشنهاد نمایندگان) دارای چنان نقاط ضعفی است که چشم پوشی از هر یک، تبعات بسیاری به همراه دارد. در چنین مواردی بدون این که راه حل سومی دنبال شود، یکی از دو مسیر پیش گفته انتخاب خواهد شد که طبیعتاً هزینه بسیاری به کشور تحمیل می کند. به مورد زیر که تنها یک نمونه است توجه فرمائید.

در پائیز امسال برای چندمین بار بحث اعطای تابعیت به فرزندان حاصل از ازدواج اتباع خارجی با افراد ایرانی در مجلس مطرح شد. عمده مخاطبین این قانون افرادی هستند که پدر افغانی و مادر ایرانی دارند. بحث در مجلس به درازا کشید و هر دو گروه (موافقین اعطای تابعیت و مخالفین) دلایل خود را مطرح نمودند. موافقین بر مواردی تاکید داشتند که مهمترین آن این بود که با اعطای تابعیت، مشکل چند صد هزار نفر فرزندان این خانواده ها حل می شود، ضریب امنیتی کشور بالا می رود، خانواده های بسیاری از نگرانی رهائی می یابند و ... در مقابل، مخالفین اصرار داشتند که در این صورت، کشور به دروازه ورود اتباع افغانی، پاکستانی و بنگلادشی تبدیل می شود و از این طریق با نفوذ داعش، اتفاقاً ضریب امنیتی کشور نه تنها بالا نمی رود که پائین هم می آید و ... در نهایت طرح تصویب نشد، اما مهم این است که مشکلی هم حل نشد. ناگفته پیداست که این یک بازی دو سر باخت است. یک بار دیگر دلایل هر دو گروه را ملاحظه فرمائید، اگر این قانون تصویب می شد تبعات بحران ساز آن به گونه ای گریبان کشور را می گرفت و اکنون که تصویب نشده است نیز به گونه ای دیگر. به عبارت دیگر تنها می توانیم ادعا کنیم "تصمیم گرفتیم که تصمیم نگیریم!" در موارد بسیاری وضعیت تصویب یا رد لوایح در مجلس بی شباهت به این مورد نیست. تلاش بسیاری انجام می شود تا کاری انجام ندهیم!

نکته اینجاست که در مورد بخش قابل توجهی از مسائل کشور وضعیت به همین گونه است. خرید تضمینی محصولات کشاورزی و هم زمان صدور مجوز واردات همان کالا، تصویب مناطق آزاد تجاری یا صنعتی که اتفاقاً تنش های زیادی را در مجلس به همراه داشته است، لایحه بودجه سالانه کشور به خصوص در بخش طرح های عمرانی، و بسیاری موارد مشابه مصداق این شرایط است. هر یک از دو طیف پیشنهادات حاوی معضلات مخصوص به خود است. بنابر این با تصویب هر یک از پیشنهادات طرفین، کشور می ماند و مشکلات ناشی از آن. حال تصور کنید این وضعیت برای انبوهی از قوانین، مدام تکرار شود، در این صورت چه وضعیتی پیش خواهد آمد؟ نابسامانی های موجود حاصل چنین قوانینی است.

مجلس زیر ذره بین - ۵

ملاک های سنجش

پنجمین مطلب مربوط به ماهیت فعالیت نمایندگان است. اصولاً ارزیابی فعالیت نمایندگان با شاخص هائی نظیر تعداد طرح های امضا شده، میزان مشارکت در مباحث مجلس و ... سنجیده می شود. البته این شاخص ها کمی اند و در جای خود لازم، ولی زمانی به کار می آیند که به کیفیت مطمئن باشیم. نکته این است که بخش قابل توجهی از فعالیت هائی که در قالب تهیه طرح ها و مباحث مربوطه، به ویژه در حوزه هائی نظیر توسعه، اقتصاد، بانک و امثال آن انجام می شود ترجمان مفاهیم و نظریات غربی است که نه تنها شایستگی خاصی به همراه نمی آورد بلکه برای پدیدآوردگان و طراحان آن باید امتیاز منفی تلقی شود. هستند نمایندگانی که خواسته و برخی ناخواسته به دروازه ورود نظریه های لیبرال - سرمایه داری بین المللی تبدیل شده اند. برنامه های توسعه کشور از اولین تا پنجمین و هم اکنون نیز که ششمین آن در دستور کار قرار دارد را ملاحظه نمائید.

تمام این برنامه ها از فیلتر مجلس عبور کرده اند. با اندکی مسامحه می توان وضعیت موجود کشور را حاصل اجرای این برنامه ها تلقی نمود. برنامه هائی که مستقل از نیات طراحانش دستاوردهائی را به همراه آورد که البته هیچ گاه خواننده نشد ولی به خوبی در جامعه لمس شد.

آنچه امروز به عنوان توسعه نامتوازن، گریبان جامعه را گرفته و به اصلی ترین ویژگی مدل های توسعه کشور تبدیل شده است حاصل تلاش جریان غربگرائی است که عناصر مجلس نشین آن جز اقتصاد بازار آزاد چیزی نیاموخته اند. در چنین فضائی ارائه هرچه بیشتر لوایح و پیشنهادات، نشانه پیشرفت است یا پسرفت؟ تلاش برای گشودن درب های گمرک به روی واردات، تبدیل مناطق مختلف کشور به ویتترین تبعیضات بهت آور، تصویب قوانینی که تضعیف تولید داخلی و بیکاری جوانان کشور را به همراه خواهد داشت آیا می تواند نشانه نماینده ای شایسته باشد؟ البته همه این اقدامات با اسامی خاص و گاه فریبنده ای صورت می گیرد که هیچ نشانی از واقعیت خود به همراه ندارد.

مجلس زیر ذره بین - ۶

تورم قوانین

بر خلاف آنچه گفته می شود ما نه تنها با کمبود قانون روبرو نیستیم بلکه با تورم قوانین مواجهیم که این روند، مشکلات بسیاری را برای کشور به همراه آورده است. به عنوان نمونه در خصوص مالیات، هم اکنون ۷۲۰ قانون در حال اجراست. کافی است تصور کنید که این حجم از قوانین تا چه میزان همپوشانی خواهند داشت یعنی برای یک موضوع چند قانون مختلف تولید کرده ایم، بنابر این می توان برای یک فعالیت، چند نوع متفاوت برخورد مالیاتی داشت و این جز ایجاد کانون های فساد و رانت در جامعه معنای دیگری ندارد. در این صورت محاسبه نمائید که فقط در این حوزه، کشور با چه فساد گسترده ای روبروست و آنگاه باز فقط در همین حوزه مالیات، ملاحظه کنید که چه فرار مالیاتی گسترده ای در کشور در جریان است. تنها کافی است حوزه معاملات زمین را در نظر بگیرید که با هدف فرار مالیاتی چه ها که نمی شود. نتیجه اینکه با داشتن ۷۲۰ قانون مالیاتی یکی از مالیات گریز ترین کشورهای جهان هستیم. فرار مالیاتی در کشور به گونه ای است که کارمندان و حقوق بگیران، پای ثابت و اصلی مالیات کشور هستند و بخش هائی نظیر تجارت و بازار که نبض اقتصاد کشور در آنجا می زند هم چنان در سطح بهت آوری فرار مالیاتی دارند. بالاتر اینکه ظاهرا اراده ای نیز برای ساماندهی مالیات در این بخش ها وجود ندارد به گونه ای که هم اکنون این بخش نصف حقوق بگیران مالیات می پردازد، به علاوه همین مالیات نیز عمدتا از کسبه خرده پائی اخذ می شود که تنها در پی تامین هزینه زندگی خانواده خود هستند و دانه درشت ها با انواع ترفندها هم چنان از تور مالیاتی به راحتی می گریزند. بنابر این تعجبی نخواهد داشت اگر بدانیم طی سال های ۸۱ تا ۹۳ سهم بخش مشاغل از ارزش افزوده کشور ۳۳ درصد ولی افزایش مالیات در این بخش تنها ۶ درصد بوده است، مقایسه کنید سهم ۳۳ درصدی افزایش ارزش افزوده با سهم ۶ درصدی افزایش مالیات.

موضوع مالیات و موارد مهم دیگر، حکایت از این دارد که مشکل، ناکارآمدی است و نه کمبود قوانین. مساله عدم نظارت است. موضوع، رهاسازی قانون به حال خود پس از تصویب است تا هر چه بر سرش بخواهند بیاورند. موضوع این است که در شرایطی قانون مبارزه با قاچاق تصویب می کنیم که گمرک شهید رجائی به عنوان دروازه اصلی کشور در حالی شاهد ترانزیت روزانه ۴۰۰۰ کانتینر است که تنها یک دستگاه اسکنر دارد. می دانید معنی این چیست؟ هم اکنون نوار جنوبی کشور به بارانداز قاچاقچیان تبدیل شده است و آنان در شرایطی سالانه ۲۵ میلیارد دلار کالای قاچاق وارد کشور می کنند که کل واردات کشور ۵۰ میلیارد دلار برآورد می شود. ورود کالای قاچاق، به میزانی معادل نیمی از واردات رسمی کشور شاید در جهان بی نظیر باشد. موضوع زمانی اهمیت خود را نشان می دهد که بدانیم هر یک میلیارد دلار کالای قاچاق صد هزار نفر را بیکار می کند، به عبارت دیگر اگر تنها نیمی از قاچاق فعلی کنترل شود برای یک سوم بیکاران کشور اشتغال ایجاد خواهد شد.

مجلس زیر ذره بین - ۷

مجلس یا کارخانه قانون سازی

معروف است که به هیزم شکنی که در اثر کندن تبرش پیشرفتی نداشت گفتند چرا تبرت را تیز نمی کنی، و او پاسخ داد مگر نمی بینید که فرصت ندارم! داستان بسیاری از پدیده های جامعه امروز مصداق این حکایت است. چنین به نظر میرسد که تولید و تصویب قوانین در کشور ما به یک شغل تبدیل شده است که ظاهراً قرار است عده ای به طور پیوسته به آن اشتغال داشته باشند. در این که باید به نیازهای جامعه در بخش قوانین پاسخ داد شکی نیست ولی به واقع حجم این نیاز چقدر است؟ چنین به نظر می رسد که سال هاست از تامین این نیاز گذر کرده ایم ولی ماشین تولید قانون بدون آنکه بداند مقصد کجاست، درست مانند هیزم شکن هم چنان بی وقفه به پیش می رود. این شرایط قوانین کشور را به کلاف سر در گمی تبدیل ساخته است که کسی نمی تواند ابتدا و انتهای آن را معلوم کند؟ حتی مشخص نیست حجم منطقی قوانین کشور چه میزان باید باشد؟ و از همه مهمتر اینکه اگر هدف از قانون بسامان نمودن کشور است تا چه حد به این هدف نزدیک شده ایم؟ دستگاه قانون گذاری کشور به کارخانه ای تبدیل شده است که خود را موظف می داند همواره قانون تولید می کند و دیگر نمی داند این قوانین آیا کارآئی هم دارد یا خیر؟ اگر کارآئی دارد اجرا هم می شود؟ اگر اجرا می شود نتیجه آن حل مشکلات است؟ یا آن گونه که متداول است به قیمت حذف پاره ای از مشکلات، معضلات جدیدی به بار می آورد که گاه شرایط را از قبل نیز سخت تر می کند؟ نقاط ضعف و قوت آن کجاست؟ از سوی دیگر اگر قوانین اجرا نمی شوند، چرا؟ آیا قابل اجرا نیستند یا دولت تمایلی به اجرای آن ندارد؟ در صورت اول، اصولاً چه نیازی به قوانینی داریم که غیر قابل اجرا هستند؟ و اگر دومی است چرا دولت ها همواره مصوباتی را که مایل اند اجرا نموده و آنانی را که تمایل ندارند رها می کنند؟

هنگامی که در کشور مشکلی حل می شود مجلسیان می گویند حاصل قانونی است که ما وضع کردیم، دولتیان نیز می گویند نتیجه اجرای ماست. اما زمانی که مشکلی بروز می کند موضوع جالب می شود، آنها می گویند لایحه ای بود که دولت به ما داد و اینها می گویند قانونی است که مجلس تصویب کرده است.

در هر صورت پاسخ مشکلات کشور این گونه فرا فکنی ها نیست و باید جلوی این روند را گرفت. ادامه این وضعیت که صبح تا شام قانون تولید کنیم و بدون توجه به تاثیر این حجم از قوانین در حل مشکلات کشور هم چنان به این مسیر ادامه دهیم، کشور را با مشکلات عدیده ای روبرو خواهد ساخت. نباید گمان بریم که صرف تولید قانون می تواند یک ارزش باشد.

نقد عملکرد

مجلس نهم

جناب آقای علی لاریجانی؛ رئیس محترم قوه مقننه؛

سلام علیکم؛

مردم به نام دین از شما حساب می برند و و احترام می گذارند و شما را بر خودشان ترجیح می دهند در حالی که هیچ فضیلتی بر آنها ندارید و هیچ خدمتی به این مردم نکرده‌اید و مردم مجانی برای شما احترام قائل‌اند و شفاعت شما را می پذیرند. شما به نام دین است که اعتبار و نفوذ کلمه دارید. در خیابان‌ها مثل شاهان راه می روید و با هیبت و کبکبه رفتار می کنید. به راستی چگونه به این احترام و اعتبار اجتماعی رسیده‌اید؟ فقط به این علت که مردم از شما توقع دارند که به حق خدا قیام کنید. اما شما در اغلب موارد از انجام وظیفه و احقاق حق الهی کوتاهی کرده‌اید و حق رهبران الهی را کوچک شمرده‌اید. (خطبه امام حسین (ع) در منی) بی مقدمه و بدون اطلاع کلام سراغ اصل مطلب می رویم چرا که وضعیت امروز کشور به برکت زحمات حضرتعالی و دولت محترم فراتر از حد اضطرار است و جایی برای نثار تعارف‌های معمول، نمی بینیم.

آقای لاریجانی؛

از همان ابتدا که مباحث پیرامون مسائل هسته‌ای ایران در کشور اوج گرفت و آنجا بود که میشد بدان به مثابه آزمونی برای خواص نگرست، ما شاهد عملکرد و اظهارات جنابعالی بودیم. اگر فتنه مرجعی برای شناخت و ارزیابی عملکرد خواص در یکی از مهم‌ترین بزنگاه‌های انقلاب بود - بزنگاهی که میرفت تا جمهوریت نظام را به مسلخ ببرد - مسائل هسته‌ای و اتفاقات پیرامون آن نیز شاخصی اساسی جهت سنجش عملکرد خواص و بالانشینان و مدعیان ولایتمداری در قبال استقلال کشور در جامعه بود. اما چه بگوییم که هیچگاه دفاع جانانه و مفرط حضرتعالی از مشی سیاست خارجه دولت یازدهم، که تا به حال جز انفعال و تشدید تحریم‌ها و وضع تحریم‌های جدید و جری تر شدن طرف مقابل چیز دیگری را در بر نداشته، دیده و نمی توانیم فراموش کنیم.

جناب دکتر؛

این موضوع که حضرتعالی در تلاشی وصف نشدنی، طرحی کلی، مبهم و بی خاصیت را به مجلس بردید و با ادعاهای کذب و مایه گذاشتن از رهبری در ۲۰ دقیقه بر گرده نظام و مجلس تحمیل کردید، هیچوقت از ذهن ما و دولتمردان دولت تدبیر و امید، محو نخواهد شد. از آن جهت این عملکرد شما در اذهان ما حک شده است که با چشمان خود شاهد بودیم کسانی که ادعای ولایت مداری و اصولگرایی آنان گوش فلک را کر کرده است، چگونه تمام تلاش خود را برای تصویب و تسهیل اجرای برجام - سند اضمحلال استقلال ایران - به کار می بندند؛ و از آن جهت این تلاش صادقانه شما را دولتمردان فراموش نخواهند کرد چرا که شما هدیه‌ای از این بزرگ‌ترین نمی توانستید برای دولت یازدهم به ارمغان داشته باشید؛ خاموش کردن صدای منتقدین و زدن مهر خاموشی بر دهان آنان.

اطمینان داشته باشید ما سخنان رهبری که بارها و بارها از بدبینی به این مذاکرات می گفتند، دائماً از چشم دوختن به دست دشمنان بر حذر می داشتند، دمامد از تکیه بر توان داخلی سخن می گفتند را فراموش نکرده ایم و دیدیم با چشمان خود آنچه را که نباید...

آقای رئیس؛

دوشنبه در پاسخ به نطق یکی از نمایندگان گفته اید: « نمی توان اگر یک تخلفی صورت گرفت، کل برجام را متوقف کرد. چرا که در خود برجام، سازوکارهایی برای این موضوع تعریف شده و بدون شک هر کاری یک رفتار متناسب با آن را می طلبد، چرا که هیچکس نمی خواهد منافع ملی به خطر بیفتند.» صریحانه باید عرض کنیم که این سخن و بسیاری از موضع گیری های شما را خلاف نص صریح سخنان رهبری یافته ایم اما انگشت به دهان مانده ایم از این همه ادعا. رهبری در بند دوم نامه ۹ بندی خود خطاب به رئیس جمهور فرمودند: « در سراسر دوره ی ۸ ساله وضع هرگونه تحریم در هر سطح و به هر بهانه ای (از جمله بهانه های تکراری و خودساخته ی تروریسم و حقوق بشر) توسط هر یک از کشورهای طرف مذاکرات، نقض برجام محسوب خواهد شد و دولت موظف است طبق بند ۳ مصوبه ی مجلس اقدام های لازم را انجام دهد و فعالیت های برجام را متوقف کند.» با وجود این سخنان واضح، مع الأسف امروز شاهدیم که ایران مصرانه بر اجرای توافقات خود در برجام متعهد است؛ تعهدی یک طرفه در فرآیندی ظالمانه و منفعلانه.

البته ذکر چند نکته را پیرامون مشی رفتاری شما در قبال رهبری لازم می دانیم:

(۱) به یاد داریم که حضرتعالی و تیم متبوعتان در مجلس چگونه به صرافت افتاده بودید تا با تصویب طرحی با نام «استانی شدن انتخابات» تیر «اشرافیت» را بر قلب «جمهوریت» نظام بنشانید و اگر اعتراض و دلسوزی برخی نخبگان و تدبیر شورای نگهبان نبود، میشد آنچه که نباید. شاید یکی از وجوه تمایز شورش اشرافیت بر جمهوریت در فتنه ۸۸ و این بار در تصویب طرح اسانی شدن انتخابات در این بود که فتنه ۸۸ را به ظاهر روشنفکران و اصلاح طلبان رقم زدند؛ اما طراحان طرح ضد جمهوریت استانی شدن انتخابات، ظاهر الصلاح ها و به اصطلاح اصولگرایان بودند.

این بار هم عملکردتان را در تقابل با مشی رهبری دیدیم...

(۲) حمایت های حضرتعالی از دولت یازدهم - دولت مورد علاقه تان - فقط به بسترسازی برای برجام محدود نمی شود؛ حمایت های شجاعانه و قاطعانه شما از وزیر راه و شهرسازی دولت یازدهم که بدلیل بی توجهی و بی تدبیری در ساماندهی به وضعیت مسکن کشور، خصوصاً مسکن مهر مورد اعتراض بسیاری از مردم و نخبگان قرار گرفت را فراموش نکرده ایم.

این سوال برایمان بوجود آمده است که با وجود تجمعات متعدد مردم مقابل مجلس شورای اسلامی در اعتراض به سیاست های فشل این دولت در حوزه زمین و مسکن، چگونه می شود بدون حمایت حضرتعالی از جناب وزیر، هنوز ایشان را در قامت وزیر راه و شهرسازی ببینیم؟ بالاخره به گونه ای باید دینتان را به معاون سابقتان در صدا و سیما ادا کنید؛ اگر این حمایت های شما از ایشان نبود به طور قطع ایشان تا به حال ده ها بار از این منصب کنار گذاشته شده بود. این حمایت ها در حالی صورت گرفت که جناب وزیر در صحبتی نظرشان را در کمال صداقت راجع به طر مسکن مهر گفتند: « طرح مسکن مهر مزخرف است.»

رهبری در این باره فرمودند: « اگر احتمالاً با اصل طرح مسکن مهر و یا نحوه ی تزریق اعتبارهای بانکی به آن مخالفتی وجود دارد، اما این را هم بدانیم که اکنون چند میلیون نفر چشم انتظار تکمیل مسکن مهر هستند و باید این کار به طور جدی پیگیری شود و به اتمام برسد.»

این بار هم عملکردتان را در تقابل با سخنان رهبری دیدیم...

آقای لاریجانی؛

این روزها خواهد گذشت و انقلاب گردنه های صعب العبور خود را خواهد گذراند و این خواص پر ادعا هستند که یکی یکی در این گردنه ها آزموده می شوند و تک به تک پالایش می شوند تا در نهایت مردم خودی را از ناخودی تشخیص دهند؛ تاریخ پیرامون مدعیان ولایت مداری به قضاوت خواهد نشست...

شما نه مالی در راه خدا بذل کردید و نه جانتان را در راه ارزشها و عدالت به خطر انداختید و نه حاضر شدید با قوم و خویشها و دوستانتان به خاطر خدا و اجرای عدالت و اسلام درگیر بشوید. با همه ی این کوتاهیها از خدا بهشت را هم میخواهید؟ پس از همه ی این عافیت طلبیها و دنیا پرستیها منتظرید که در بهشت همسایه ی پیامبران او باشید! در حالی که من میترسم خداوند در همین روزها از شما انتقام بگیرد. خداوند از شما انتقام خواهد گرفت. «خطبه امام حسین (ع) در منی»

اتحادی شوم علیه منافع مردم!

(۱) اصولاً یکی از مهم ترین آفت های مجلس فعلی در نگاه های حزبی و سیاسی آنان نهفته است. شاید بزرگ ترین مشکل مجلس نهم دوری از مردم و عدم درک درست مشکلات و اولویت های انقلاب است. بازی کردن در زمین چپ و راست امروز آتشی است که دامنگیر تصمیم گیران و تصمیم سازان کشور ما شده است.

نگاه های قبیله ای، مزین بودن به نام اصولگرایی بدون محتوای لازم، عدم کارآمدی برای مصائب انقلاب، لابی گری، لاتعهدی، بیدردی، اشرافیت و ... مهم ترین ویژگی های مجلس نهم بوده است. همدستی دو قبیله سیاسی به اصطلاح اصولگرا و اصلاح طلب را میتوان به طور اکمل در تصویب قانون ضد جمهوریت استانی شدن انتخابات دید. طرحی که اصولگرا و اصلاح طلب در اتحادی شوم علیه منافع مردم،

مستضعفان و ولی نعمتان انقلاب شوریدند و اگر اعتراض دانشجویان، برخی نخبگان و دلسوزان و تدبیر شورای نگهبان نبود، معلوم نبود این طرح چه بلایی بر سر جمهوریت نظام و منافع مردم می آورد.

۲) یکی دیگر از معضلات مجلس فعلی، قیم مآبی و مدیریت مصوبات مجلس توسط هیئت رییس مجلس می باشد. این کانالیزه نمودن و تحمیل نظرات قلیلی بر نظرات سایر نمایندگان را میتوان در تصویب ۲۰ دقیقه ای مصوبه مجلس پیرامون برجام دید؛ طرح کلی و مبهمی که به تقلب و با سوءاستفاده از عنوان رهبری توسط تیم دکتر لاریجانی بر کرده مردم و نمایندگان تحمیل شد.

۳) عملکرد ضعیف و غیرقابل دفاع نمایندگان مجلس پیرامون طرح مسکن مهر را میتوان نشانه دوری نمایندگان از مردم عنوان کرد. البته دفاع جانانه دکتر لاریجانی از معاون سابق خود در صدا و سیما (دکتر آخوندی) و عملکرد فشل مجلس در رأی به طرح استیضاح دکتر آخوندی را حتماً باید در کارنامه درخشان!! این دوره مجلس لحاظ کرد.

۴) هر دوره که به انتخابات نزدیک می شویم، شاهد فعالیت و احساس تکلیف احزاب صرفاً سیاسی (بخوانید جناحی) هستیم؛ احزابی که معلوم نیست غدغه های مردم، چند درصد دغدغه های آنان را تشکیل می دهد. اساساً بر کارآمدی احزاب سیاسی در ایفای نقش جدی در راستای منافع مردم بی اعتقادیم و بر این باوریم که احزاب در ایران کارکرد خود یعنی تربیون مردم در حاکمیت بودن را از دست داده اند و به مثابه باشگاه های قدرت در زمان انتخابات ها عمل میکنند؛ پس اصولاً با حزبی شدن و لیستی شدن انتخابات ها مخالفیم و این عمل را خلاف جمهوریت و به ضرر منافع آحاد مردم میدانیم.

احزاب نقش بسیار جدی و اساسی در وابسته نمودن نمایندگان به کانون های قدرت و ثروت داخلی - به تعبیری استکبار درونی- دارند و نظام را برای تشکیل طبقه جدیدی از خواص خاندان سالار بی تفاوت بی خاصیت آماده میکنند.

در نهایت یک مجلس خوب را نه در قبیله اصولگرایان و نه در قبیله اصلاح طلبان تعریف کرده بلکه یک مجلس خوب را مجلسی شجاع، با تشخیص بالا از درد امروز انقلاب، مدافع حقوق محرومین و مستضعفین، مشرف بر وظایف خود در مجلس و دور از اشرافیت (در تمام وجوه) میدانیم.

بر این اساس مجلسی که در دوقطبی غیر اصیل اصولگرایی - اصلاح طلبی تعریف شود را قبول نداشته و کارآمد نمیدانیم. دو قطبی اصیل در انقلاب اسلامی، همان دو قطبی مستضعفین - مستکبرین است که باید تمام معادلات در این زمین تعریف شود تا برای انقلاب نتایج مساعد و مفیدی را رقم بزند.

البته که احترام و جایگاه برخی نمایندگان فعلی مجلس که برای منافع مردم تا جایی که توانستند کوشیدند و از شماتت و سرزنش دیگران نهراسیدند محفوظ است و ما دستبوس آنان هستیم البته که معترفیم تعداد آنان بسیار اندک است.

در نهایت) برآیند عملکرد مجلس نهم را زیر حد نصاب قبولی دانسته و امیدواریم مجلس بعدی این ساختار ناکارآمد را به هم ریخته و تغییر اساسی در مجلس نهم خصوصاً ترکیب هیئت رییس آن ایجاد شود.

خصوصی سازی

مدارس

مدرسه به هیچوجه نباید بنگاه اقتصادی بشود...

۱. وظایف حکومت در قبال تعلیم و تربیت چیست؟ آیا با خصوصی سازی آموزش و پرورش، به این وظایف رسیدگی میشود؟

قانون خدمات کشوری، آموزش و پرورش را امری حاکمیتی قلمداد کرده که منافعش بیش از فرد برای جامعه است و تحققش مایهی اقتدار و حاکمیت حکومت میشود.

در نگاه لیبرال، تعلیم و تربیت امری فرعی است که مطلوبیتش از آن جهت است که ابزاری برای پرورش عقل مادی و توسعه اقتصادی میباشد. اما در نگاه اسلامی، تعلیم و تربیت نه تنها وسیلهای برای تعالی و توسعهی همه جانبهی زندگی انسانی است، بلکه قبل از آن فلسفه و هدف تشکیل حکومت اسلامی خواهد بود.

پیش از هر نوع تغییر و تجدید نظری در آموزش و پرورش باید این موضوع را در نظر گرفت که نهاد آموزش و پرورش در گفتمان دین کارکرد دارد. به تعبیری دقیقتر، نقش متمایزی با نقش این نهاد در گفتمان لیبرال داشته و نباید تغییرات این نهاد با رویکرد توسعه اقتصادی تفسیر شود.

بنابراین اولین نکتهای که باید در مسئله سیاستگذاریها و تحول در آموزش و پرورش مد نظر داشت این است که خاستگاه مسئله و مشکل را در کجا دیده و به دنبال درمان کدام مشکل هستیم؟ آیا با دغدغهی بهبود تعلیم و تربیت، خصوصی سازی مدارس را نتیجه گرفتیم یا با این دغدغه که مدارس دولتی، بازدهی خوب اقتصادی نداشته اند، به دنبال برچیدن مدارس دولتی می‌رویم؟

یکی از مهم‌ترین مسائل ما در آموزش و پرورش، مسئلهی تربیت است. در حکومت اسلامی، پرورش از وظایف حکومت به‌شمار می‌رود. حکومت آمده است که برای امت، مایه تزکیه و تعلیم باشد.

با توجه به این مسئله باید گفت یکی از اساسی‌ترین ایرادها که به آموزش و پرورش دولتی ما وارد است، مسئله ضعف در امر پرورش است. اصولاً مدارس ما آموزش محور و از آن بدتر کنکور محور هستند؛ که این خود مایه فساد مدارس دولتی و غیر دولتی و موسسات آموزشی میشود و همین مسئله نشان می‌دهد که باید در آموزش و پرورش ما یک تحول بنیادین صورت بگیرد. اما این تحول، لزوماً خصوصی‌سازی نیست!

از این رو این دغدغه وجود دارد که با توجه به آموزش محور بودن نظام آموزشی و بدتر از آن کنکور محور بودن آموزش و پرورش موجود، با واگذاری مدارس، نمرات بالا، قبولی در کنکور و رشته و دانشگاه مشهور، مایه رقابت و جذب سرمایه به مدرسه شود و مقولهی پرورش بیش از پیش مغفول باقی بماند

۲. ایراد کار کجاست؟؟

آنچه که در لایحه برنامه پنجم آمده و کمیسیون تلفیق هم تصویب کرده است، در باب تغییر مدیریت مدارس دولتی به هیئت امنایی است. در این لایحه آمده است که باید حداقل ۲۰ درصد از مدارس دولتی تا پایان برنامه پنجم هیئت امنایی بشود. اینگونه طرح مسئله، ناشی از نگاه اقتصادی به آموزش و پرورش است. چون پایه‌گذاری

توسعه آموزش و پرورش پس از انقلاب صنعتی بوده و اصولاً نگاه به تربیت و آموزش، مبنای اقتصادی دارد، باید گفت که خاستگاه بحث ما با خاستگاه بحثهای موجود در اقتصاد آموزش و پرورش بسیار متفاوت است. در این نوشتار سعی داریم در دو بخش به ارائه‌ی تحلیلها، موضع‌گیریها و نقدهایی که در موضوع خصوصسازی و واگذاری مدارس وجود دارد، بپردازیم:

الف) بیان نکات و تحلیلهای کلی در موضوع واگذاری مدارس

۱) وجود رابطه میان "تعلیم و تربیت" و "اقتصاد" امری بسیار واضح و روشن است، اما مسئله‌ای که در حال حاضر مورد بحث میباشد این است که: زمانی که دولت در تعارضها و تنگناهای اجرایی، مالی و مدیریتی، مجبور به تصمیمگیری و تعیین اولویت خواهد شد، کدام را در الویت قرار می‌دهد؟

۲) از مشکلات خصوصی‌سازی آموزش، دامن زدن به اختلافات طبقاتی است که مرتب بازتولید می‌شود. چرا که انسان هر قدر پولدارتر باشد، مدرک بهتر، شغل بهتر، و لذا درآمد بهتری خواهد داشت. همچنین جدای از دغدغه‌های اقتصادی، این شکاف طبقاتی، فساد اخلاقی هم ایجاد می‌کند. ایجاد تکبر و خودبرتربینی در قشر ثروتمند و ذلت‌پذیری در اقشار محروم، یکی از آثار اختلاف طبقاتی است.

۳) از منظر اقتصاد آموزش و پرورش، تعلیم و تربیت اساساً یک کالای عمومی است؛ و لیبرال‌ترین مکاتب، کالای عمومی‌ای همچون آموزش و پرورش را به بخش خصوصی واگذار نکرده‌اند. در صورتی که ما لیبرال‌تر از لیبرالها، آموزش و پرورشمان را به بخش غیردولتی سپردیم.

آدام اسمیت که پیامبر مکتب لیبرالیسم و پدر علم اقتصاد مدرن است، در کتابش به نام ثروت ملل، وقتی صحبت از اقتصاد بخش خصوصی، اهمیت بخش بازار و تأکید بر کارایی بخش بازار در تخصیص بهینه‌ی منابع می‌کند، آن را به‌عنوان پایه‌ی اصلی مکتبش معرفی کرده و فهرستی از استثنائات را ذکر می‌کند و می‌گوید واگذاری اینها به بازار بخش خصوصی قطعاً خطا است؛ که یکی و البته مهم‌ترین آنها که نام برده است بخش آموزش و پرورش میباشد.

۴) با استناد به منویات مقام رهبری، ارائه‌ی الگوهای کاربردی در نهاد آموزش و پرورش و بازنگری در سازمان و اقتصاد این نهاد باید به تعیین معیار سنجش عدالت براساس عقل و فقه منوط شود؛ و مطلقاً توجیه‌پذیر نخواهد بود که با رویکردی کارکردگرایانه این ضرورت را به موعودی دیگر حواله نمود و تفکیک فکر و فعل را تشدید کرد. این تلقی باید نهادینه شود که تحول مبنایی در سازمان آموزش و پرورش مشروط به تعیین معیار برای تمییز امر عادلانه از امر غیرعادلانه در این عرصه خواهد بود.

... "واقعاً یک مقیاسی لازم است، یک معیاری لازم است برای اینکه ببینیم عدالت در بخش‌های مختلف - بخش‌های فرهنگی، بخش‌های آموزشی، بخش‌های اقتصادی - مراعات شده یا نه؟ فرض کنید در بخش آموزش و پرورش یا در بخش آموزش عالی، معیار عدالت چیست؟ چگونه عدالت تأمین می‌شود؟ این باید مشخص شود تا بتوانیم آن معیار را در برنامه‌ریزی‌ها داخل کنیم و در مقام عمل و در مقام اجراء، به آن عدالت مورد نظر برسیم. تا ندانیم، تعریف نکنیم، نمی‌شود. بنابراین تعیین کردن شاخص و معیار برای عدالت در بخش‌های مختلف،

خودش یک چیز مهمی است. فرض کنید در صرف بودجه‌های گوناگون - که حالا در بخش فرهنگ من اشاره می‌کنم - رعایت عدالت به چیست؟ چگونه می‌شود انسان خاطر جمع شود که در صرف این بودجه‌ها رعایت عدالت شد یا نشد؟ اینها معیار و شاخص لازم دارد."

مقام معظم رهبری - دیدار اخیر ایشان با رئیس‌جمهور و هیئت دولت

ب) انتقادات مصداقی حول لایحه‌ی برنامه پنجم توسعه در باب واگذاری مدارس

(۱) "فقر علمی" در این نوع قانونگذاری‌ها وجود دارد.

مشخص نیست این نتایج در لایحه چگونه به دست آمده است؟ این شاخص‌های کمی چه پشتوانه‌ی نظری دارند؟ این ۲۰ درصد بر چه اساسی است؟ چرا ۳۰ درصد یا ۱۹ درصد نباشد؟ پژوهشی که با آن وضع موجود مدارس دولتی و غیرانتفاعی سنجیده شده است، چه بوده است؟ در این مدارس، نظارت در هنگام تأسیس و در طول فعالیت، چه سازوکاری دارد؟ در آیین‌نامه تنها آمده است "مدارس واجد شرایط". این واجد شرایط یعنی باید چه شرایطی داشته باشند؟

(۲) در این لایحه سقفی برای واگذاری قرار داده نشده است .

یعنی اگر صد در صد مدارس نیز واگذار شوند، مشکلی پیش نمی‌آید. در حالی که این با اصل ۳۰ قانون اساسی مبنی بر امکان دسترسی آموزش رایگان برای همه، در تضاد است.

(۳) معلوم نیست متولی این امر چه کسی است. از طرفی رئیس سازمان خصوصی‌سازی مصاحبه می‌کند، از طرفی وزیر آموزش و پرورش؛ و سخنان متناقضی را با هم طرح میکنند.

(۴) جایگاه سند ملی آموزش و پرورش جمهوری اسلامی ایران در این تصمیمگیری در کجا بوده است

این سند با بیش از پنج سال کار کارشناسی، تخصصی و پژوهشی و با صرف هزینه و وقت و فکر بسیار، انجام شده است که اصالتاً قرار بود راهبردهای اساسی آموزش و پرورش کشور را مشخص نماید. مهمتر آنکه، با توجه به مدل مفهومی سند، از جمله مسائل راهبردی در آموزش و پرورش که سند ملی آموزش و پرورش باید در آن موضوع به جواب می‌رسید، مسئله‌ی عدالت آموزشی و تعیین سهم بخش خصوصی در آموزش و پرورش کشور بوده است.

لذا تصویب چنین قانونی در باب سیاستگذاری کلان آموزش و پرورش در برنامه پنجم توسعه، بدون توجه به سند بالادستی مرتبط با آن، درست دو ماه قبل از تصویب سند ملی و به میدان اجرا آمدن آن، کاری نامطلوب و اشتباه خواهد بود که ضعفی استراتژیک را روایت میکند.

(۵) نام آنچه در این لایحه اتفاق افتاده مشارکت مردمی در آموزش و پرورش است اما در واقع همان خصوصیسازی است.

اساساً الگوی اسلامی پیشرفت‌های فرضی‌اش بر این است که باید مشارکت‌های مردمی در حداکثر خودش در سطوح مختلف تعریف بشود. صحبت از مشارکت‌های مردمی معمولاً صحبت بسیار خوبی است که در مطلع این لایحه هم اسم برده شده، ولی همدم نشده است. واقعیت این است که آنچه را که ما به اسم توسعه‌ی

مشارکت‌های مردمی در این قانون و قانون‌های قبلی می‌بینیم به نظر می‌رسد که بیشتر نوعی استفاده از یک عنوان پرطمطراق و جالب برای موضوعی است که معلوم نیست پشت صحنه‌اش چه باشد.

وقتی صحبت از مشارکت مردمی می‌شود، آیا مشارکت مردمی یعنی خصوصی‌سازی؟ آیا منظور صرفاً قلک دیدن مردم است؟ و آیا صرفاً بخش خاصی از مردم مورد توجه می‌باشد؟ کدام مردم؟ اگر بحث از مشارکت مردم است باید نحوه‌ی ورود و مشارکت تمامی ذی‌نفعان آموزش و پرورش در لایحه تعبیه شود. اما برای مثال وقتی برای واقفان و خیران مدرسه‌ساز در این لایحه وزن لازم در نظر گرفته نشده صحبت از مشارکت‌های مردمی، بیشتر یک شعار است. بنابراین اگر مدنظر اهالی خاص حوزه انتفاعی است؛ صاحبان پول و سرمایه، پس ننویسند مشارکت مردم، نوشته شود مشارکت بخش خصوصی انتفاعی و لایحه‌ی آن را به مجلس ببرند.

۶) مشارکت‌های پنجگانه‌ای که باید در لایحه تمهیداتی واضح برای آنها دیده شود، اما متأسفانه به طور شفاف به آنها پرداخته نشده عبارتند از: مشارکت‌های تام یا جزئی در مالکیت، مشارکت در فرایند تأمین مالی، مشارکت در سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی و تصمیم‌سازی و مشارکت در نظارت.

- مشارکت در مدیریت و اجرا، خیلی از نخبگان مردم و ذی‌نفعان بازیگران اصلی حوزه تعلیم و تربیت در فرایند تصمیم‌گیری‌های خرد و کلان آموزش و پرورش، مشارکت لازم را ندارند.

- در کشورهای پیشرفته به طور متوسط دانش‌آموز در دبیرستان هر یک سال که درس می‌خواند ۱۷٪ روی بهره‌وری‌اش می‌رود؛ اما آیا تعلیم و تربیت ما قبل از مشارکت، مسئولیت‌پذیری خاص خودش را تضمین کرده است؟

- قوانین اقتصادی آموزش و پرورش می‌گوید که تا آنجایی که می‌توان شفاف کن. اما اجزایی را می‌نویسند که به اقتصاد زیرزمینی دامن می‌زنند.

- این چه نوع مشارکت مردمی است که نیمی از حمایت را دولت انجام می‌دهد؟

۵۰ درصد نیاز مالی مؤسسان را بانک‌ها با تسهیلات تکلیفی که برایشان در این قانون تکلیف می‌خواهد بشود قرار است تأمین کنند. یعنی ما قانون نوشتیم که مشارکت‌های مردمی بیاید و مشکلات احتمالاً بودجه‌ای و مالی ما را حل کند خودمان ۵۰٪ می‌خواهیم حمایتشان بکنیم؟! دیگر چه مشارکتی؟!؟!!

- می‌خواهند فراتر از قانون، مستقالات آموزش و پرورش را واگذار کنند.

در ماده ۱۲، مستقالات آموزش و پرورش قرار شده واگذار شود و در حالی که واگذاری منابع دولتی و اموال دولتی نیازمند قانون خاص خودش است. خصوصی‌سازی، حلقه و زنجیره‌ای از اقدامات است که یکی از آنها واگذاری است و آن هم قانون خاص خودش را دارد چون بسیار ابعاد دارد و با یک ماده نمی‌شود رد شد.

حیف است فرصت الگوسازی آموزشی برای انقلاب با عجله و مسامحه و تکرار اشتباهات از دست برود....

نقوذ یعنی...

. جمعیت

. برجام

IPC .

جمعیت

- نفوذ یعنی دانشمند غربی متذکر شود که "کاهش نرخ باروری در ایران طی ۳۰ سال گذشته حیرت‌انگیز و معادل ۷۰ درصد بوده است. این میزان یکی از سریع‌ترین و چشمگیرترین آمارهای کاهش باروری در تاریخ بشر است"

اما مولوردی عضو شورای برنامه ریزی جمعیت، عنوان کند "با وجود مشکلاتی مثل اشتغال و مسکن و از این دست مسائل، بیشتر از یک یا دو فرزند خیلی عقلانی نیست و به شرطی اصلاح می‌شود که تسهیلات و امکانات لازم برای یک زندگی سالم و رفاه نسبی در اختیار جوانان قرار گیرد."

- نفوذ یعنی وقتی کشور در وضعیت بحرانی جمعیت قرار دارد معاون امور بانوان ریاست جمهوری، به جای پرداختن به موضوعات مهمی همچون " بیمه زنان خانه دار" و " افزایش مرخصی زایمان زنان" به مسائل فرعی و دست چندی همچون " ورود زنان به ورزشگاه‌ها" و " خروج زنان از کشور بدون اجازه همسر" می‌پردازد.

- نفوذ یعنی وقتی کشورمان به دلیل کاهش نرخ باروری، جزء سه کشوری است که سریع‌ترین حرکت به سمت مرزهای سالخورده‌گی را دارد عباسی شوازی رئیس کنونی موسسه مطالعات و مدیریت جامع و تخصصی جمعیت کشور، آینده‌ی جمعیت ایران را یک جمعیت سالخورده‌ی باسواد عنوان می‌کند که هنوز امید به زندگی دارند!

- نفوذ یعنی وقتی آمار سازمان ملل مبنی بر اینکه جمعیت در سال ۱۴۸۰، به سی و یک میلیون نفر خواهد رسید که قریب به نیمی از آن بیش از شصت سال سن خواهند داشت و همین برای مسئولین کشور تلنگر می‌شود رئیس موسسه مطالعات و مدیریت جامع و تخصصی جمعیت کشور، با گرا دادن به سازمان ملل بخوانید سازمان آمریکایی، آنقدر ماهرانه آمار جمعیتی کشور را دستکاری کند، تا جایی که جمعیت ایران به ۱۵۰ میلیون هم می‌رسد که از قضای روزگار با منویات مقام معظم رهبری نیز تطابق کامل داشت!

- نفوذ یعنی مردی وزیر بهداشت سال‌های ۱۳۷۲ تا ۱۳۷۶، خود اذعان می‌کند: "من بر اساس آنچه به عقلم می‌رسید، برای کشور عمل کردم اما هنوز هم احساس عذاب وجدان می‌کنم. شاید اصلاً نباید وارد مسئله کنترل جمعیت می‌شدم" بار دیگر عضو شورای برنامه ریزی جمعیت می‌شود که نتیجه‌اش شد حذف کامل مقوله‌ی جمعیت از متن برنامه ششم توسعه

- نفوذ یعنی با تمام هشدارهای جمعیتی، مجلس شورای اسلامی هیچ قانونی در راستای عملی کردن سیاست‌های کلی جمعیت تصویب نکرد و حتی قانون ضد جمعیت تنظیم خانواده را نیز لغو نکرد.

نفوذ یعنی با وجود وضعیت بحرانی نرخ باروری در کشور، در قوه‌ی قضائیه نیز مدعی العمومی یافت نشد که احساس وظیفه کرده، در پرونده‌ی «۲۵۰ هزار سقط جنین غیرقانونی سالیانه» که به یک قتل عام تمام عیار شبیه است، ورود کند.

و حالا مسئله‌ی جمعیت، نمودی عریان از «نفوذ جریانی» است که به فرموده‌ی رهبر حکیم انقلاب، خطرناک‌تر از نفوذ فردی است.

برجام

- نفوذ یعنی بر هم زدن نظام تصمیم سازی و تغییر ماهیت انقلابی نظام در نگاه نخبگان و مسئولیت.
- نفوذ یعنی ارتباط گیری مستقیم یا تأثیرگذاری غیرمستقیم دشمن بر تشخیص (فهم از مسائل)، تصمیم (راه حل برای مسائل) و اقدام (مواجهه عملی) در جهت برهم خوردن منافع کشور و تأمین منافع سلطه گران به دست خود ما.
- نفوذ یعنی تضعیف و وابسته کردن کشور به اقتصاد جهانی و تنظیم رفتار مسئولین و مردم.
- نفوذ یعنی خصوصی سازی افسارگسیخته، کاستن نقش سیاست گذارانۀ دولت در اقتصاد و عدم تقویت تولید ملی.
- نفوذ یعنی جلوگیری از رشد علم و فناوری و وابسته کردن کشور به غرب از این طریق.
- نفوذ یعنی تخریب انقلابیون، انقلابی گری و ایجاد دعوای مردم با مردم.
- نفوذ یعنی برجام و در لایه بعد اقتصاد و علم و فناوریو پس از آن دخالت در فرهنگ و سیاست.
- نفوذ یعنی حاکم کردن طبقه ای از غرب گرایان میان نخبگان و مسئولین.
- نفوذ یعنی استفاده از تحریم و حفظ ساختارهای تحریم، امتداد و گسترش مذاکرات هسته ای به دیگر مباحث مورد دغدغه آمریکا از جمله سلاح های کشتار جمعی، حقوق بشر، تروریسم و...، استفاده از الگوهای چندلایه در مذاکرات به منظور نیل به اهداف خود و اقناع سازی طرف مقابل.
- نفوذ یعنی تغییر محاسبات نخبگان جامعه.
- نفوذ یعنی نداشتن تضمین های قوی و کافی برای جلوگیری از تخلف طرف های مقابل در مذاکرات.

IPC

- نفوذ یعنی نگرانی دوستداران پیشرفت و استقلال کشور با پاسخ های سرد ، سربالا و بعضا خلاف واقعیت دولتمردان مواجه شود.
- نفوذ یعنی زیر پا گذاشتن ایده اصلی مشارکت بین شرکت های داخلی و خارجی (انتقال فناوری و بالا بردن توان مدیریتی شرکت های ایرانی) در قرارداد ipc به گونه ای که هیچ آیین نامه، شیوه نظارتی و ملاکی برای سنجش رخ دادن این امر پیش بینی نشده و برنامه آموزشی از طرف شرکت های خارجی و به تشخیص آنها، برای نیروهای داخلی در نظر گرفته می شود. معلوم نیست محتوای این برنامه ها چه خواهد بود و با چه کیفیتی برگزار می شود و آیا نیازهای داخلی را برطرف خواهد کرد؟
- نفوذ یعنی ابهام در روند انتخاب و صلاحیت سنجی شرکت های داخلی طبق شیوه نامه وزارت نفت، که باعث فساد و رانت در این حوزه می شود.

- نفوذ یعنی انعقاد قراردادهای جدید به شکلی که در صورت احساس نیاز جمهوری اسلامی به کاهش تولید نفت به هر دلیل (غیر فنی)، برای اعمال این حاکمیت بر منابع نفتی خود، لازم است به طرف خارجی خسارت پرداخت کند.
- نفوذ یعنی اعتماد به شرکت های خارجی که حاضر نیستند برای شرکت در مناقصه و آشنایی با قرارداد، به ایران بیایند.
- نفوذ یعنی نگاه امنیتی بدون منطق در برخورد با دلسوزان کشور
- نفوذ یعنی قراردادهای نفتی بلند مدت که عملاً صنعت نفت کشور را از دست فرزندان داخلی خود خارج و به دست بیگانگان واگذار می کند.
- نفوذ یعنی علی‌رغم آنکه قرار است قراردادهای نفتی در کنفرانسی برای شرکت‌های خارجی رونمایی شود اما جزئیات این قراردادهای نفتی (IPC) همچنان برای مردم و کارشناسان نفتی محرمانه مانده است.
- نفوذ یعنی وجود دید برون زا و وابسته به شرکت های بین المللی در مسئولین.
- نفوذ یعنی مسئولین کشور به جای پیشرفت اقتصادی به دنبال کسب کرسی های مجلس در انتخابات باشند.
- نفوذ یعنی مسئولین کشور متخصصان ما را از سال ۵۷ هم ناتوان تر بیندارند.
- نفوذ یعنی با شرکت هایی قرارداد ببندیم که به ایران خیانت کردند.